**در مورد خطوط کلی سیر اوضاع کشور در آینده و وظایف ما**

**"مخالفت" حامد کرزی با فیصلۀ لویه جرگۀ مشورتی سنتی فراخوانده شده توسط خودش، در مورد امضای بیدرنگ موافقتنامۀ امنیتی با اشغالگران امپریالیست امریکایی، غیر مترقبه و بیرون از انتظار بود. این "مخالفت" هنوز ادامه دارد و قویاً احتمال می رود که امضای موافقتنامۀ مذکور توسط برندۀ انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست نشانده در اوایل سال آینده شمسی، صورت بگیرد. همۀ کاندیداهای مطرح در این انتخابات، پیشاپیش اعلام کرده اند که در صورت برنده شدن، موافقتنامۀ مذکور را امضا خواهند کرد.**

**اکنون از یکطرف کارزارهای انتخاباتی کاندیداهای ریاست جمهوری رژیم دست نشانده آغاز شده است و از طرف دیگر مواقفتنامۀ امنیتی با اشغالگران امریکایی هنوز امضا ناشده باقی مانده و ظاهراً سراپای رژیم را یک حالت غیر یقینی فرا گرفته است. از جانب دیگر آنچه پروسۀ به اصطلاح صلح نامیده می شود، بصورت عمده کماکان در هاله ای از ابهام باقی مانده است و از جانب دیگر حزب اسلامی گلبدین حکمتیار رسماً به پروسۀ انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی رژیم داخل گردیده و شورای به اصطلاح صلح رژیم دست نشانده نیز با یکعده از مقامات بلند پایۀ سابق طالبان داخل مذاکره گردیده است، کما اینکه درگیری های ذات البینی میان فرماندهان برحال طالبان بر سر مذاکره و عدم مذاکره برای صلح با رژیم نیز به وقفه ها ادامه یافته است.** **موضوع سوم نیز این است که در شرایط کنونی جنگی در افغانستان، بخش مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران و رژیم، کماکان ضعیف و صرفاً سیاسی باقی مانده و حل مشکلات آن برای تامین پیشروی های سریع و وسیع در میدان های مبارزاتی با فریاد طلب می شود.**

**در چنین وضعیت پیچیده ای ترسیم دقیق و جزء به جزء اوضاع کشور و مسیر آیندۀ آن تا حدی مشکل خواهد بود. اما با توجۀ دقیق به علل و عوامل موثر در شکلدهی اوضاع کنونی، می توان – و باید – خطوط کلی مسیری را که افغانستان در آینده، و مشخصاً در آیندۀ نزدیک، طی خواهد کرد ترسیم نمود.**

**برای ترسیم خطوط کلی سیر اوضاع افغانستان در آینده،**

**قبل از همه توجه به علل و عوامل مخالفت حامد کرزی با فیصلۀ لویه جرگۀ مشورتی و حاضر نشدن وی به امضای موافقتنامۀ متذکره، ضروری و لازمی است.**

**همانطوری که قبلاً گفتیم مخالفت متذکره غیر مترقبه و بیرون از انتظار بود. این مخالفت غیر مترقبه و بیرون از انتظار، و اعتراض ماوراء وطنفروشانۀ کسانی مثل حضرت صبغت الله مجددی و سایر مقامات بلند پایۀ حاکمیت پوشالی در حکومت و اپوزیسیون قانونی حکومت علیه مخالفت مذکور، به حامد کرزی اجازه داد که نمایش مسخرۀ به اصطلاح مستقل بودن از اشغالگران را با دیده درایی تمام و با چهرۀ به اصطلاح حق بجانب براه بیندازد و همچنان ادامه دهد.**

**اما این مستقل نمایی یک نمایش مسخره بوده و هست، نمایشی که هم اشغالگران و هم رژیم پوشالی به آن نیاز دارد. این نمایش در قدم اول به این دلیل یک نمایش مسخره بوده و هست که یک رژیم دست نشانده که توسط اشغالگران امپریالیست به وجود آمده و کاملاً جیره خور و اجیر آنها است، هر کاری انجام دهد نمی تواند مستقل و ملی باشد. برعلاوه شخص کرزی به عنوان کسی که توسط اشغالگران بر مسند قدرت پوشالی نصب شده و به حمایت آنها تا حال بر این تکیه زده است و سند اصلی بردگی افغانستان یعنی " توافقنامۀ استراتژیک همکاری" با امپریالیست های امریکایی را امضا کرده است، با امضا نکردن " قرارداد امنیتی " (یکی از اسناد فرعی "توافقنامۀ استراتژیک همکاری") با آنها نمی تواند به یک عنصر مستقل و ملی تبدیل گردد. اما علیرغم این مسایل، هم اشغالگران امپریالیست به نمایش متذکره نیاز دارند و هم رژیم دست نشاندۀ آنان.**

**شـرایـط کـنـونـی جـهـان به امـپـریالـیـسـت هـا، منجـمـله**

**امپریالیست های امریکایی، اجازه نمی دهد که آنها کشورهای تحت اشغال شان، مثل افغانستان یا عراق، را رسماً مستعمرات شان اعلام نمایند. آنها از یکطرف چنین کشورهایی را اشغال کرده و استقلال آنها را از بین می برند و از طرف دیگر ادعا می کنند که قوت های مهاجم و متجاوزشان اشغالگر نیستند. این تناقض میان واقعیت اشغال و حالت مستعمراتی از یکطرف و ادعاهای مخالف ان از طرف دیگر، خواهی نخواهی تناقضاتی در گفتار و کردار اشغالگران و دست نشاندگان شان، در میان خود اشغالگران و نیز در میان منسوبین رژیم دست نشانده به وجود می آورد. برعلاوه آنها نیاز دارند که بصورت عمدی نمایشاتی را روی صحنه بیاورند و از آن طریق سعی نمایند اذهان متوهم بخش هایی از مردمان کشورهای خود شان و هم چنان کشورهای اشغال شده را فریب دهند که آنها اشغالگر و دست نشانده نیستند.**

**در موضوع به امضا نرسیدن موافقتنامۀ امنیتی میان اشغالگران امپریالیست امریکایی و رژیم دست نشانده، توسط حامد کرزی یک دلیل مشخص و ویژه نیز دخالت دارد. دورۀ به اصطلاح ریاست جمهوری حامد کرزی رو به اختتام است. در واقع هم به نفع اشغالگران است و هم به نفع رژیم دست نشانده که موافقنامۀ مذکور توسط کسی امضا شود که برندۀ انتخابات بعدی ریاست جمهوری رژیم باشد و شخص امضا کننده، حداقل تا پنج سال و احتمالاً تا ده سال آینده، خود از سوی رژیم مجری آن باشد. به همین جهت است که انتخابات ریاست جمهوری رژیم که هم اکنون کارزار های انتخاباتی آن براه افتاده است، در واقع انتخاباتی برای تعیین شخصی است که هم سند بردگی متذکره را امضا نماید و هم مجری آن سند از سوی رژیم تا پنج سال یا ده سال آینده باشد.**

**بنابرین واضح و روشن است که "مواقتنامۀ امنیتی" میان اشغالگران امپریالیست امریکایی و رژیم پوشالی امضا خواهد شد و چنانچه به احتمال قریب به یقین توسط حامد کرزی امضا نشود، بطور قطع توسط برندۀ به اصطلاح انتخابات ماه آیندۀ رژیم به امضا خواهد رسید. ازین جهت اولین مطلب در مورد آیندۀ اوضاع افغانستان این است که حالت اشغال و مستعراتی کشور کماکان ادامه خواهد یافت. هم اکنون تا حدی روشن شده است که اشغالگران امپریالیست امریکایی بعد از سال 2014 در حدود بیست و پنج هزار نفر نیرو در افغانستان باقی می گذارند. ده هزار نفر این نیروها دارای یونیفورم و تجهیزات نظامی و آمادگی جنگی خواهند بود و در پایگاه های استراتژیک نظامی مستقر باقی خواهند ماند. پانزده هزار نفر دیگر این نیروها که در تمامی بخش های ملکی حضور خواهند داشت، ظاهراً دارای یونیفورم و تجهیزات نظامی و آمادگی های جنگی نخواهند بود و با ظاهر ملکی در کشور حضور خواهند داشت و یقیناً در موقع ضرورت خواهند توانست بخشاً و یا کلاً سپاهیان مجهز و مسلح و آماده به جنگ باشند. به این ترتیب نیروی بیست و پنج هزار نفری مذکور هم حضور نظامی دراز مدت اشغالگران امپریالیست امریکایی را تضمین می کنند و هم کنترل آنها بر تمامی بخش های ملکی رژیم دست نشانده را.**

**برعلاوه این نیز تا حدی روشن شده است که در پهلوی نیروهای امریکایی متذکره، بصورت تخمینی در حدود پانزده هزار نفر از نیروهای سایر کشورهای عضو ناتو نیز در افغانستان باقی خواهند ماند که پنج هزار نفر شان دارای یونیفورم و تجهیزات نظامی خواهند بود و ده هزار نفر شان با ظاهر ملکی در بخش های مختلف غیر نظامی حضور خواهند داشت و طبعاً خواهند توانست در موقع ضرورت افسران و سربازان جنگی باشند.**

 **درینجا موضوع اصلی، تعیین کاملاً دقیق تعداد نیروهای اشغالگر مستقر در افغانستان بعد از سال 2014 نیست. در عمل ممکن است تعداد آن ها تا حدی کمتر یا بیشتر از تعداد تذکر یافته در فوق باشد. برعلاوه تعداد افراد استقرار یافتۀ دایمی آنها هر قدر باشد، این امکان برای شان وجود خواهد داشت که در موقع ضرورت نیروهای تازه ای به کشور داخل نمایند. همچنان می تواند آنچنان مجبوریت هایی برای شان به وجود بیاید که بخشی از نیروهای شان را بصورت دایمی یا موقتی از افغانستان خارج سازند.**

**یک موضوع دیگر نیز تا حدت زیادی روشن شده است. نیروهای اشغالگر مستقر در افغانستان بعد از سال 2014، "وظایف جنگی و محاربوی روزمره نخواهند داشت و وظیفۀ اصلی شان پیشبرد تعلیم و تربیۀ نیروهای جنگی رژیم دست نشانده و تمویل و تجهیز آنها و طبعاً کنترول شان و همچنان پیشبرد تعلیم و تربیۀ پرسونل بخش ملکی رژیم و کنترل شان خواهد بود. طبعاً نیروهای متذکره در موقع ضرورت خواهند توانست به یاری مزدوران افغانستانی شان بشتابند و در محاربات ویژه ای دوشادوش آنها بجنگند، بخصوص از لحاظ حمایت های هوایی یا ارائۀ معلومات استخباراتی. به این ترتیب جنگ روزمره در افغانستان از سوی اشغالگران و رژیم تا حد زیادی شکل افغانستانی بخود خواهد گرفت. مجموع چنین وضعیتی باعث خواهد شد که حالت اشغال در کشور ظاهراً تخفیف پیدا نماید و اوضاع کشور ظاهر فریبنده تری بخود بگیرد. اما چنگال اشغالگران همچنان بزرگ رگ های حیاتی کشور را در کنترل خواهد داشت و استثمار و ستم امپریالیستی ادامه خواهد داشت. حتی ممکن است تحت شرایط جدید بعد از سال 2014، کنترل و بخصوص استثمار متذکره، به کنترل و استثمار قوی تر و نیرومند تر مبدل گردد. یقیناً آن ها خواهند کوشـید تاوان های مالی سـال های گذشـتۀ شـان را در افغانسـتان جبران نمایند و هرچه گسـترده تر بـه غارت منابع طبیعی افغانستان دست بزنند.**

**در چنین حالتی داخل شدن حزب اسلامی گلبدین حکمتیار به پروسۀ انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی رژیم پوشالی، در هر حال گشایشی به نفع اشغالگران و رژیم به حساب می آید. بعد از داخل شدن حزب اسلامی گلبدین به پروسۀ مذکور بود که در نقاط معینی از مناطق پشتون نشین کشور رجوع اهالی به مراکز توزیع کارت های انتخاباتی نسبتاً پر رنگ گردیده و این مراکز پر رونق گردید. از جانب دیگر این وضع تا حد معینی به ضرر حزب اسلامی ارغندیوال تمام گردیده است. شاید یکی از عوامل دخیل شدن حزب اسلامی گلبدین حکمتیار به پروسۀ انتخاباتی رژیم، اتحاد انتخاباتی حزب اسلامی ارغندیوال با عبدالله که فعلاً جناح انتخاباتی عمدۀ جمعیت اسلامی و شورای نظار محسوب می گردد، بوده باشد. نقش حزب اسلامی گلبدین حکمتیار در زمان جنگ مقاومت ضد شوروی نیز دوزه بازی دایمی در میان نیروهای مقاومت کننده و اشغالگران و رژیم مزدور شان بوده است و حالا هم به این شیوۀ کارش ادامه می دهد.**

**برعلاوه از مدتی به این طرف مذاکرات میان مقامات "شورای عالی صلح" رژیم و یک عده از مقامات عالیرتبۀ سابق طالبان در زمان "امارت اسلامی" یا بعد از آن، مثل معتصم آغاجان، که اکثراً در حال حاضر دارای موقعیت های برحال در تشکیلات طالبان نیستند، بصورت آشکار یا پنهانی شروع شده است. این مذاکرات ممکن است فعلاً تاثیرات فوری قدرتمند چندانی روی موقعیت های جنگی نیروهای طالبان و کشانده شدن رسمی آنها بطرف مذاکره و صلح با رژیم نداشته باشد، اما خوره ای است که از درون نیروهای جنگی شان را می خورد و گسیختگی صفوف رزمی شان را بیشتر و بیشتر می سازد. درگیری هایی که میان فرماندهان طالبان در ایام قبل از گشایش موقتی دفتر قطر بر سر مذاکره و عدم مذاکره برای صلح با اشغالگران و رژیم شروع گردید، تا حال به وقفه ها ادامه یافته است. تازه ترین مورد این درگیری ها، کشته شدن چند فرمانده طالبان در شهر کویتۀ پاکستان و کشته شدن مولوی رقیب تخاری در شهر پشاور پاکستان است. از قرار معلوم مولوی رقیب با معتصم آغا جان نیز تماس و رابطه داشته است. ممکن است درین درگیری ها گروه هایی از حامیان پاکستانی طالبان و همچنان گروپ های تروریستی استخبارات رژیم دست نشانده نیز دخالت داشته باشند. درین اواخر تبلیغات در مورد درگیری های مذکور توسط رژیم تشدید گردیده است. درین تبلیغات از " طالبان طرفدار صلح" خواسته می شود که به افغانستان برگردند و یا در خارج از کشور به جاهایی بروند که جان شان محفوظ بماند.**

**همانطوری که رهبری طالبان قبلاً، در ایام پیش از گشایش دفتر قطر، راه جلوگیری از درگیری های ذات البینی میان فرماندهان شان را در آن دیدند که خود ابتکار پیشبرد مذاکرات صلح را بدست بگیرد و نمایندگان رسمی خود را به دفتر قطر بفرستد، این بار نیز ممکن است درگیری های ذات البینی جاری راه را برای دور دیگری از مذاکرات رسمی میان طالبان و رژیم باز نماید. اخیراً سخنگوی طالبان گفته است که معتصم آغاجان در تشکیلات طالبان موقعیت رسمی ندارد و اگر آنها به مذاکره برای صلح با رژیم داخل گردند، این کار را توسط نمایندان رسمی شان پیش خواهند برد.**

**در هر حال، وضعیت کلی در منطقه نیز بطرف سـازش و تبانی ارتجاعی و امپریالیستی پیش می رود. دولت جمهوری اسلامی ایران سرانجام در مقابل فشار نیرومند تحریمات اقتصادی قدرت های غربی به زانو در آمد و اینک از طریق امتیازدهی های وسیع در مذاکرات اتمی به آنها در راه سازش با قدرت های مذکور به پیش می رود. همین چند روز قبل بود که روابط دیپلماتیک رسمی میان دولت برتانیه و جمهوری اسلامی ایران سر از نو برقرار گردید. این امر می تواند مقدمه ای باشد برای برقراری مجدد روابط دیپلماتیک میان دولت امریکا و جمهوری اسلامی ایران. از جانب دیگر مذاکرات برای صلح میان دولت پاکستان و طالبان پاکستانی نیز از مدتی به اینطرف شروع شده است. گرچه پیشبرد این مذاکرات از هر دو طرف مشکلات و پیچ و خم های زیادی دارد و در آینده نیز خواهد داشت، اما پروسه ای است که آغاز شده و این احتمال خیلی ضعیف است که بطور کلی متوقف گردد. در واقع تا حد معینی همین وضعیت جاری در منطقه است که حزب اسلامی گلبدین حکمتیار را بطرف شرکت در انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی رژیم پوشالی کشانده است و طالبان را نیز شدیداً تحت فشار قرار می دهد که با وضعیت عمومی در منطقه همنوا و همآهنگ گردند.**

**اما از جانب دیگر به همان پیمانه ای که گسیختگی نیروهای طالبان تشدید می گردد و آن ها را بطرف سازش و تبانی با اشغالگران و رژیم می کشاند، گسیختگی میان نیروهای مختلف رژیم در حکومت و اپوزیسیون رسمی حکومت نیز تشدید می گردد و تزلزل موجوده در ارکان رژیم را بیشتر از پیش تشدید می نماید. ازینجهت پر رنگ شدن روز افزون روند تبانی و سازش میان طالبان و رژیم، ولو بصورت بطی و کند، باعث تحکیم بیشتر رژیم نگردیده است و در آینده نیز نخواهد گردید.**

**در هر حال، آغاز رسمی مذاکرات صلح میان طالبان و رژیم تا زمان بعد از انتخابات ریاست جمهوری رژیم محتمل به نظر نمی رسد و پس از آن ممکن است شروع گردد و ممکن است به دلیل امضا شدن قرار داد امنیتی میان دولت امریکا و رژیم دست نشانده به کلی متوقف شود. در صورت دوم تلاش اشغالگران و رژیم برای به سازش کشاندن طالبان تا حد زیادی از طریق مذاکره با کسانی مثل معتصم آغاجان و افراد مشابه به او پیش خواهد گرفت.**

**دولت امریکا در حال حاضر طرح پیشبرد مذاکرات کلی با طالبان را کنار گذاشته است و صرفاً حاضر است مذاکره بر سر رهایی سرباز امریکایی اسیر در نزد آنها را پیش ببرد و در بدل آن یک تعداد از زندانیان طالبان در گوانتانامو را آزاد نماید. با امضا شدن قرار داد امنیتی میان دولت امریکا و رژیم پوشالی توسط رئیس جمهور آیندۀ رژیم، دروازۀ مذاکرات برای صلح میان طالبان از یکطرف و اشغالگران و رژیم از جانب دیگر به کلی بسته خواهد شد، مگر اینکه طالبان بطور کلی یا بخش هایی از آن ها بطور آشکار راه تسلیم طلبی را در پیش گیرند و بخواهند به عنوان بخشی از حاکمیت پوشالی در آیند.**

**یکی از راه های تحت فشار قرار دادن طالبان توسط دولت امریکا این است که دولت مذکور ارتش پاکستان و حکومت ملکی آن کشور را شدیداً تحت فشار قرار دهد که برای محافل و اشخاص و افراد پاکستانی حامی طالبان افغانستانی محدودیت های شدیدی به وجود بیاورد و از اینطریق عرصه را بر آنها در پاکستان تنگ سازد.**

**با توجه به تمامی مطالبی که تا حال بیان داشتیم، احتمال قوی در سیر اوضاع افغانستان در آینده این است که بی ثباتی هم در داخل رژیم، هم در رابطه با مناسبات رژیم با طالبان و هم در میان صفوف و مقامات رهبری بالایی طالبان ادامه یابد. در چنین وضعی طالبان فشارهای نظامی و جنگی شان را برای امتیازگیری های بیشتر در معاملات آینده با اشغالگران و رژیم بیشتر خواهند ساخت. اما از آنجایی که این فشارها مبتنی بر طرح ذهنیگرایانۀ به تحقق رسیدن شکست کلی اشغالگران و جستجوی راه های فرار آبرومندانه توسط آنها است، علیرغم تلفات نسبتاً سنگینی که بار خواهد آورد، نهایتاً به نتایج درخشانی نخواهد رسید.**

**درین میان درد و رنج چندین جانبۀ مردمان کشور همچنان ادامه خواهد یافت و ممکن است بیشتر نیز گردد. گرچه ممکن است پس از امضای قرار داد امنیتی با دولت امریکا توسط رئیس جمهور آیندۀ رژیم، اقتصاد کشور تا حدی بهبود یابد، وضعیت بازار کار بهتر گردد و بیکاری، به عنوان یکی از معضلات جدی جاری در کشور، کمتر شود، اما این بهبود نه تنها کم دامنه و محدود خواهد بود بلکه خصلت موقتی و زودگذر نیز خواهد داشت.**

**در هر حال، اینکه در شرایط کنونی جنگی در افغانستان، بخش مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران و رژیم، کماکان ضعیف و صرفاً سیاسی باقی مانده است، خود نشاندهندۀ این امر است که تاثیر گذاری نیروهای انقلابی، دموکراتیک و ملی بر اوضاع کنونی کشور و سیر آن در آینده بسیار ضعیف و کم دامنه است. البته این وضعیت به هیچ صورتی بدین معنا نیست که مبارزات حزب ما و سایر نیروها و شخصیت های فوق الذکر ارزشی نداشته و می تواند نادیده گرفته شود؛ بلکه بدین معنا است که ما باید مشکلات مبارزاتی مان را مسئولانه نشانی نموده و برای حل اصولی و سریع آن ها برای تامین پیشروی های جدی و وسیع در میدان های مبارزاتی، با درایت و شجاعت اقدامات اصولی و پیگیر به عمل آوریم. در غیر آن کماکان ضعیف و کم تاثیر باقی خواهیم ماند و ادامۀ چنین وضعیتی برای منافع علیای کشور و مردمان کشور در مجموع زیانبار و خطرناک خواهد بود.**

**حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان باید در دو سطح کشوری و بین المللی به مبارزات خود ادامه دهد و این مبارزات را بیشتر از پیش عمق و گسترش دهد.**

**ما باید در سطح کشوری مبارزه برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم پوشالی را بیشتر از پیش و بطور روزافزون عمق و گسترش دهیم تا بتوانیم هرچه اصولی تر و سریعتر از مرحلۀ تدارک جنگ به مرحلۀ آغاز و پیشبرد جنگ عبور نماییم. فقط در چنین صورتی است که تاثیرات مبارزات ما بر اوضاع جاری کشور و سیر آن در آینده موثر و گسترده خواهد شد. اجرای موفقانۀ این نقشه ممکن و میسر نخواهد بود جز اینکه بطور روز افزون برای تقویت ایدیولوژیک – سیاسی و تشکیلاتی حزب و کل جنبش مائوئیستی کشور تلاش و کوشش مداوم و پیگیر به خرچ دهیم. برای تقویت مان باید هم برای گسترش بیشتر صفوف حزب کوشا باشیم، هم برای تامین وحدت تمامی مائوئیست های کشور به دور خط اصولی مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی و برنامه و آئین نامۀ تشکیلاتی واحد حزبی تلاش نماییم و هم فعالیت های مبارزاتی در میان توده ها را برای جلب خون تازه به حزب و پیشبرد مبارزات توده یی بیشتر از پیش عمق و گسترش دهیم. در عین حال پیشبرد یک مبارزۀ سیاسی شفاف برای مطرح نمودن مرزبندی روشن و واضح در سطح جامعه میان جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی و جنگ مقاومت قسمی و ارتجاعی ای که طالبان پیش می برند نیز ضروری و لازمی است. خواست ما این است که مبارزۀ مذکور باید در تابعیت از الزامات مبارزاتی مقاومت عمومی علیه اشغالگگران امپریالیست و رژیم دست نشانده پیش برده شود و نباید شکل انتاگونیستی و جنگی را بخود بگیرد.**

**در عین حال لازم است که به نحو پیگیری به وظایف مبارزاتی بین المللی مان در مبارزه علیه امپریالیزم و ارتجاع توجۀ جدی داشته باشیم و بطور ویژه ای به مبارزه برای ایجاد تشکیلات بین المللی نیروهای مائوئیست در جهان توجه کنیم و سعی نماییم تا هرچه اصولی تر و زودتر نقیصۀ عدم موجودیت چنین تشکلاتی در سطح بین المللی، که بعد از فروپاشی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی عرض وجود کرده است، مرفوع گردد و ما از یک مرکز بین المللی انقلابی برخوردار گردیم.**

**راه باز و جاده دراز است و راهپیمایی طولانی حوصله مندانه درین مسیر مبارزاتی پر پیچ و خم و مملو از فراز و نشیب، به اصولیت و درایت مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی نیاز دارد.**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**انتخابات برای**

**تعیین وطنفروش درجه اول از میان خاینین ملی را تحریم کنیم !**

**انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست نشانده در دور سوم، از حساسیت خاصی برخوردار است. درین انتخابات قرار است کسی به کرسی ریاست جمهوری رژیم پوشالی نصب گردد که امضا کنندۀ قرار داد امنیتی با اشغالگران امپریالیست امریکا باشد و برای پنج سال آینده نیز عامل اجرایی درجه اول قرار داد مذکور از سوی رژیم. این وطنفروش درجه اول از میان خاینین ملی، چه عبدالله باشد، چه اشرف غنی، چه زلمی رسول، چه سیاف و چه هر خاین ملی دیگری، هیچ تفاوت اساسی ای در خط و مشی ضدملی، ضد میهنی و ضد مردمی رژیم پوشالی بعد از انتخابات به وجود نخواهد آورد. همۀ کاندیداهای شامل در این انتخابات پیشاپیش اعلام کرده اند که در صورت برنده شدن، قرارداد امنیتی با اشغالگران امریکایی را امضا خواهند کرد.**

**به امضا رسیدن قرار داد امنیتی با اشغالگران امپریالیست امریکایی توسط سردمدار آیندۀ رژیم پوشالی، به این معنا است که پایگاه های استراتژیک نظامی امریکایی تا ده سال دیگر یعنی تا سال 2024 همچنان در افغانستان مستقر خواهد بود و می تواند تا ده سال بعد از 2024 یعنی تا سال 2034 و حتی بعد از آن نیز مستقر باقی بماند. بنابرین تحت اشغال بودن کشور و اسارت ملی مردمان ما بصورت دراز مدت ادامه خواهد یافت، قوت های اشغالگر همچنان حاکمان اصلی افغانستان خواهند بود، زمین و فضای کشور کماکان تحت کنترل شان خواهد ماند و یلغارها و تجاوزات ددمنشانۀ شان بالای کشور و مردمان کشور ادامه خواهد داشت. رژیم دست نشانده تحت سردمداری "رئیس جمهور" جدید خود ممکن است در زمینه های معینی و بصورت جزئی دارای اختیارات بیشتری گردد، اما ماهیت دست نشاندگی و اجیر بودن و پوشالی بودن آن در اساس همچنان پابرجا می ماند. بیکاری، فقر، گرسنگی، اعتیاد، ستم بر زنان و ملیت های تحت ستم، چور و چپاول دارایی های عامه، غارت منابع زیر زمینی، تخریب محیط زیست و ... همچنان در این کشور ویرانه بیداد خواهد کرد و دمار از روزگار مردمان ما در خواهد آورد.**

**تحت چنین شرایطی صلح طلبی اشغالگران و خاینین ملی، چیز دیگری غیر از آرامش طلبی گرگ های درنده خوی و خونخوار برای شکار و خونریزی بیشتر نخواهد بود و نتیجه ای جز ادامۀ ددمنشی های اشغالگرانه و وطنفروشانه نخواهد داشت. وقتی لشکریان متجاوز و اشغالگر تا دندان مسلح و مجهز امپریالیستی همچنان و بصورت دراز مدت در کشور حضور داشته باشند، مردمان ما نیز راه دیگری جز ادامه و پیشبرد دراز مدت مقاومت مسلحانه و غیر مسلحانه در مقابل آنها در پیش نخواهند داشت.**

**ازینجاسست که وظیفه و مسئولیت عمدۀ کنونی ما کماکان پیشبرد مبارزه تدارکی برای آغاز اصولی و هرچه زودتر جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و خاینین ملی دست نشاندۀ شان و پیشبرد موفقانۀ اینچنین جنگ مقاومت است. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با راهپیمایی در چنین مسیر مبارزاتی، انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی رژیم دست نشانده را که نقش عمدۀ آن تعیین وطنفروش اصلی از میان خاینین ملی برای امضای قرار داد استراتژیک با اشغالگران امریکایی است، قویاً تحریم می نماید و از همۀ هموطنان شریف و وطندوست می خواهد که درین تحریم سهم بگیرند. همدلی، همنوایی، همیاری و پشتیبانی متقابل تمامی نیروهای ملی، دموکرات و انقلابی را در این مبارزۀ مشترک علیه اشغالگران امپریالیست و خاینین ملی دست نشاندۀ شان خواهانیم.**

**حزب کمونیست ( مائوئیست ) افغانستان**

**5 حوت 1397 ( 24 فبروری 2014 )**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**گزارشی از انتخــابـات 1393 رژیم در هرات**

**گزارشگر شعلۀ جاوید:**

**صبح شنبه 16 حمل 1393 مصادف با 5 اپریل 2014، صحنه آرایان انتخابات نمایشی ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی رژِیم دست نشانده، رسماً کار رای گیری انتخاباتی را در شهر هرات شروع کردند. بنا به فیصلۀ کمیسیون "مستقل" انتخابات رژیم، باید تمامی سایت های انتخاباتی تا ساعت 4 عصر به روی رای دهندگان باز می ماند. اما بعداً فیصله گردید که وقت رای گیری تا یک ساعت دیگر یعنی تا ساعت پنج بعد از ظهر تمدید گردد.**

**چیزی که در سایت های انتخاباتی داخل شهر قابل دیدن بود، حضور بیشتر رای دهندگان نسبت به دور دوم انتخابات رژیم پوشالی بود. چرا این تفاوت به وجود آمد؟**

**در کمپاین های انتخاباتی امسال استفاده از رسانه های صوتی، تصویری، روزنامه ها، شبکه های انترنتی از قبیل فیسبوک و ویب سایت ها، رادیو ها، تلویزیون ها، پوسترهای تبلیغاتی، استیکرها و وسایط و عراده جاتی که با پوسترها پوشانده شده بودند، نسبت به انتخابات سال 1384 و 1389 بیشتر بود و در خیابانها، تالارها، رستورانتها، مغازه ها، دفاتر موسسات دولتی و خصوصی و خانه های اهالی در اختیار همه قرار داشت. حتی نهادهای به اصطلاح مدنی، انجوها، روحانیون و مساجد و تکیه خانه ها نیز در خدمت تبلیغ برای انتخابات و تبلیغ برای کاندیدان مشخص درآمده بودند. به عبارت دیگر در این انتخاب اشغالگران امپریالیست و رژِیم دست نشانده بیشتر از گذشته روی این روند سرمایه گذاری کرده بودند. تمامی رسانه های صوتی و تصویری در اختیار انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی رژیم قرار گرفته بود.**

**این تبلیغات به حدی گسترده و وسیع بود که تمام فعالیت های دوازده سالۀ رژیم پوشالی را پوشش داد و توانست با چنین زمینه سازی ای خاک به چشم مردمان ستمدیدۀ این دیار بزند و آنها را بیشتر از انتخابات های قبلی به پای صندوق های رای بکشاند.**

**شدت فقر و بیکاری سوژۀ دیگری است که سازماندهندگان کمپاین های انتخاباتی می توانستند با تکیه بر آن مردم را با وعده و وعیدهای پوچ و میان تهی و کاذب به آینده امیدوار سازند. در نتیجه تعدادی از مردمان بیچاره ای که همیشه در آرزوی بهتر شدن زندگی شان در آینده اند، با چنین وعده های کاذب به پای صندوق های رای کشانیده شدند.**

**از ساعت 7 صبح روز 16 حمل تا ساعت دوازدۀ نیمه شب، تقریباً تمامی رسانه های صوتی و تصویری برنامه هایشان را متمرکز بر انتخابات سال 1393 نموده بودند و پیوسته از سهمگیری مردم در انتخابات به عنوان یک وجیبۀ ملی، جشن ملی و موفقیت تاریخی یاد می کردند.**

**ولی چند موضوع ذیل میتواند دروغ رسانه ها و رژیم پوشالی را برملا سازد:**

1. **تحت پوشش قرار ندادن اوضاع امنیتی و درگیری ها و تلفات در سطح قراء و قصبات ولایت هرات**
2. **تحریم انتخابات از طرف اکثریت واجدین شرایط انتخابات.**
3. **عدم گزارش دهی صوتی یا تصویری از ولسوالی های اطراف هرات.**
4. **تحت پوشش قرار ندادن تقلبات انتخاباتی در اکثر سایت های انتخاباتی.**

**چهار فاکتور فوق الذکر میتوانست روند انتخابات را از لحاظ مورال انتخاباتی تضعیف کند. به همین خاطر بود که قبل از افتتاح رسمی سایت های انتخاباتی، کمیسیون تخطی های مطبوعاتی و خصوصا ریاست اطلاعات و کلتور ولایت هرات، به دستور والی هرات سید فضل الله وحیدی، اجازۀ انتشار چنین اخباری را به رسانه ها ندادند و همۀ آنها مکلف ساخته شدند که از روند مثبت انتخابات و مناطق پر ازدحام شهر گزارش تهیه نموده و به نشر برسانند.**

**تلویزیون ها فضای انتخابات را بسیار نرم، ملایم، با احساس و توام با شور و شعف فراوان و اشتیاق مردم انعکاس می دادند و فقط با کسانی مصاحبه می کردند که از انتخابات نمایشی با کلمات پر طمطراق تعریف و تمجید می کردند.**

**اما هنگامیکه از ولسوالی های اطراف اطلاع گرفتیم، دیده شد که از میان مجموع ولسوالی های پانزده گانه ولایت هرات، صرفا در نه ولسوالی انتخابات دایر شده بود که عبارت بودند از ولسوالی های:**

1. **غوریان،**
2. **زنده جان،**
3. **کهسان،**
4. **شیندند،**
5. **ادرسکن،**
6. **گذره ،**
7. **انجیل**
8. **کرخ**
9. **رباط سنگی**

**اما در شش ولسوالی باقی مانده، یا سایت های انتخاباتی مورد حمله قرار گرفته و مسدود شدند، یا پس از مشاهدۀ تهدیدات امنیتی مجبور شدند سایت ها را ببندند. این ولسوالی ها عبارت بودند از:**

1. **اوبه**
2. **چشت**
3. **فارسی**
4. **پشتون زرغون**
5. **کشک کهنه**
6. **گلران**

**بعضی از ولسوالی هائی که انتخابات در آن ها دایر شده بود، مثل ولسوالی های کرخ، شیندند و پشتون زرغون، مورد هدف موشک از راه دور قرار گرفتند، ولی پس از مداخله پولیس و اردوی رژیم این موشک پرانی ها فروکش کرده و یا خنثی شدند. طبق گزارش کمیسیون "مستقل" انتخابات، نه هزار (9000) پولیس در هرات مسئول تامین امنیت انتخابات بوده اند. در داخل شهر هرات بعضی از مراکز انتخاباتی از قبیل سایت انتخاباتی پل هاشمی مربوط ولسوالی انجیل ، قریه جغاره مربوط ولسوالی انجیل، قریه کورت نشین مربوط ولسوالی گذره، سایت انتخاباتی قریه زیارتجاه مربوط ولسوالی گذره، از جملۀ مراکزی بودند که مورد حمله قرار گرفتند، اما پس از مداخلۀ پولیس و اردوی رژیم، این درگیری های وقفه یی خاموش گردید و سایت های متذکره به کارهای خویش ادامه دادند. از بابت تلفات جانی هنوز گزارشی در دست نیست. تا جائیکه اطلاع حاصل نمودیم، این حملات کدام تلفاتی را در حوزۀ هرات در بر نداشته است. عصر روز شنبه، تلویزیون بی بی سی از طریق شبکۀ ماهواره ای اش از کشته شدن 89 مخالف مسلح و 19 پولیس رژیم در سراسر افغانستان خبر داد، ولی رسانه های داخلی درین رابطه صرفا سکوت اختیار نموده و در سرتاسر روز انتخابات، در مورد شور و شوق مردم و شرکت شان در انتخابات و ناکامی دشمنان رژِیم، گزارش ارائه میکردند. اما روز یکشنبه مجموع تلفات برخوردهای روز شنبه، از هر دو طرف 375 نفر کشـته و زخمی وانمود گردید؛ 125 نفر کشـته و زخمی از جانب پولیس و اردوی رژیم و افـراد ملکی مناطـق تحـت کنترل رژیم و 250 نفر کشته و زخمی از جانب مخالفین مسلح رژیم، شامل 164 نفر کشته و 86 نفر زخمی.**

**موضوع دیگر، مسئله تحریم انتخابات از طرف اکثریت واجدین شرایط میباشد که اصلا از طریق رسانه ها انعکاس**

**داده نشده است. در دور قبلی انتخابات رژیم که در سال 1389 دایر شده بود، واجدین شرایط انتخابات را 20 میلیون نفر اعلام کرده بودند که 2 میلیون آن مهاجرین خارج از کشور به شمار میرفتند، اما واجدین شرایط انتخابات 1393 را 13 میلیون نفر اعلام نموده اند؛ در حالیکه رشد نفوس جامعه در چهار سال گذشته، واجدین شرایط انتخابات را حداقل باید از 20 میلیون به 23 میلیون ارتقاء داده باشد. طبق محاسبات تخمینی اولیه، کمسیون انتخابات رژیم مجموع شرکت کنندگان در انتخابات روز 16 حمل را هفت میلیون (7000000) نفر اعلام کرده است. ازینقرار 16 میلیون نفر از واجدین شرایط شرکت در انتخابات، در آن شرکت نکرده اند، یعنی تقریباً 70% مجموع واجدین شرایط . به عبارت دیگر صرفاً 30 % واجدین شرایط شرکت در انتخابات به پای صندوق های رای رفته اند.**

**موضوع دیگر، تحت پوشش قرار ندادن گزارشات انتخاباتی از ولسوالی های پانزده گانۀ هرات توسط رسانه ها بود. هیچ یک از رسانه ها به گزارشات ولسوالی ها نپرداختند و هیچ یک از رسانه ها از سایت های انتخاباتی در ولسوالی ها گزارشی نداشتند. گزارشات آنها کلاً متمرکز بر سایت های انتخاباتی داخل شهر هرات بود که ساحه ای به شعاع 5 تا 8 کیلومتر را در بر می گیرد. همه در مورد اینکه چه تعداد از مردم در ولسوالی ها به پای صندوق های رای رفته اند و اساساً در انتخابات شرکت کرده اند یا نکرده اند، در تاریکی محض نگه داشته شدند.**

**موضوع دیگر مسئله تحت پوشش قرار ندادن تقلبات وسیع انتخاباتی امسال از طرف رسانه ها بود. وقتی وضعیت را از نزدیک بررسی می کردیم این تقلبات بسیار مشهود بود. بطور نمونه مکتب متوسطه پل رنگینه، لیسه صیفی، لیسه هاتفی، لیسه حوض کرباس از جمله سایت های انتخاباتی بودند که تا ساعت 10 الی 11:30 صبح اوراق انتخاباتی شان تمام شده بود و مردمی که برای رای دهی به این مراکز رجوع میکردند با معذرت خواهی مسئولین انتخابات مواجه میشدند و مجبور بودند به سایت انتخاباتی دیگری بروند و یا به خانه های شان بر گردند. والی هرات، سید فضل الله وحیدی، هنگامیکه از لیسه انقلاب اسلامی دیدن به عمل آورد مجبور شد به ریاست عمومی کمیسیون " مستقل" انتخابات تماس گرفته و از بابت تمام شدن اوراق انتخاباتی درین سایت شکایت نماید. این گزارش از طریق تلویزیون "ملی" هرات نیز بصورت زنده پخش گردید که جریان صحبت تلفنی والی هرات را با کمیسیون "مستقل" انتخابات نشان میداد. لیسه انقلاب اسلامی، لیسه سلطان غیاث الدین غوری، لیسه ملکه جلالی، لیسه جامی و لیسه گوهرشاد بیگم از جمله سایت های انتخاباتی بودند که اوراق انتخاباتی شان تا ساعت سه بعد از ظهر تمام شده بود. در واقع عدۀ زیادی از مردم مجبور شدند بدون رای دادن دوباره عازم خانه های شان شوند و یک تعداد هم پشت دروازه ها منتظر آمدن اوراق ماندند. یک بخش دیگر صحبت تلفنی والی هرات با رئیس کمیسیون "مستقل" انتخاباتی این بود که مردم زیادی پشت دروازه ها باقیمانده اند اگر امکان دارد دو ساعت دیگر وقت رای دهی را تمدید کنید. وی چانه زنی داشت که این مراکز باید تا ساعت شش باز باشند. ولی حسب فیصلۀ کمیسیون تمامی مراکز یک ساعت بیشتر یعنی تا ساعت 5 عصر باز ماندند و پس از 5 عصر تمامی مراکز بسته شدند.**

**در مورد تقلبات باید گفته شود که اولین تقلب بزرگ و رسمی این بود که مجموع افراد واجد شرایط شرکت در انتخابات را از 23 میلیون نفر به 13 میلیون نفر پایین آورده بودند. طبق این تقلب، 10 میلیون نفر از مجموع افراد واجد شرایط شرکت در انتخابات (تقریباً 44 % مجموع این افراد) از همان ابتدای کارهای تدارکی انتخابات اصلاً در نظر گرفته نشده بودند. کمیسیون انتخابات رژِیم صرفاً 13 میلیون کارت رای دهی برای کاندیدان ریاست جمهوری و 13 میلیون کارت رای دهی برای کاندیدان شوراهای ولایت به چاپ رسانده بود.**

**تقلب دوم که باز هم بصورت نسبتاً وسیع مشهود بود، تمام شدن کارت های انتخاباتی در یکتعداد از سایت ها در همان ساعات اولیۀ رای گیری، یعنی ساعت 11 یا یازده و نیم قبل از ظهر روز بود. برعلاوه در یک تعداد سایت های دیگر هم تا ساعت سه بعد از ظهر کارت های رای دهی تمام شد و رای دهندگان یا به سایت های دیگر مراجعه کردند و یا به خانه های شان بر گشتند.**

**کسانی که به رای دهی آمده بودند و بدون رای دهی به خانه های شان برمیگشتنند، علیه این تقلب گسترده اعتراض داشتند. آنها میگفتند که:**

**« کارت ها را برای کاندید مورد نظرشان نگه داشته اند. شاید هم تا حالا وقت خانه پوری شده و به صندوق ها ریخته شده باشند. چطور 13 میلیون کارت چاپ شده در صورتی که عدۀ زیادی از مردم بدون رای دهی به خانه های شان باز می گردند.»**

**وقتی با یک تن از ناظرین انتخابات در یکی از سایت ها ملاقات کردم و از او پرسیدم که در مورد تقلبات چه فکر می کند؟ حرف مردم را تایید کرد و گفت:**

**« این خودش یک ظلم است که تعداد زیادی از مردم دست خالی به خانه های شان باز میگردند و کارت رای دهی کمبود می آید. »**

**چند تن از افرادی که برای اشتراک در انتخابات به مکتب متوسطۀ پل رنگینه مراجعه کرده بودند میگفتند که:**

**« سه و نیم ساعت پشت دروازه منتظر ماندیم تا نوبت مان برسد. وقتی هم که نوبت مان رسید، کارت خلاص شده بود. باالاخره یک تعداد از ناظرین مربوط به کاندیدا ها موترهایی کرایه کردند تا مردم را به سایت های دیگر برسانند. ما هم سوال یکی از موترها شدیم و ما را به قریه امام شش نور بردند تا در آنجا برای شان رای بدهیم. هنگامی که آنجا رسیدیم به ما گفتند که ما ناظرین انتخابات داکتر عبدالله هستیم، بناءً از شما خواهش می کنیم به داکتر عبدالله رای بدهید در غیر آن از آن طرف خودتان مجبورید کرایه تان را بپردازید. »**

**این بود گزارش مختصری از جریان انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی رژیم در هرات. امیدواریم بتوانیم گزارشات مفصل تر را بعداً ارائه نماییم.**

 **17 حمل 1393**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**موافقتنامۀ امنیتی و تحمیل پیشبرد مقاومت طولانی همه جانبه بر مردم افغانستان**

**امروز پنجشنبۀ 30 عقرب 1392 خورشیدی چهارمین لویه جرگۀ نمایشی رژیم دست نشانده روی صحنه آورده می شود. لویه جرگۀ اول ( لویه جرگۀ اضطراری) بخاطر مهر صحه گذاشتن به تجاوز و اشغالگری امپریالیست ها بر کشور و فیصله های اسارتبار " تجمع خاینین ملی در بن در زیر بال و پر امپریالیست های متجاوز و اشغالگر" و همچنان تائید رژیم دست نشاندۀ شاه شجاع سوم (کرزی) برگزار گردید. لویه جرگۀ دوم بخاطر به اصطلاح تصویب قانون اساسی مستعمراتی و لویه جرگۀ سوم هم بخاطر تائید "توافقنامۀ استراتژیک" میان دولت امپریالیستی امریکا و رژیم پوشالی مستعمراتی دایر شد. اما این بار، در لویه جرگۀ چهارم، موضوع توافق رسمی و کاملا آشکار رژیم با موجودیت دراز مدت پایگاه های نظامی استراتژیک امپریالیست های اشغالگر امریکایی و متحدین امپریالیست شان در کشور مطرح است، تا اشغالگری امپریالیست ها و حالت مستعمراتی کشور رسما و طی یک توافقنامۀ به اصطلاح امنیتی دوجانبه به یک پروسۀ دراز مدت تبدیل گردد و حد اقل تا چند دهۀ دیگر ادامه یابد.**

**به این ترتیب، رژیمی که در طول حیات ننگین تقریبا یازده سالۀ تا کنونی اش، دوبار به اصطلاح انتخابات عمومی ریاست جمهوری و پارلمانی پر از تقلب را بخود دیده است، چهار بار انتصابات لویه جرگه یی و لویه جرگه ها را برگزار کرده است و همۀ این انتصابات و انتخابات لویه جرگه یی و غیر لویه جرگه یی در خدمت به اشغالگران امپریالیست و پروراندن بیشتر رژیم دست نشانده قرار داشته است. بنابرین نظام حاکم بر کشور یک نظام مستعمراتی - نیمه فیودالی است. مستعمراتی به این معنا که مقدرات کشور و مردمان کشور در قدم اول توسط امپریالیست های اشغالگر تعیین می گردد. نیمه فیودالی به این معنا که طبقات ارتجاعی داخلی دارای حاکمیت پوشالی بر کشور عمدتا دارای خصایل فیودالی و بصورت غیر عمده دارای خصایل بورژواکمپرادوری است، چیزی شبیه به تناسب میان لویه جرگه ها و انتخابات تقلبی تا کنونی رژیم.**

**در واقع از همان ابتدای حیات ننگین رژیم دست نشانده تا حال، مراجع اصلی پوشالی تصمیم گیرنده در رژیم، لویه جرگه ها بوده اند و نه حتی به اصطلاح انتخابات عمومی پر از تقلبات و جعلکاری ها. حالا امپریالیست های اشغالگر از طریق این "دموکراسی" فیودالی – بورژواکمپرادوری اهدایی شان و تدویر لویه جرگۀ به اصطلاح مشورتی، قصد دارند حضور درازمدت اشغالگرانۀ شان بر افغانستان را بنام مردم افغانستان رسمیت و قانونیت بدهند. ولی آفتاب را نمی توان با دو انگشت پنهان نمود. اکثریت قریب به اتفاق مردم ما به روشنی می بینند که اعضای تقریبا سه هزار نفری لویه جرگۀ مشورتی در اکثریت قریب به اتفاق، کسانی هستند که به دقت توسط اشغالگران و مراجع بالایی رژیم دست نشانده دست چین شده و با صرف صدها میلیون دالر پول اشغالگران خریده شده اند تا حضور دراز مدت قوت های اشغالگر و در نتیجه بقا و دوام رژیم دست نشانده را تائید و تصویب نمایند. لذا با هیچ معیاری، حتی معیارهای قرون وسطایی، نمی توان چنین لویه جرگه ای را مظهر ارادۀ آزاد و مستقل مردم افغانستان دانست و با توسل به اینچنین نمایشات مسخره، فروش رسمی و کاملا علنی کشور و مقدرات مردم کشور را قانونی و ناشی از تصمیم نمایندگان برحق مردم کشور دانست.**

**گذشته از این مسایل، آنچه لویه جرگۀ نمایشی مشورتی در صدد انجام آن است، صرفا رسمی ساختن و کاملا علنی نمودن همان وضعیتی است که در طول دوازده سال گذشته عملا و بنا به توافق رسمی رژیم پوشالی بر کشور حاکم بوده و مقدم بر آن منبع حیات و سرچشمۀ بقای پوشالی رژیم بوده و خواهد بود. رژیم دست نشانده در مدت بیشتر از یکسال گذشته، موضوع مصئونیت قانونی دادن به نیروهای اشغالگر را که عملا و بنا به توافق رسمی خود رژیم از همان اولین روز تجاوز و اشغالگری آنها تا حال وجود داشته و بدون هیچ استثنایی مورد اجرا بوده، بصورت دروغین به یک موضوع مورد مجادله مبدل کرده است تا گویا چهرۀ ملی و مستقلی از خود به نمایش بگذارد. همچنان در طول این مدت و در طول چند سال قبل از آن، مستقل نمایی های دروغین رژیم در به اصطلاح اعتراضات پیهم شاه شجاعی سردستۀ رژیم علیه قتل و کشتار اهالی ملکی کشور و اجرای عملیات های نظامی "خود سرانه" توسط قوای اشغالگر، پیوسته ادامه داشته است. اما چنین نمایشاتی نه باعث توقف در قتل و کشتار اهالی ملکی شده و نه هم موجبات عدم اجرای فعالیت های جنگی "خود سرانۀ" قوت های اشغالگر را فراهم کرده است.**

**آنچه واقعیت دارد و علیرغم هـرگونـه نمایشـات و مضحکـه بازی ها قانونمندی هایش بصورت الـزامی و سـرسـختانه اعمال می گردد، حضور قوت های اشغالگر در کشور و حالت مستعمراتی و تحت اشغال کشور است. اینچنین حالتی می تواند اشکال گوناگون داشته باشد و دارای درجات مختلف حدت و شدت باشد؛ اما تا زمانی که اساسا وجود داشته باشد، با هیچ حیله و نیرنگ و نمایشی تاثیرات عینی و ذهنی آن نمی تواند نابود گردد.**

**هم اکنون یک به اصطلاح اپوزیسیون قانونی در مخالفت با مصئونیت قانونی دادن به نیروهای اشغالگر شکل داده شده است. این اپوزیسیون به درون لویه جرگۀ مشورتی برده خواهد شد تا به مثابۀ بخشی از نمایشات به اصطلاح دموکراتیک نقش خود را در لویه جرگه بازی نماید. مشمولین این به اصطلاح اپوزیسیون را افرادی با انگیزه های مختلف تشکیل می دهند. مخالفت خوانی بعضی از آن ها در اصل چانه زنی بر سر دریافت قیمت بیشتر توافق با قرارداد امنیتی مستعمراتی است و با دریافت مبلغ مورد خواست از بین خواهد رفت. افراد دیگری صرفا از ترس مورد هدف قرار گرفتن توسط "مخالفین مسلح" به مخالفت خوانی می پردازند، در حالیکه در اصل هیچگونه مخالفتی ندارند. بخش دیگر را هم کسانی تشکیل می دهند که می خواهند آگاهانه نقش اپوزیسیون قانونی در لویه جرگه را بازی نموده و نمایش و مضحکه بازی مربوطۀ آن را تکمیل نمایند. بخش چهارم را هم استثنائا کسانی تشکیل می دهند که دچار توهم و سردرگمی هستند و به غلط فکر می کنند که با مخالفت علیه مصئونیت قانونی سربازان اشغالگر در کشور، می توانند دین ملی و کشوری خود را ادا نمایند. در واقع فقط همین بخش از افراد شرکت کننده در لویه جرگۀ سرهمبندی شده است که افراد آن می توانند مورد خطاب قرار گیرند تا از توهم و سردرگمی بیرون شوند و با "نیت نیک" بر این تخت خونین ننشینند.**

**حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان اعلام می نماید که در اساس با هرگونه قرارداد امنیتی با ابرقدرت امپریالیستی امریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی و ادامۀ حضور نیروهای اشغالگر در کشور مخالف است. به نظر ما امضای هرگونه قرار داد امنیتی با ابرقدرت و قدرت های امپریالیستی و توافق با ادامۀ حضور قوت های اشغالگر در کشور در هر سطحی از لحاظ زمانی و تعداد، توافق با ادامۀ حالت اشغال و حالت مستعمراتی در کشور بوده و هیچ معنایی جز خیانت ملی و وطنفروشی نخواهد داشت.**

**ما اعلام می کنیم که لویه جرگۀ سرهمبندی شده توسط اشغالگران امپریالیست و دست نشاندگان آنها با هیچ معیاری نمی تواند از اکثریت بسیار عظیم مردم افغانستان نمایندگی نموده و ارادۀ ملی آزاد و مستقل آنها را تمثیل نماید، بلکه صرفا گردهمآیی ای برای اجرای یک خیانت ملی دیگر، به ادامۀ خیانت های ملی گذشته و کنونی و مشخصا لویه جرگۀ مشورتی در مورد توافقنامۀ استراتژیک با امپریالیست های امریکایی و امضای آن توافقنامه است.**

**ما اعلام می کنیم که امضای موافقتنامۀ امنیتی میان امپریالیست های امریکایی و رژیم دست نشانده که باعث ادامۀ حضور درازمدت پایگاه های نظامی استراتژیک امپریالیست های اشغالگر امریکایی در کشور می گردد، پیشبرد درازمدت مقاومت همه جانبه علیه اشغالگران و دست نشاندگان شان را بر مردم افغانستان تحمیل می نماید، مقاومت همه جانبه ای که به نظر ما باید بر محور مقاومت مسلحانۀ ملی مردمی و انقلابی و با هدف خروج قهری اشغالگران و سرنگونی رژیم دست نشانده پیش برده شود.**

**مرگ بر اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده!**

**به پیش در راه برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی طولانی!**

**حـزب کـمـونـیـسـت (مـائـوئـیـسـت) افـغـانـسـتـان**

**30 عقرب 1392**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**این مقاله برای اولین بار در اواسط تابستان گذشته به رشتۀ تحریر در آمده و منتشر گرید. برای انتشار این مقاله در شمارۀ 31 شعلۀ جاوید، متن سابق آن تا حدی اصلاح گردیده است.**

**از سرنگونی تا سرنگونی، از مقاومت تا تلاش برای سازش**

**وقتی دفتر سیاسی طالبان در قطر با برافراشته شدن بیرق طالبان و لوحۀ امارت اسلامی رسما و با دعا و بسم الله افتتاح گردید، سراپای رژیم دست نشانده به لرزه افتاد و سردمداران آن داد و فغان سر دادند که برافراشته شدن بیرق و لوحۀ مذکور به معنای به رسمیت شناخته شدن امارت اسلامی طالبان است، در حالیکه توافقات و تعهدات میان دولت امریکا و "دولت افغانستان و تضمینات امریکایی ها اینگونه نبوده است. حامد کرزی اعلام کرد که متقابلا مذاکرات بر سر توافقنامۀ امنیتی با دولت امریکا را به حالت تعلیق در می آورد.**

**از جانب دیگر مقامات دولتی امریکا نیز تقریبا بلافاصله پس از افتتاح دفتر قطر اعلام کردند که برافراشته شدن بیرق طالبان و لوحۀ امارت اسلامی خواست آنها نبوده و نیست و با این کار مخالف هستند. در واقع دولت امریکا سریعا به حاکمان مرتجع قطر که چیزی بیش از مزدوران گوش به فرمان امپریالیست های امریکایی نیستند دستور داد که بیرق و لوحۀ مذکور را پایین بکشند و حاکمان قطر این دستور ارباب بزرگ شان را با عجله لبیک گفتند.**

**بدین ترتیب بیرق و لوحۀ ای که در سال 2001 پس از راکت کوبی ها و بمباران های هوایی سنگین تقریبا دو ماهۀ امریکایی ها و متحدین انگلیسی شان و یورش های زمینی جهادی ها و ملیشه های میهن فروش در خدمتگذاری به متجاوزین امپریالیست و وارد آمدن تلفات چند ده هزار نفری بر مردمان کشور و همچنان نیروهای جنگی طالبان، سرنگون شده بود در قطر به آسانی و سادگی، مدت زمان اندکی پس از برافراشته شدن و با یک دستور سادۀ امیر قطر سرنگون گردید. اما همین عمر کوتاه دفتر سیاسی امارت اسلامی طالبان نیز سراپای تحریک اسلامی طالبان را لرزاند، تضاد ها و مخالفت ها میان مسئولین و فرماندهان رده های متوسط و حتی بالای آنها را بیشتر از پیش دامن زد و در مناطق معینی از کشور نیروهای جنگی آنها را به حالت انتظار انداخت.**

**علیرغم پایین کشیده شدن بیرق طالبان و لوحۀ امارت اسلامی از دفتر قطر، طی روز های متوالی کسی از امریکایی ها یرای مذاکرۀ رسمی با دفتر نشینان به سراغ آنها نیامد. آنها تهدید نمودند که در صورت عدم شروع مذاکرات رسمی میان آنها و امریکایی ها از دفتر قطر خارج خواهند شد. این تهدید کارگر نیفتاد و نمایندگان سیاسی طالبان بنا به عدم سودمندی دفتر داری خشک و خالی و مواجهه با مخالفت های داخلی دفتر را ترک گفتند.**

**بدین سان پروسۀ به اصطلاح صلح با "مخالفین مسلح" که توسط رژیم دست نشانده از مدت چند سال به
اینطرف و با تقبل مصارف گزاف صدها میلیون دالری، سرهم بندی کردن به اصطلاح لویه جرگۀ صلح و به اصطلاح شورای عالی صلح و فدا کردن رئیس نامنهاد شورای متذکره یعنی برهان الدین ربانی در عید قربان نارسـیدۀ صلح با طالبان، پیش برده می شـد، با بسـته شدن دفتر طالبان در قـطـر ناکارآمدی خود را نشان داد و کل وضعیت یکبار دیگر موقتا به نقطۀ صفر برگشت.**

**در نتیجه کار به جایی رسید که کسی مثل رنگین دادفر سپنتا، مشاور عالی کرزی در امور امنیت ملی، آشکارا اعلام نمود که چیزی بنام پروسـۀ صلح اصلا وجود نداشـته است و کسـان دیگری از مقامات رژیم انحلال شورای صلح نامنهاد را طلب نمودند. یکبار دیگر رخ " صلح خواهی " رژیم دست نشانده بطرف پاکستان برگشت و مقامات عالیرتبۀ رژیم بار دیگر کلید صلح در افغانستان را در دستان حکومت پاکستان دانستند تا گویا نشان دهند که دلیل عمدۀ جنگ در افغانستان و ادامۀ آن، حضور اشغالگرانۀ نیروهای امپریالیست امریکایی و متحدین شان در کشور نیست، بلکه سیاست های توسعه طالبانۀ پاکستان در قبال افغانستان است.**

**از جانب دیگر خوش بینی های اولیۀ بخشی از صفوف و مقامات رهبری متوسط و حتی عالی طالبان که با افتتاح دفتر قطر و برافراشته شدن بیرق طالبان و لوحۀ امارت اسلامی در آن و مشاهدۀ سراسیمگی منسوبین رژیم، و در واقع بنا بر بی بصیرتی سیاسی خود شان، به خوشخیالی افتاده بودند و افتتاح دفتر متذکره را یک پیروزی سیاسی و نوعی به رسمیت شناخته شدن شان در سطح منطقه یی و بین المللی می دانستند، پس از بسته شدن دفتر متذکره به موضع دفاعی و انفعالی و سرگردانی سیاسی افتادند.**

**بدینسان این " شیطان بزرگ"(امریکا) بود که علیرغم متضرر شدن رژیم دست نشانده و همچنان طالبان در جریان سرهمبندی کردن دفتر قطر برای طالبان و سپس سرنگونی بیرق و لوحۀ آن و سرانجام بسته شدن دفتر متذکره، نهایتا از جریان مذکور سود برده و پروسۀ امضای توافقنامۀ امنیتی با رژیم دست نشانده و ابقای دراز مدت پایگاه های استراتژیک نظامی اش را در افغانستان به پیش سوق داد. نتیجه آن شد حامد کرزی این شاه شجاع سوم، که قبلاً گویا مذاکرات میان دولت امریکا و رژیم پوشالی را به حالت تعلیق در آورده بود، آشکارا برای امضای توافقنامۀ امنیتی با اشغالگران امریکایی از طریق سرهمبندی یک لویه جرگۀ فرمایشی اظهار آمادگی نمود و سایر منسوبین بلند پایه رژیم و همچنان خیل مبصرین میهن فروش بطور واضح و آشکار و روزمره در تلویزیون ها، رادیو ها و جراید روی ضرورت امضای توافقنامۀ مذکور داد سخن دادند.**

**از جانب دیگر موضوع کاندید شدن زلمی خلیل زاد، سفیر سابق امریکا در افغانستان، در به اصطلاح انتخابات ریاست جمهوری رژیم در سال آینده واضحاً توسط خودش مطرح شد. این نقشه معنی دیگری جز ادامۀ سلطۀ مستقیم، رسمی، آشکارا و بی پردۀ دولت امریکا بر افغانستان نداشت. خلیل زاد صریحاً گفت که کرزی را به عنوان معاون اول و عطا محمد نور والی کنونی بلخ را به عنوان معاون دوم خود بر خواهد گزید و به این ترتیب با اعلام حفظ موجودیت بروکراسی موجود از امکانات آن برای انتخاب شدنش در به اصطلاح انتخابات آینده ریاست جمهوری رژیم سود خواهد برد. اما سروصدا و هیاهویی که پیرامون اجرای نقشۀ مذکور براه افتاده بود، مدتی بعد آنچنان خوابید که گویا اصلاً چنان نقشه ای در کار نبوده است. در واقع طرح مذکور مبتنی بر ایجاد اتحاد انتخاباتی میان جناح کرزی و جناحی که عطا محمد نور به آن تعلق دارد یعنی جناح جمعیت اسلامی، تحت رهبری زلمی خلیل زاد بود. از قرار معلوم نه تنها زلمی خلیل زاد نتوانست تیم انتخاباتی سه نفره اش را بخوبی و نه نحو مستحکمی سروسامان دهد، بلکه وضعیت کاملاً رسوا و بی پردۀ دولتی امریکایی خودش نیز به عنوان یک مانع عمل کرد و وی نتوانست حمایت بخش عمدۀ بروکراسی رژیم را حاصل نماید. در نتیجه نقشۀ مذکور توسط خود مقامات امریکایی ای که آن را رویدست گرفته بودند، منجمله شخص خود زلمی زاد، کنار گذاشته شد.**

**بهر حال، با توجه به چنان وضعیتی حد اقل در کوتاه مدت چیزی بنام پروسۀ صلح قطر میان اشغالگران و رژیم دست نشانده از یکطرف و طالبان از طرف دیگر نه تنها در واقعیت بلکه صرفاً برای نام نیز باقی نماند. اما تلاش ها برای به سـازش کشـاندن طالبان، چـه تـوسـط امـریـکایی هـا و انگلیس ها و چه توسط رژیم دست نشانده در اشکال و صور گوناگون، همچنان ادامه یافت.**

**امریکایی ها آشکارا در پی بدست آوردن پایگاه های استراتژیک نظامی دراز مدت در افغانستان هستند. گرچه آنها ضرورت این پایگاه های نظامی را ظاهرا روی ضرورت ادامۀ مبارزه علیه القاعده توجیه می کنند، اما ضرورت اساسی و عمدۀ آنها چیزهای دیگری است. ضرورت اساسی امپریالیست های امریکایی در بدست آوردن پایگاه های نظامی استراتژیک دراز مدت در افغانستان، ادامۀ حضور مستقیم نظامی و سلطۀ مستقیم سیاسی آنها برین کشور است. ادامۀ دراز مدت این حضور مستقیم نظامی و سیاسی، در شرایط نسبتا متفاوت بعد از سال 2014، نه تنها به خاطر حفظ و ابقا و دوام کل نظام اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مستعمراتی – نیمه فیودالی شکل یافته در طی بیشتر از یک دهۀ گذشته، به شمول رژیم سیاسی دست نشانده در افغانستان، بلکه به خاطر کنترل موقعیت سوق الجیشی افغانستان در رابطه با پیشبرد رقابت با قدرت های بزرگ امپریالیستی و ارتجاعی در مناطق اطراف افغانستان و تحت نظر قرار دادن آنها از نزدیک برای امپریالیست های امریکایی ضرورت اجتناب ناپذیر دارد.**

**امپریالیست های امریکایی بخوبی می دانند که موقعیت افغانستان و موقعیت عراق برای آنها از لحاظ داشتن یا نداشتن پایگاه های نظامی استراتژیک دراز مدت از هم فرق می نماید.**

**آنها در عراق به حفظ دراز مدت یک نیروی نظامی 10 – 15 هزار نفری در سفارت شان تحت نام نیروی امنیتی سفارت اکتفا کردند، اما در افغانستان نمی توانند تا این حد پایین بیایند. دلیل آن روشن است. نیروهای نظامی امریکایی در چندین کشور عربی بزرگ و کوچک همسایه و نزدیک عراق که در حاشیۀ عربی خلیج فارس موقعیت دارند، حضور سنگین و پایگاه های استراتژیک نظامی دارد. این نیروها در قدم اول می توانند در وقت ضرورت سریعاً در عراق مداخله نمایند و رژیم دست نشاندۀ عراق و بطور کلی نظام حاکم بر عراق را حفاظت نموده و جریان تجارت نفت در عراق را تحت کنترل داشته باشند. چنانچه همین چندی قبل نیروهای نظامی امریکایی در ارتباط با حوادث اطراف عراق در شرق میانه به عراق داخل شدند و مدتی بعد از آن کشور خارج گردیدند. ثانیاً حضور سنگین نیروهای متذکره در خلیج فارس، امپریالیست های امریکایی را در صحنۀ رقابت با رقبای امپریالیستش و کنترل تجارت نفت در منطقه دست برتر می دهد و عدم موجودیت پایگاه های نظامی استراتژیک دراز مدت امریکایی در عراق این برتری را رویهمرفته ضربت نمی زند.**

**اما موقعیت افغانستان طور دیگری است. اگر پای پایگاه های نظامی استراتژیک امریکا از افغانستان کنده شود، آنها به دلیل عدم موجودیت پایگاه های نظامی استراتژیک امریکایی در نزدیکی افغانستان نه تنها برای حفظ رژیم دست نشاندۀ متزلزل و کل نظام حاکم بر کشور از چانس مداخلۀ مستقیم سریع از نزدیک برخوردار نخواهند بود، بلکه نمی توانند دست برتر نظامی علیه رقبای شان را در مناطق اطراف افغانستان نیز حفظ نمایند. همچنان نمی توانند چانسی برای کنترل منابع زیر زمینی دست نخوردۀ افغانستان و منابع نفت و گاز آسیای میانه در اختیار داشته باشند، چانسی که حتی در شرایط حضور نظامی سنگین اشغالگرانۀ تا کنونی شان نیز نسبتا ضعیف عمل کرده است.**

**الـبـتـه این نیازمندی هـای امپریالیسـتی اشـغـالگرانه نمی تواند بصورت مطلق ثابت سازد که پایگاه های نظامی استراتژیک امریکا بصورت دراز مدت در افغانستان باقی می مانند. اگر اشغالگران امریکایی، آنگونه که طالبان خوشخیالانه و ایده آلیستی و چه بسا لفظی و نمایشی ادعا دارند، در افغانستان در معرض شکست نهایی قرار داشته باشند و راه گریز جستجو نمایند، تمامی نیازمندی های فوق الذکر کارکرد خود را از دست خواهد داد و آنها از این کشور بیرون خواهند رفت. اما چنین نیست.**

**ما قبلا نیز بار ها گفته ایم که نه اوباما گرباچوف امریکایی است و نه امریکا و پیمان ناتو، مثل شوروی سوسیال امپریالیستی و پیمان وارسا در زمان گرباچوف، در معرض فروپاشی فوری قرار دارند. به همین جهت پیوسته اعلام کرده ایم که باید برای پیشبرد یک مقاومت سخت، طولانی و پر پیچ و خم علیه امپریالیست های اشغالگر و خاینین ملی دست نشاندۀ شان آمادگی گرفت. البته درست است که کل نظام امپریالیستی و تبعاً نظام امپریالیستی امریکایی از چند سال به اینطرف در معرض بحران اقتصادی سختی قرار گرفته است و این بحران هنوز ادامه دارد. اما امپریالیست های امریکایی راه حل این بحران را در رابطه با افغانستان در محدود ساختن حضور نظامی اشغالگرانه در افغانستان، تخفیف نسبتا فوق العادۀ مصارف نظامی و افغانستانی ساختن هرچه بیشتر جنگ در کشور جستجو می نمایند و نه خروج کامل نظامی. آنها بخوبی می دانند که خروج نظامی کامل شان از افغانستان، قویاً می تواند تاثیرات منفی بحران اقتصادی در امریکا را بیشتر از پیش دامن بزند و نه اینکه دامنۀ آن را کم نماید. صحبت های گاه بگاه بعضی از مقامات دولتی امریکا در مورد " گزینۀ صفر " یعنی باقی نماندن هیچ نیروی نظامی امریکایی در افغانستان، یک بازار تیزی تجارتی در مقابل چانه زنی های رژیم دست نشانده در حصول مبلغ هرچه بیشتر از فروش وطن و مقدرات وطن است و نه چیز دیگری. درست مثل اینکه بگویند همین قدر می خریم و اگر بیشتر بخواهید اصلا خریدار نیستیم.**

**یکی از دلایل اتخاذ سیاست ابقای دراز مدت پایگاه های نظامی استراتژیک امریکایی از طرف امپریالیست های اشغالگر امریکایی، عدم موجودیت یک مقاومت سرتاسری و همه جانبۀ مسلحانه و غیر مسلحانه علیه اشغالگران و رژیم پوشالی در افغانستان است. مقاومت مسلحانۀ تا کنونی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده، به دلیل محدودیت های ذاتی و سرشتی خود، نه تا حال توانسته و نه در آینده خواهد توانست اشغالگران را از افغانستان کاملاً اخراج نموده و موجبات سرنگونی کامل نـظـام مـوجـود و مشـخـصاً رژیم دسـت نشـانده را فـراهـم نماید.**

**این مقاومت مسلحانه حتی در حد یک مقاومت ارتجاعی مثل مقاومت نیروهای اسلامی وابسته به غرب و ارتجاع منطقه در زمان حضور اشغالگرانۀ نیروهای سوسیال امپریالیستی در افغانستان، از حمایت رسمی بین المللی وسیع امپریالیستی و ارتجاعی خارجی برخوردار نیست. طالبان حتی از حمایت رسمی خارجی محدودی در حد چند دولت در میان کشورهای اسلامی نیز برخوردار نمی باشند.**

**حامیان پاکستانی طالبان که حامیان اصلی آنها محسوب می گردند، از لحاظ دولتی و بصورت رسمی متحد استراتژیک امریکا در خارج از ناتو هستند. راه های مواصلاتی پاکستان مسیر اصلی تدارک رسانی برای نیروهای اشغالگر به افغانستان است که گرچه وقتاً فوقتاً مسدود می گردد، اما در مجموع برای آنها بخوبی قابل استفاده است. دولت پاکستان صدها نفر از رهبران القاعده و طالبان افغانستانی در پاکستان را دستگیر نموده، تعداد زیادی از آنها را به دولت امریکا فروخته و بقیه را یا به قتل رسانده و یا در زندان های پاکستان نگه داری کرده است. حکومت و ارتش پاکستان در حالیکه تا حال قیمت گزاف میلیارد ها دالری جنگ علیه طالبان پاکستانی را از دولت امریکا دریافت کرده اند، از میدان های جنگ افغانستان در جهت دور کردن طالبان پاکستانی از مخالفت های داخلی در پاکستان و به مثابۀ قبرستان آنها استفادۀ ابزاری می نمایند. حمایت غیر رسمی حلقاتی در درون حکومت و ارتش پاکستان از طالبان افغانستانی یک حمایت توطئه گرانه و ناظر بر تامین منافع آزمندانۀ دولتی پاکستان در رابطه با افغانستان و استفادۀ ابزاری از طالبان افغانستانی است. تجربه نشان داده است که آنها حاضر اند در موقعش قیمت این حمایت از طالبان را از دولت امریکا بگیرند و طالبان را به آنها تسـلیم نمایند. مـلا ضعیف شـاهد زندۀ این معامـله گـری دولت پاکسـتان در قبال طالبان افغانستانی است.**

**برعلاوه، سرنوشت دفتر قطر و سرنوشت بیرق و لوحۀ آن نشان داد که دوستان سابق امارت اسلامی طالبان در میان دولت های حاشیۀ عربی خلیج فارس، و مشخصا دولت قطر، نیز صرفاً دولت های گوش به فرمان امپریالیست های امریکایی و آلۀ دست آنها هستند.**

 **از لحاظ داخلی، مقاومت مسلحانه طالبان حتی در حد یک مقاومت ارتجاعی مثل مقاومت نیروهای اسلامی در زمان حضور اشغالگرانۀ نیروهای سوسیال امپریالیستی در افغانستان، از وسعت و گستردگی سرتاسری برخوردار نیست و از محدودیت های وسیع و عمیق ذاتی و سرشتی رنج می برد.**

**این مقاومت قبل از همه یک مقاومت در میان ساکنین مناطق پشتون نشین در کشور است و در میان ملیت های غیر پشتون غیر از اهالی نورستان شرقی و کم و بیش پشه یی های مشرقی، در واقع جای پایی ندارد و یا جای پای اندک و رویهمرفته غیر قابل محاسبه ای دارد. دلیل این امر در واقع شوونیزم غلیظ ملیتی و مذهبی طالبان در زمان امارت اسلامی و عملکرد های مرتبط به این شوونیزم آنها در آن زمان است. این شوونیزم هنوز هم از پایه های قوی نظری و عملکرد های مشخص در نزد طالبان برخوردار است. مثلا رهبری برحال طالبان، تا حال حاضر نبوده است مثل معتصم آغا جان - یک عضو بلند پایۀ اخراجی طالبان – از جنایات جنگی هولناک نیروهای نظامی طالبان در شمالی از خود انتقاد نموده و از مردم آن منطقه معذرت خواهی نماید. این وضعیت به مرتجعین خاین ملی و وطنفروش در میان ملیت های غیر پشتون یعنی سران جهادی و سردمداران ملیشه های جنایتکار غیر پشتون اجازه می دهد که با ترساندن توده های ملیت های مذکور از برگشت امارت اسلامی طالبان، آنها را با خود همراه سازند و از مبدل شدن نارضایتی وسیع آنها از اشغالگران و رژِیم پوشالی به مبارزه و مقاومت فعال سیاسی و نظامی علیه آنها جلوگیری نمایند.**

**مقاومت طالبانی حتی در محدودۀ مناطق پشتون نشین کشور نیز از خصلت سرتاسری برخوردار نمی باشد. انحصار طلبی قهار و تمامیت خواهی خشن ارتجاعی و امارتی ضد دموکراتیک طالبان، در ضدیت عمیق و گسترده با ضرورت بسیج تمامی شخصیت ها و نیروهای مخالف رژیم و مخالف اشغالگران در چوکات یک مقاومت عمومی ضد اشغالگران و ضد رژیم قرار دارد. این انحصارطلبی و تمامیت خواهی ارتجاعی و ضد دموکراتیک طالبان حتی نیرویی مثل حزب اسلامی گلبدین را در مناطق جنگی روستایی مناطق پشتون نشین کشور فرصت نفس کشیدن نمی دهد و آنها را یا وادار به فعالیت پوششی زیر بیرق طالبان می نماید و یا بطرف تسلیمی به سوی رژیم پوشالی می راند. آخوندیزم غلیظ مسلط بر طالبان نه تنها قادر نیست اکثریت قشر روشنفکران و تحصیل یافتگان پشتون را به سوی خود جذب نماید بلکه تعداد زیادی از متنفذین منور پشتون را نیز از خود دور نموده است. از این گذشته آخوندیزم امارتی طالبانی تا حال قادر نبوده است که حتی باعث بسیج مقاومت جویانۀ وسیع قشر روحانیون پشتون علیه اشغالگران و رژِیم پوشالی گردد. بدین ترتیب مقاومت طالبانی آنچنان مقاومت قسمی ای است که عمدتاً بخش معینی از فیودال ها، بورژواها، خرده بورژواها به شمول تحصیل یافتگان ناآگاه، دهقانان ورشکسته و جوانان بیکار در مناطق پشتون نشین کشور را در بر می گیرد**

**اگر از دید منافع علیای توده های مردمان و زحمتکشان کشور به قضیه نگاه نماییم، عمق و دامنۀ محدودیت مقاومت ارتجاعی و قسمی طالبان چهرۀ واقعی خود را بصورت تمام و کمال نشان می دهد. یک مقاومت گسترده، عمیق، همه جانبه و تا آخر استوار علیه اشغالگران مقاومتی است که با تکیه بر منافع علیای ملی و طبقاتی توده های مردم و زحمتکشان کشور و استوار بر آگاهی طبقاتی آنها و در ضدیت اساسی با نظام امپریالیستی جهانی و نظام ارتجاعی حاکم بر افغانستان و در ضدیت با شوونیزم ملیتی و شوونیزم جنسی پیش برده شود. ناگفته پیداست که مقاومت طالبانی نه تنها چنین مقاومتی نیست بلکه در ضدیت اساسی با چنین مقاومتی قرار دارد و در حال حاضر یکی از عوامل سد کنندۀ ولو غیر عمدۀ تبارز و تقویت چنین مقاومتی نیز هست.**

**بنابرین روشن است که یک مقاومت جنگی محدود و قسمی نه می توانسته و نه هم توانسته است که موجبات شکست نهایی امپریالیست های اشغالگر را در افغانستان فراهم نماید، به قسمی که قوت های اشغالگر، به ویژه قوت های اشغالگر امریکایی، راه فرار از افغانستان را جستجو نمایند تا طالبان بتوانند از طریق مذاکرات با آنها راه گریز آبرومندانه برای شان فراهم نمایند. واقعیت تلخ موجود در افغانستان درست برعکس اینچنین تصور خوشخیالانه و ایده آلیستی ای است که طالبان ترسیم می نمایند.**

**اینک اشـغالگران امریکایی بعد از حضور اشـغالگرانۀ بیشتر از یک دهه در افغانستان در موقعیتی قرار گرفته اند که جنگ را عمدتاً به یک جنگ میان جناح های مختلف افغانستانی مبدل کرده و مسئولیت های روزمرۀ جنگی را، ولو تا حدی ظاهری و نمایشی، به قوت های رژیم پوشالی سپرده اند و در عین حال تلاش دارند حضور اشغالگرانۀ جنگی تا کنونی شان را از طریق حفظ پایگاه های نظامی استراتژیک در افغانستان به حضور اشغالگرانۀ دراز مدت مبدل نمایند. بدین ترتیب آنها زمینه سازی می کنند که از یک طرف تلفات انسانی و مخارج نظامی شان را به شدت در افغانستان کاهش دهند و از طرف دیگر سلطۀ نظامی مستقیم شان را بر کشور بصورت دراز مدت حفظ نمایند.**

**ظاهـرا گمان نمی رود که طالبـان، به ویژه رهـبران عالی آنها و مشخصا ملا محمد عمر، این مسایل بدیهی سیاسی را درک نکنند. اما چرا بر طبل پیروزی می کوبند؟ طالبان در واقع سازشکاری های شان با اشغالگران را رنگ آخرین اقدامات پیروزمندانه می زنند و شعار " نصرمن الله و فتحاً قریب " سر می دهند تا در زیر پوشش خوشخیالی ها و شعار دهی های متذکره برای احیای دوستی سابقه با اشغالگران امریکایی و انگلیسی تلاش کنند.**

**پس از آنکه اخوان المسلمین مصر، جنبش اسلامی تونس و اسلامیست های لیبیا و سوریه، منجمله نیروهای منسوب به القاعده، در جریان خیزش های بهار عربی در یک همسویی عمومی با امپریالیست های غربی قرار گرفتند و نوعی تبانی و سازش میان دو طرف شکل گرفت یا در واقع دوستی های سابقه تا حدی میان شان احیا گردید، تحریک طالبان این حرکت ها را استقبال کرده و مشخصا پس از انتخابات مصر از " نظام اسلامی مصر" حمایت به عمل آورد و برای محمد مرسی پیام تبریک فرستاد. تقریبا همزمان با این تحولات، طالبان دو سال قبل بطور واضح و روشن راه پروسۀ قطر و مذاکرات با اشغالگران را در پیش گرفتند و رژِیم قطر را که یک رژیم گوش به فرمان و نوکر امریکا است و در کل خاورمیانه و کشورهای عربی در رکاب امریکایی ها دوندگی می نماید، به دوستی برگزیدند.**

**واضح است که حدود و ثغور این همسویی و نزدیکی میان امپریالیست های غربی و اسلامیست ها را امپریالیست های مربوط به ناتو و در راس امپریالیست های امریکایی تعیین می کنند. مودل اسلامی که آنها فعلا برای کشورهای مسلمان نشین در نظر دارند مودل اردوغان ترکیه و سیستانی عراق و بطور مشخص مودل " جمهوری اسلامی افغانستان" است. در واقع بدین ترتیب است که هم احساسات دینی و مذهبی مردمان کشورهای مسلمان نشین به بازی گرفته می شود و هم راه نفوذ و سلطۀ اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی امپریالیست ها بر این کشور ها به نحو بهتری باز می گردد.**

**در حقیقت بخاطر تطبیق همین مودل است که فعلا برای خلع سلاح ملیشه های قبایلی و ملیشه های اسلامیست در لیبیا زمینه سازی می گردد و برای ایجاد محدودیت برای نیروهای اسلامیست تند رو در سوریه از هم اکنون اقداماتی رویدست گرفته شده است. مشخصا رژیم اخوانی در مصر نه تنها بخاطر مهار ساختن نارضایتی عمیق و وسیع توده های مصری از این رژیم بلکه مهم تر از آن بدین خاطر توسط اردوی وابسته به امریکا سرنگون گردید که رژیم مذکور حدود و ثغور اسلامیستی تعیین شده توسط امپریالیست های امریکایی را در نوردیده و راه به اصطلاح اسلامی افراطی را در پیش گرفته بود. هم اکنون از یکجانب امریکایی ها به حمایت از کودتاگران ادامه می دهند و حتی اقدام آنها را کودتا نمی خوانند و از جانب دیگر کـماکان تلاش دارند که جـایـی برای اخـوانی ها در درون نظـامی شـبیه بـه نـظـام ترکیه در مصر در نظر بگیرند.**

**حتی اگر این سیاست را بطور مشخص در رابطه با طالبان در ابتدای ظهور شان در نظر بگیریم می بینیم که امریکایی ها، انگلیس ها و سایر امپریالیست های غربی علیرغم به بازی گرفتن طالبان از لحاظ نظامی برای راه یابی به منطقۀ آسیای میانه و منابع نفت و گاز آن منطقه، از لحاظ سیاسی امارت اسلامی طالبان را تا آخر به رسمیت نشناختند و سرانجام سرنگونش کردند و خود و دست نشاندگان شان جای آنها را گرفتند. بی مناسبت نیست اگر درینجا به همزمانی سرنگونی حکومت محمد مرسی در مصر، که توسط طالبان محکوم گردید، و سرنگونی بیرق و لوحۀ امارت اسلامی در قطر اشاره نماییم.**

**بنابرین اکنون در شرایطی که همسویی و نزدیکی موقتی میان اسلامیست های عربی و امپریالیست های غربی و در راس آنها امپریالیست های امریکایی بسر رسیده و زمان سرنگونی ها و تحدیدات برای اسلامیست های مذکور توسط آنها فرا رسیده است، به نحو قوی تری راه مذاکره و سازش با اشغالگران امریکایی برای طالبان راه برافراشتن بیرق و لوحۀ امارت اسلامی نیست. تحریک طالبان اگر بخواهد به مثابۀ یک تحریک اسلامی امارتخواه باقی بماند راه آن سازش و تبانی با امپریالیست های امریکایی و انگلیسی نه بلکه راه تقابل القاعده یی علیه آنها است. زمان اینگونه سازش ها و تبانی ها از لحاظ بین المللی و منطقه یی بسر رسیده و نمی تواند در عمل پیاده گردد.**

**علیرغم شکست پروسۀ قطر، طالبان در مسیر سازش و مصالحه با اشغالگران امریکایی تا حدی پیش رفته اند که احتمال برگشت شان ازین مسیر کم و بیش ضعیف است. گام های طی شده درین راستا را مختصرا یادآور می شویم:**

1. **انصراف از پیش شرط خروج قوای اشغالگر خارجی از افغانستان برای شروع مذاکرات.**
2. **پذیرش یک رژیم آلۀ دست امپریالیست های غربی و مشخصا امپریالیست های امریکایی یعنی رژیم قطر و اعتماد بر آن به مثابۀ میزبان دفتر سیاسی.**
3. **حمایت از رژیم اخوانی محمد مرسی و ارسال پیام تبریکی برای وی بعد از پیروزی اش در انتخابات ریاست جمهوری مصر. محمد مرسی در انتخابات ریاست جمهوری مصر در حقیقت کاندید اردوی مصر بود که یک اردوی وابسته به امپریالیست های امریکایی است.**
4. **پذیرش نظام اقتصادی " بازار آزاد " یعنی نظام اقتصادی ای که اشغالکران امپریالیست در افغانستان شکل داده اند و اساس اقتصادی وابستگی همه جانبۀ افغانستان به نظام جهانی امپریالیستی را تشکیل می دهد.**
5. **اعلام آمادگی نمایندگان طالبان برای پیشبرد مذاکرات با اشغالگران امریکایی علیرغم پایین کشیده شدن بیرق طالبان و لوحۀ امارت اسلامی از دفتر قطر. دفتر قطر با عدم استقبال از سوی امریکایی ها مواجه شد و همین امر سرانجام منجر به بسته شدن دفتر مذکور گردید.**

**از میان تمامی مسایل فوق الذکر مسئلۀ پذیرش نظام اقتصادی "بازار آزاد" توسط طالبان یک موضوع اساسی است و به تنهایی می تواند عمق و پهنای قسمی بودن مقاومت طالبانی و سازشکاری و تسلیم طلبی ماهوی طالبان در قبال نظام امپریالیستی جهانی را بخوبی نشان دهد. به تبعیت از این سازشکاری و تسلیم طلبی ماهوی طالبان بوده و هست که آنها با انصراف از پیش شرط خروج قوای اشغالگر امپریالیستی از افغانستان که به موضوع عمدۀ کنونی یعنی پیشبرد مقاومت علیه اشغالگران و رژیم دست نشاندۀ اشغالگران مربوط است، از یک جانب در یک همسویی با رژیم اخوانی مصر و رژیم قطر قرار گرفتند و از جانب دیگر در هر حالتی خواهان پیشبرد مذاکرات با اشغالگران امریکایی هستند. درینجا لازم است هر دو موضوع را کمی باز نماییم.**

**نظام اقتصادی "بازار آزاد" نظام اقتصادی ای است که اشغالگران امپریالیست در افغانستان شکل داده اند. این نظام اقتصادی به قسمی شکل یافته است که بدون دوام حضور اشغالگرانۀ امپریالیست های امریکایی و متحدین شان در افغانستان قابلیت گردش و قابلیت دوام ندارد. اگر تزریقات اقتصادی امپریالیست ها، که آنها فقط در شرایط ادامۀ اشغال افغانستان حاضر اند فراهم نمایند، از بدنۀ این اقتصاد بیمار مستعمراتی قطع گردد، سریعا به نفس تنگی می افتد و جریان خونش می ایستد و همزمان با آن تمامی نهادهای روبنایی نظام، به شمول رژیم دست نشانده، نیز از کار می افتد. در اساس به همین خاطر است که رژِیم دست نشانده، به شمول جناح های مختلف اپوزیسیون قانونی حکومت پوشالی و همچنان خیل گردآمدگان در " نهادهای جامعۀ مدنی" از "گزینۀ صفر" یعنی خروج تمامی نیروهای اشغالگر از کشور، که گاهگاهی توسط اشغالگران امریکایی به مثابۀ وسیلۀ فشار برای زمینه سازی امضای توافقنامۀ امنیتی مورد استفاده قرار می گیرد، وحشت دارند. مخالفت قاطع تعداد زیادی از کارشناسان سیاسی و نظامی امریکا حتی با بحث در مورد "گزینۀ صفر" نیز ناظر بر همین امر است.**

**تائید دربست اقتصاد بازار آزاد توسط طالبان هیچ معنی و مفهوم دیگری نمی تواند داشته باشد جز گردن نهادن دربست به وابستگی اساسی اقتصادی به نظام امپریالیستی و مشخصا گردن نهادن دربست به وابستگی اساسی اقتصادی به امپریالیست های امریکایی و اروپایی.**

**از لحاظ اصولی و با توجه به سیستم فکری و سیاسی طالبان نمی توان انتظار داشت که آنها با وابستگی اقتصادی نیمه مستعمراتی به امپریالیزم جهانی مخالفت قاطع و اساسی داشته باشند. اما می توان انتظار داشت که آنها حد اقل با وابستگی اقتصادی مستعمراتی به امپریالیست ها مخالفت داشته باشند. اینک آنها با تائید دربست اقتصاد بازار آزاد، که گفتیم بدون ادامۀ حضور اشغالگرانۀ امپریالیست ها در افغانستان، قابل دوام نیست، نشان داده اند که با وابستگی اقتصادی مستعمراتی به امپریالیست ها نیز نباید مخالف باشند و یا مخالفت شان را کنار گذاشته اند. این عدم مخالفت یا کنار گذاشتن مخالفت هیچ مفهوم دیگری ندارد جز در پیش گرفتن راه تبانی و سازش با اشغالگران.**

**اگر موضوع فوق الذکر را با موضوع مذاکرات پیدا و پنهان چند ساله میان طالبان و اشغالگران امپریالیست انگلیسی و امریکایی یکجا در نظر بگیریم، بیشتر از پیش مسئلۀ مورد بحث برای ما روشن می گردد.**

**در شرایطی که توافقنامۀ استراتژیک میان امپریالیست های اشغالگر امریکایی و رژیم دست نشانده به امضا رسیده و برای امضای توافقنامۀ امنیتی میان آنها زمینه چینی های همه جانبه جریان دارد و مسلم است که این توافقنامه نیز امضا شده و طبق آن پایگاه های نظامی استراتژیک امریکایی در افغانستان بصورت درازمدت مستقر باقی خواهند ماند، تلاش برای پیشبرد مذاکرات با اشغالگران امریکایی، و آنهم با حذف پیش شرط خروج قوای اشغالگر از افغانستان، چه معنی و مفهومی می توانست – و می تواند - داشته باشد جز تلاش برای تبانی و سازش با آنها.**

**درین میان جـداسـازی میکانیکی مـیـان جوانب خارجی و**

**داخلی قضیۀ افغانستان توسط طالبان که طبق آن ظاهرا در مرحلۀ اول صرفا طرفدار مذاکره با امریکایی ها و مخالف مذاکره با رژیم دست نشانده هستند، صرفا به مثابۀ روپوشی برای تلاش های سازشکارانۀ فوق الذکر عمل می نماید.**

**در واقع باز شدن دفتر قطر برای طالبان نتیجۀ یک توافق عمومی و غیر مستقیم میان دولت امریکا، دولت انگلیس، رژیم دست نشانده، دولت پاکستان، دولت قطر و طالبان بود. چنانچه در جریان سفر سرتاج عزیز، مشاور عالی صدراعظم پاکستان در روابط بین المللی، به کابل افشا گردید، اسناد سفر و اقامت در قطر برای نمایندگان طالبان بنا به تقاضای به اصطلاح شورای عالی صلح رژیم پوشالی، توسط حکومت پاکستان فراهم گردیده است. قطعا نمی توان این امر را نادیده گرفت که در شرایط کنونی افغانستان این اشغالگران هستند و نه رژیم دست نشانده که قدرت اصلی در افغانستان را تشکیل می دهند، اما در عین حال رژیم دست نشانده را نیز نمی توان به عنوان یک طرف جنگ در افغانستان و لذا به عنوان یکی از طرف های صلح در افغانستان نادیده گرفت.**

**یک مقاومت واقعی در افغانستان امروزی مقاومتی است که هم علیه اشغالگران باشد و هم علیه رژیم دست نشانده و نه صرفا علیه اشغالگران یا صرفا علیه رژیم دست نشانده. لذا باید شعار داد که مرگ بر اشغالگران و رژیم دست نشانده. بر علاوه هم اکنون یک تبدیلی نسبتا مهم در شرایط جنگی افغانستان در جریان است و آن داخل شدن هرچه بیشتر نیروهای نظامی پوشالی بجای نیروهای اشغالگر در جریان درگیری های روزمره جنگی در افغانستان است. در چنین حالتی توجه به رژیم دست نشانده به عنوان یک طرف جنگ در افغانستان و طبعا یک طرف صلح در افغانستان بیشتر از پیش اهمیت کسب می نماید.**

**اما وقتی بعد از سال 2014 نیروهای جنگی امپریالیست های اشغالگر امریکایی و غیر امریکایی از افغانستان بیرون شوند، نیروهای مستقر در پایگاه های باقیماندۀ نظامی استراتژیک امریکایی عمدتا نقش حامی نیروهای پوشالی را بر عهده می گیرند، دایما در درگیری های روزمره شرکت نمی کنند و صرفاً در موقع نیازمندی های جدی این نیروها به کمک، آنها را یاری می نمایند. اینچنین وضعیتی خواهی نخواهی تا حد معینی هم نقش مستقیم نیروهای اشغالگر در جنگ را تخفیف می دهد و هم تاثیر گذاری سیاسی مستقیم آنها بالای رژیم دست نشانده یا حدود و ثغور کنترل مستقیم رژیم دست نشانده توسط آنها را. در چنین حالتی گرچه کماکان حالت اشغال کشور باقی می ماند، اما شدت و گستردگی آن تخفیف می یابد و برعلاوه نقش و صلاحیت های رژیم در مسایل روزمره بیشتر می گردد.**

**بدین ترتیب پروسۀ سپردن به اصطلاح مسئولیت های امنیتی به نیروهای پوشالی توسط اشغالگران سرآغاز تبدیلی حالت اشغال از حالت شدید و گستردۀ قبلی به حالت نسبتا ضعیف و محدود بعد از سال 2014 است. معنا و مفهوم افغانستانی سازی جنگ در افغانستان توسط اشغالگران و رژیم پوشالی غیر از این چیز دیگری بوده نمی تواند.**

**اما طالبان که به نحو توهم آمیزی در خلسۀ پیروزی نهایی کاذب غرق هستند، اصلا جریان وقوع این تغییر نسبتا مهم را نادیده می گیرند. برین مبنا آنها امضای توافقنامۀ استراتژیک میان امپریالیست های اشغالگر امریکایی و رژیم دست نشانده را اهمیت کافی ندادند و اینک زمینه سازی های اشغالگران و رژیم برای امضای تواقفنامۀ امنیتی را که بر محور دوام حضور دراز مدت پایگاه نظامی استراتژیک امریکا در افغانستان شکل می یابد، نیز تا حد زیادی نادیده می گیرند.**

**در چنین حالتی طالبان بی جهت و خوشخیالانه سعی دارند راساً با اشغالگران امپریالیست امریکایی وارد مذاکرات گردند و به توافقاتی برسند. تجارب تا کنونی نشان داده است که چنین مذاکراتی ناشدنی و چنین توافقاتی دست نیافتنی است، چرا که امیدواری در مورد چنین مذاکرات و توافقاتی مبتنی بر واقعیات موجود نیست. طالبان اساساً در موقعیتی قرار ندارند که اشغالگران امریکایی بتوانند و بخواهند سرنوشت افغانستان را مثل سال های 1994 تا 2001 به آنها تسلیم نمایند. برعکس بصورت قطع خواستار آن هستند که طالبان به مثابۀ بخشی از رژیم دست نشانده، ولو بخش نسبتا مهم آن، اخذ موقعیت نمایند.**

**بنابرین اگر طالبان به سازشکاری های کنونی شان در قبال امپریالیست های امریکایی ادامه دهند، دیر یا زود به پیشبرد مذاکرات با رژیم دست نشانده نیز راضی می شوند. در چنین حالتی نیروهای جنگی شان بیشتر از پیش منفعل می گردند، نفاق و شقاق در میان صفوف و رده های بالا و متوسط رهبری شان بیشتر می گردد و پایه های توده یی شان مایوس تر و غیر فعال تر می گردند. این پروسه هر قدر طولانی گردد اوضاع به ضرر شان تکامل خواهد کرد و عاقبت ناگزیر خواهند شد یا به مثابۀ بخشی از حاکمیت پوشالی تثبیت گردند یا در معرض فروپاشی و نابودی قرار بگیرند و هر دو حالت را فقط می توان انتحار سیاسی نامگذاری کرد.**

**ما صمیمانه نمی خواهیم که طالبان با چنین سرنوشتی مواجه شوند، بلکه در شرایط فعلی مقاومت قسمی و محدود ارتجاعی آنان را نسبت به سلطۀ بلامنازع اشغالگران و رژیم دست نشانده ترجیح می دهیم.**

**اما در عین حال به عنوان یک حقیقت انکارناپذیر باید پذیرفت که این مقاومت قسمی و محدود ارتجاعی فرجامی جز شکست نهایی، چه بصورت سازش با اشغالگران و رژیم و چه بصورت شکست و نابودی در جنگ یا ترکیبی از هر دو وضعیت، نخواهد داشت. بنابرین مبارزه بخاطر برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران و خاینین ملی نه تنها بخاطر ایجاد یک محور اصولی برای کل جنبش مقاومت و سمتدهی درست و اصولی ملی مردمی و انقلابی آن یک ضرورت اجتناب ناپذیر است، بلکه مقدم بر آن حصول پیروزی نسبی در کسب استقلال کشور و سرنگونی رژیم دست نشانده نیز مستلزم پیشبرد مبارزه و مقاومت قاطع درین مسیر است.**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

 **به تاریخ 26 دسامبر 2013 ( 5 جدی 1392)، مقالۀ کوتاهی تحت عنوان « "شعلۀ جاوید" و خاکستری بجا مانده از مائوئیسم افغانی » در سایت فارسی بی بی سی انتشار یافت که نویسندۀ آن، علی امیری به عنوان «نویسنده و تحلیل گر» معرفی شده بود. تعداد زیادی از منسوبین سابقۀ جریان شعلۀ جاوید و علاقمندان کنونی این جریان، بخصوص جوانان، در "فضای مجازی" علیه این نوشته عکس العمل نشان دادند و برای مدتی جروبحث های نسبتاً وسیع انترنیتی پیرامون مقالۀ متذکره شکل گرفت. اما حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان هیچگونه عکس العمل تحریری علیه مقالۀ علی امیری نشان نداد. دلیل این عکس العمل نشان ندادن آن بود که نوشتۀ مذکور از لحاظ ایدیولوژیک و سیاسی یک نوشتۀ بی ارزش است، به قسمی که مندرجات آن فقط و فقط فقر علمی نویسنده را نشان می دهد و به نظر ما جوابگویی به آن ضررورت جدی نداشت. ولی احتمالاً تحت تاثیر بحث های براه افتاده در "فضای مجازی" علیه مقاله یا هر عامل دیگری، از زمان انتشار مقاله تا حال، عدۀ زیادی از هواداران جنبش مائوئیستی در افغاستان، هواداران حزب و همچنان علاقمندان و خوانندگان نشریۀ "شعلۀ جاوید" بصورت پیهم از ما سوال می کنند که موضع حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در قبال مقالۀ متذکره چیست و چرا حزب در مقابل آن عکس العمل تحریری نشان نداده است؟ بنابرین در پاسخگویی به این تقاضاهای مکرر است که ما ناگزیر شدیم، خیلی دیر وقت، سطور ذیل را در مورد آن به رشتۀ تحریر در آورده و منتشر نماییم و الا خود نوشته به ذات خود چندان ارزش جوابگویی را نداشت و پرداختن به آن زیاد ضروری نبود.**

**اگر شعلۀ جاوید « خاکستری بجا مانده در اذهان » است**

**پس نگرانی علی امیری از چیست**

**مقالۀ «شعلۀ جاوید و خاکستری بجا مانده از مائوئیزم افغانی» به تاریخ 26 دسامبر 2013 انتشار یافته است. این روز مصادف، یا تقریباً مصادف، بود با سی و چهارمین سالگرد تجاوز قشون مهاجم سوسیال امپریالیستی بر افغانستان. در چنین روزی قاعدتاً آقای امیری، به عنوان یک عضو نسبتاً بلند پایۀ یک حزب جـهـادی ( حـزب وحـدت اسـلامـی مـردم افغـانسـتان – به رهبری محمد محقق )، باید مقاله ای در نکوهش تجاوز و اشغالگری سوسیال امپریالیست های شوروی و پی آمدهای ویرانگرانه و کشتارگرانۀ وسیع آن برای افغانستان و مردمان آن به رشتۀ تحریر در می آورد و در سایت بی بی سی یا هر جای دیگری منتشر می ساخت. اما او این کار را نمی کند و بجای آن مقاله ای علیه جنبش مائوئیستی افغانستان می نویسد. مفهوم سیاسی این حرکت چه چیزی می تواند باشد؟**

**زمانی ببرک کارمل ادعا کرده بود که " شعلۀ جاوید" به خاکستر جاوید مبدل شده است. رویزیونیست های مزدور سوسیال امپریالیست های متجاوز و اشغالگر وانمود می کردند که توانسته اند بعد از قتل عام ده ها هزار نفر از رهبران و منسوبین جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین افغانستان (جریان شعلۀ جاوید) جنبش و جریان متذکره را از بین ببرند. اما این نمایش واهی و بی پایۀ لفظی آن ها نتوانست و نمی توانست واقعیت عینی وجود و دوام جنبش مائوئیستی و جریان شعلۀ جاوید در افغانستان را از انظار پوشیده نگه دارد.**

**سال ها بعد از آن ادعای واهی ببرک کارمل، یکی از بقایای حزب مزدور سوسیال امریالیست های شوروی، با نام مستعار "ارزگانی"، که در هیئت تحریریۀ نشریۀ "امروز ما" ( ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی به رهبری مزاری و سپس خلیلی ) خزیده بود، در جواب به مقالۀ مختصر درج شده در یکی از شماره های دورۀ نشراتی دوم شعلۀ جاوید، تحت عنوان" تسلیم شدن برای مردن"، مقالۀ نسبتاً مفصلی تحت عنوان " شعلۀ جاوید خاکستری بر فقر بینش " به رشتۀ تحریر در آورده و در یکی از شماره های جریدۀ "امروز ما" به نشر رساند. علی امیری از این مقاله یادآوری می نماید تا گویا فقر بینشی مائوئیست ها را نشان دهد، اما به جوابیۀ مقالۀ متذکره که باز هم در یکی دیگر از شماره های دورۀ نشراتی دوم شعلۀ جاوید منتشر گردید، و بعد از آن ارزگانی و همراهانش ترجیح دادند سکوت نمایند و بحث را ادامه ندهند، حتی اشاره ای هم نمی نماید.**

**حالا هم نوبت خود علی امیری رسیده است تا از " شعلۀ جاوید و خاکستری بجا مانده از مائوئیزم افغانی" حرف بزند. ما به درستی نمی دانیم که این عضو نسبتاً برجستۀ فعلی " حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان" از لحاظ سوابق سیاسی به "ارزگانی" و "ببرک کارمل" مرتبط بوده است یا نه؟ ولی تشابه کلامی فعلی ای که در مورد جنبش مائوئیستی افغانستان میان آنها مشاهده می گردد، بخوبی نشان می دهد که از لحاظ موضعگیری های سیاسی فعلی یک همآهنگی روشن میان شان وجود دارد. هم اکنون "ارزگانی" در حاکمیت دست نشانده صاحب یک جا و مقام معین است و علی امیری نیز به عنوان یک عضو نسبتاً برجستۀ اپوزیسیون قانونی حکومت فعلی از موقعیت معینی برخوردار است؛ چنانچه برای مدت معینی سخنگویی ائتلاف سیاسی قانونی ای را بر عهده داشت که حزب تحت رهبری محمد محقق نیز در آن شامل بود. اینگونه افراد، حتی به شمول بلند پایگان حزب مزدور سوسیال امپریالیست ها و بلند پایگان احزاب جهادی، که در رکاب امپریالیست های اشغالگر کنونی شمشیر می زنند و در رده های مختلف حاکمیت پوشالی قرار دارند، معمولاً تجاوز و اشغالگری سوسیال امپریالیست ها و جنایات وسیع آنها را نیز به فراموشی می سپارند و تلاش می نمایند که خاطرات تلخ آن دوران را از اذهان مردمان کشور پاک نمایند. اما تجاوز و اشغالگری مذکور و جنایات هولناک اشغالگران و مزدوران شان در کتیبۀ خارائین تاریخ افغانستان ثبت شده و غیر ممکن است که از خاطرۀ تاریخ زدوده شود.**

**در چنین راستایی است که انتشار مقالۀ " شعلۀ جاوید و خاکسرتی بجا مانده از مائوئیزم افغانی" معنا و مفهوم سیاسی خود را باز می یابد. بعد از انتشار لیست تقریباً 4500 نفری از قربانیان حاکمیت مزدور کودتاچیان هفت ثور 1357 در سال های 1357 و 1358، یکبار دیگر در جریان اعتراضات گوناگون اصولی و غیر اصولی براه افتاده علیه جنایات آن زمان، نام های جانباختگان دوران حاکمیت پوشالیان هفت ثوری و دوران اشغالگری باداران سوسیال امپریالیست شان وسیعاً سر زبان ها افتاد و تصاویر شان وسیعاً در معرض دید مردمان ما قرار گرفت. در میان این جانباختگان نام و تصویر پیشگام اولی جنبش مائوئیستی افغانستان یعنی رفیق اکرم یاری بیش از همه جلب توجه می نمود. برعلاوه نام و تصاویر سایر رهبران جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین افغانستان مثل زنده یاد صادق یاری، زنده یاد مجید کلکانی، زنده یاد رستاخیز، زنده یاد داود سرمد، زنده یاد رسول جرئت، زنده یاد بشیر بهمن و سایرین نیز جلب توجه می نمود. درین میان، برگذاری هفت (7) قوس یعنی روز جانباختن رفیق زنده یاد اکرم یاری، به عنوان روز جانباختگان جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین، توسط "کمیتۀ برگذاری 7 قوس" حرکت مبارزاتی اصولی ای بود که آتش بجان قاتلان و جنایتکاران هفت ثوری انداخت و طبعاً آنها را به عکس العمل در قبال خود واداشت.**

**در چنین حالتی، کسانی مثل علی امیری، قاعدتاً باید علیه جنایات سوسیال امپریالیست ها و مزدوران رویزیونیست شان قلمفرسایی می کردند تا به عنوان عضو نسبتاً برجستۀ یک حزب جهادی حد اقل حق مطلب را ادا نموده باشند. اما او این کار را نمی کند و بجای آن علیه جنبش مائوئیستی افغانستان می نویسد. در واقع نباید از کسانی مثل او انتظاری بیش از این داشت. حزب جهادی تحت رهبری محمد محقق در زمان جنگ مقاومت ضد "شوروی" در 90% موارد "افتخار" دیگری ندارد جز پیشبرد جنگ های خانمانسوز داخلی؛ "افتخاری" که در زمان جنگ های داخلی میان جناح های مختلف جهادی و همچنان در زمان جنگ میان جهادی ها و طالبان بصورت 100% نصیب این حزب گردید. اوج این " افتخار" شمشیر زدن در رکاب اشغالگران کنونی است که همچنان ادامه دارد.**

**مشکل عمدۀ کنونی افغانستان و مردمان آن چیست؟ کاملاَ روشن است که مشکل عمدۀ کنونی کشور و مردمان کشور ما، حضور اشغالگرانۀ قوت های متجاوز امپریالیستی در کشور و حاکمیت پوشالی رژیم دست نشاندۀ آنان است. کسانی مثل علی امیری که در جبهۀ اشغالگران و رژیم پوشالی قرار دارند، جهاد قلمی به نفع این جبهه را پیش می برند. بنابرین طبیعی است که علیه جنبش مائوئیستی افغانستان، که به قول خودش هنوز " دولت ستیز" باقی مانده است، بنویسد و قلمفرسایی نماید. اما تعجب درین است که این جهاد قلمی و قلمفرسایی " تحلیلگرانه" مبتنی بر فقر علمی و ضعف معلوماتی وحشتناک پیش برده می شود.**

**تخمین زده می شود که در طول سال های گذشتۀ جنگ در افغانستان، امپریالیست های امریکایی تقریباً 700 میلیارد دالر و امپریالیست های اشغالگر انگلیسی بیشتر از پنجاه میلیارد دالر، هزینه کرده اند. روشن است که تمامی این مصارف صرفاً مصارف مستقیم نظامی و جنگی نیست، بلکه بخش مهمی از این مصارف به هزینه های تبلیغاتی ای تعلق دارد که یا اشغالگران مستقیماً به مصرف رسانده اند و یا در اختیار مزدوران شان قرار داده اند. اما متن غیر علمی این مقاله نشان می دهد که جنگ تبلیغاتی امپریالیست های اشغالگر و مشخصاً امپریالیست های اشغالگر انگلیسی تا چه اندازه بی مایه و مبتذل است، دقیقاً همانند بیمایگی و ابتذال سیاسی و نظامی و جنگی شان، و این نشان روشنی است از بی نتیجگی و نافرجام بودن جنگ شان، منجمله در میدان کارزار تبلیغاتی.**

**در نخست به معلومات علی امیری در مورد تاریخ جنبش مائوئیستی افغانستان و جریان شعلۀ جاوید توجه نماییم:**

**« شعلۀ جاوید نام ارگان نشراتی سازمان مترقی افغانستان بود که نام سازمان را تحت شعاع قرار داده بود.»**

**سازمانی بنام "سازمان مترقی افغانستان" در تاریخ جنبش مائوئیستی افغانستان وجود ندارد. سازمانی که با تاسیس آن جنبش مائوئیستی افغانستان پا به عرصۀ وجود گذاشت، "سازمان جوانان مترقی" نام داشت که از سال 1344 تا اواخر سال سال 1351 فعال بود و جریان دموکراتیک نوین در افغانستان را رهبری می کرد. جریدۀ شعلۀ جاوید، جریدۀ هفته واری بود که به عنوان یک جریدۀ "ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین" در افغانستان، از طرف سازمان جوانان مترقی و به همکاری دو محفل چپی دیگر در افغانستان، به نام های "محفل انجنیر عثمان" و " محفل شاهپور" منتشر گردید و صرفاً 11 شماره از آن اقبال انتشار یافت. شمارۀ یازدهم جریدۀ شعلۀ جاوید پس از انتشار با سانسور رژیم وقت مواجه شد و پس از آن جریدۀ مذکور از انتشار بازماند.**

**به این ترتیب، جریدۀ شعلۀ جاوید در واقع ارگان نشراتی جریان دموکراتیک نوین بود و این جریان مذکور بود که بنا به رسم سیاسی معمول آن زمان بنام جریدۀ خود یعنی " جریان شعلۀ جاوید " نامیده می شد؛ همانگونه که جریان ها و احزاب های سیاسی دیگر آن زمان نیز بنام های جریدۀ خود، "جریان پرچم"، "جریان خلق"، "جریان افغان ملت" و غیره نامیده می شدند.**

**« نام اصلی شعلۀ جاوید "سازمان مترقی" بود که در سال 1344 تاسیس شد. اکرم یاری از شاخص ترین رهبران اولیه و از بنیانگذاران این جریان بود که در تصفیه های درونی گروه های چپ در همان آغاز جان خود را از دست داد.»**

**نام اصلی جریان شعلۀ جاوید، "جریان دموکراتیک نوین افغانستان" بود و نه "سازمان [جوانان] مترقی". سازمان جوانان مترقی در سال 1344 تاسیس گردید، در حالیکه جریان شعلۀ جاوید (جریان دموکراتیک نوین) در سال 1357 بعد از انتشار جریدۀ شعلۀ جاوید پا به عرصۀ وجود گذاشت. یقیناً زنده یاد اکرم یاری « شاخص ترین رهبر... اولیه و از بنیانگذاران جریان شعلۀ جاوید (جریان دموکراتیک نوین) در سال 1347 بود، ولی مقدم بر آن خط گذار اصلی سازمان جوانان مترقی به عنوان اولین سازمان مائوئیست در افغانستان در سال 1344 بود. اما او نه تنها « در تصفیه های درونی گروه های چپ در همان آغاز جان خود را از دست » نداد، بلکه در هیچ تصفیۀ درونی ای جان خود را از دست نداد. زنده یاد اکرم یاری، علیرغم مریضی جانکاهی که از اواخر سال 1350 تا اواخر سال 1358 او را اذیت می کرد، در قـید حیات بود و در هفتم قـوس سـال 1358 در زمان حاکمیت پوشـالی امین جلاد و در حـالـی که اسیر دشمن بود، جان خود را از دست داد.**

**جانبازی تاریخی زنده یاد اکرم یاری و سایر رهبران و صفوف جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین را نمی توان به عنوان "تصفیه های درونی گروه های چپ" از ارزش انداخت. ما به عنوان بخش مهمی از مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی و ضد رژیم کودتایی مزدور متجاوزین و اشغالگران، در تقابل خونین با اشغالگران و رژیم دست نشاندۀ شان قرار داشتیم و در این مقاومت جنگی و سیاسی در حدود بیست هزار نفر از رهبران و رزمندگان جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین، به شمول رفیق زنده یاد اکرم یاری، را به پیشگاه آن مقاومت قربانی دادیم.**

**اگر علی امیری از این تاریخ سراسر جانبازانه اطلاع ندارد، می تواند از نصری های سابقه دار معلومات حاصل نماید. اشغالگران سوسیال امپریالیست و مزدوران شان تعقیب و دستگیری منسوبین جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین را به شاخۀ ویژه ای از استخبارات خود، بنام "خاد پنج" سپرده بود و همین شاخۀ استخبارات رژیم وظیفۀ تعقیب و دستگیری افراد مربوط به " سازمان نصر افغانستان" را نیز بر عهده داشت. اگر طبق فرمولبندی علی امیری، جانباختن زنده یاد اکرم یاری را نتیجۀ تصفیه های درونی گروه های چپ بنامیم، مجموع افراد مربوط به " سازمان نصر افغانستان" را نیز قاعدتاً باید مشمول این تصفیه های درونی بدانیم. یک فرد باید خیلی "هوشیار" یعنی باید خیلی ابله باشد که چاهی را که از آن آب می نوشد، آلوده سازد.**

**« ارگان نشراتی این سازمان "شعلۀ جاوید" نام داشت که مروج ادبیات انقلابی بود و به تدریج این نام به تمام جریان اطلاق شد. ناب گرایی های ایدئولوژیک سبب شد که فرقۀ کوچک شعلۀ جاوید به ده ها گروه کوچک تجزیه شود که به نام های "سازا"، "ساما" و "راوا" و خوانده شد.»**

**همانطوری که فوقاً گفتیم، جریدۀ شعلۀ جاوید ارگان نشراتی سازمان جوانان مترقی نبود، بلکه یک جریدۀ ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین بود و می توان آن را ارگان نشرانی جریان دموکراتیک نوین ( جریان شعلۀ جاوید) نامید.**

**جریان شـعلـۀ جاوید در زمان موجودیت و فعالیتش، یک « فرقۀ کوچک » نبود، بلکه کثیرالعده ترین جریان سـیاسـی**

**همان وقت افغانستان بود. در واقع در آن زمان سه جریان سیاسی، جریان های بزرگ کشور را تشکیل می دادند: جریان شعلۀ جاوید، جریان دموکراتیک خلق و جریان بنیادگرایان اسلامی و مشخصاً "سازمان جوانان مسلمان". درین میان جریان شعلۀ جاوید، وسیع ترین جریان سیاسی آن زمان بود. چنانچه در تظاهرات اول می سال 1348، تعداد مجموعی تظاهرکنندگان شعله یی در نقاط مختلف افغانستان به 150000 نفر رسید که وسیع ترین تظاهرات کل تاریخ سیاسی تا کنونی افغانستان به شمار می رود. تبارز دیگری از وسعت جریان شعلۀ جاوید را می توان در نتایج انتخابات " اتحادیۀ محصلان پوهنتون کابل" دید. در آن انتخابات، نمایندگان انتخاب شدۀ شعله یی به تنهایی بیشتر از تمامی نمایندگان انتخاب شده از سایر جریان های سیاسی بود.**

**جریان شعلۀ جاوید نه تنها از لحاظ بافت ملیتی خود یک جریان سیاسی فراگیر بود و در میان تمامی ملیت ها و اقلیت های ملی کشور نفوذ داشت، بلکه در میان اقشار مختلف طبقات مردمی، بخصوص اقشار و طبقات شهری، نیز حضور داشت. نه تنها پشتون ها، تاجک ها، هزاره ها، ازبک ها و افراد متعلق به سایر ملیت ها در جریان شعلۀ جاوید فعال بودند، بلکه حتی افراد متعلق به اقلیت اهل هنود و سیک نیز در آن فعال بودند. از جانب دیگر استادان پوهنتون، کارگران کارخانه ها، دکانداران، خرده فروشان، مامورین پایین رتبۀ دولتی، معلمان، متعلمان، محصلان پوهنتون، روزنامه نگاران و افراد متعلق به سایر اقشار و طبقات مردمی نیز در میان شعله یی ها موجود بودند و جریان شعلۀ جاوید از لحاظ بافت طبقاتی مردمی خود نیز دارای یک بافت فراگیر بود. علاوتاً جریان شعلۀ جاوید، جریان دموکراتیک نوینی بود که افراد داری افکار مختلف نیز در آن حضور داشت. و همۀ این افراد که از مائوئیست ها تا افراد مذهبی مومن را در بر می گرفت، مبارزات دموکراتیک نوین شان را تحت رهبری سازمان جوانان مترقی پیش می بردند. بدین ترتیب جریان شعلۀ جاوید به معنی واقعی کلمه و از هر جهت یک جریان سیاسی وسیع بود و نه یک فرقۀ کوچک فرورفته در خود.**

**آنچه که باعث انشعاب در جنبش مائوئیستی افغانستان و جریان دموکراتیک نوین افغانستان گردید، "ناب گرایی های ایدیولوژیک" نبود، بلکه اختلافات ایدیولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی واقعی ای بود که در میان بخش های مختلف جنبش و جریان متذکره به وجود آمد. بستر عینی این انشعابات و فروپاشی سازمان و جریان، همانطوری که رفیق زنده یاد اکرم یاری می گوید، عمدتاً محدود ماندن جنبش و جریان مذکور در شهر ها و راه باز نتوانستن در عرصۀ مبارزاتی روستاها و نفوذ در میان دهقانان بود. انشعاب اولی در سطح جریان به وجود آمد و آن انشعاب " گروه پس منظر" انجنیر عثمان بود. اما انشعاب دوم در میان سازمان و در اواخر سال 1351 توسط " گروه انقلابی خلق های افغانستان" و تحت رهبری داکتر فیض ایجاد گردید که در عین حال انشعاب در جریان شعلۀ جاوید را نیز تحت نام های "مدافعین" و " انتقادیون" به وجود آورد. در واقع سازمان جوانان مترقی و همزمان با آن جریان شعلۀ جاوید در اواخر سال 1351 فروپاشید. این واقعه از یک جهت زمینۀ مساعدی برای وقوع کودتای 26 سرطان داود خان، که به همکاری پرچمی ها و خلقی ها و نیز سوسیال امپریالیست های شوروی صورت گرفت، به وجود آورد.**

**اما " سازا" اصلاً سازمانی نبود که در اثر انشعاب در جریان شعلۀ جاوید یا سازمان جوانان مترقی به وجود آمده باشد. این سازمان تحت رهبری بحرالدین باحث به وجود آمد و سابقۀ تاریخی آن اصلاً نه به جریان شعلۀ جاوید بلکه به جریان دیگری بنام " جریان ستم ملی" می رسد و جریان متذکره نیز در اثر اولین انشعاب در حزب دموکراتیک خلق افغانستان به وجود آمده بود.**

**"ساما" در اوایل سال 1358 تشکیل گردید، یعنی تقریباً شش سال بعد از فروپاشی سازمان جوانان مترقی و جریان شعلۀ جاوید. زنده یاد مجید کلکانی در ابتدا به محفل " پس منظر" تعلق داشت. بعد از منفعل شدن انجنیر عثمان و مظطرب باختری، یعنی دو تن از رهبران اصلی محفل متذکره، و اعلام انحلال گروه "پس منظر" توسط آنها، در سال 1352 و بعد از رهایی از زندان توسط داود خان، بقایای محفل متذکره به گروه نسبتاً بزرگتر مربوط به زنده یاد مجید کلکانی و حلقات کوچکتر دیگر تجزیه شد. گروه مربوط به زنده یاد مجید کلکانی در اواخر سال 1354 همکاری با " گروه انقلابی خلق های افغانسـتان" تحت رهـبـری داکتر فیض را شروع کرد، ولی پس از سه سال همکاری در اواخر**

**سال 1357 از آن گروه جدا گردید و پس از آن یکجا با گروه های دیگری دست به تشکیل "ساما" زد.**

**ولی"راوا" تشکیلات به اصطلاح دموکراتیک زنان تحت رهبری" گروه انقلابی خلق های افغانستان" و سپس "سازمان رهایی افغانستان" است و اصلاً یک تشکیلات کمونیستی نیست. "راوا" در اواخر سال 1357 یا اوایل سال 1358 تشکیل گردید و هنوز هم فعالیت هایی دارد.**

**« اما یکی از جالب ترین انشـعاب ها در شـعلۀ جاوید، انشـعاب جریان "پس منظر" بود که نشـان می دهد در رفتار و حتی نام گذاری این جریان و شاخۀ جدا شده آن، بیش از آنکه برداشت ایدیولوژیک خاصی مطرح باشد، حرکت های موجی و هیجانی تعیین کننده است.»**

**در تاریخ جریان شعلۀ جاوید چیزی بنام "جریان پس منظر" وجود ندارد، بلکه آنچه وجود دارد" گروه پس منظر" یا " محفل پس منظر" است. حتی خود پس منظری ها نیز هیچگاهی ادعای تعلق به "جریان پس منظر" را نداشته اند.**

**در انشعاب " محفل پس منظر" از جریان شـعـلـۀ جاوید، اختلافات ایدیولوژیکی مشـخـصی نقش داشت. محفل متذکره یک محفل استوار مائوئیست نبود، بلکه تا حد معینی گرایشات چه گواریستی نیز داشت. برعلاوه، محفل متذکره دیدگاه طبقاتی بسیار روشن در قبال تاریخ افغانستان نداشت و این تاریخ را تا حد زیادی تاریخ تقابلات قبیلوی و ملیتی می دانست. علاوتاً از لحاظ تشکیلاتی نیز در رابطه با چگونگی تشکیل سازمان، با سازمان جوانان مترقی اختلاف داشت. در واقع همین اختلافات و نه حرکت های موجی و هیجانی در وقوع انشعاب مذکور نقش داشت.**

**« " پس منظر" عنوان مقاله ای بود که یکی از اعضای شعلۀ جاوید (سازمان مترقی) بنام داکتر عثمان که در اصل مهندس تحصیل کرده در چین و هواخواه مارکسیزم چینی بود، در نقد اکرم یاری نوشت... .»**

**درینجا بازهم شعلۀ جاوید و سازمان جوانان مترقی به غلط یکی دانسته می شود. ولی جالب تر از آن یاداوری از کسی بنام " داکتر عثمان" است که در اصل مهندس (انجنیر) تحصیل کرده در چین و هواخواه مارکسیزم چینی بوده است!؟**

 **« داکتر عثمان که در اصل مهندس (انجنیر) تحصیل کرده در چین...بود...»! جمله بندی تعجب آوری است! داکتری که در اصل انجنیر بوده است باید آدم جالبی بوده باشد!؟ اما در تاریخ جریان شعلۀ جاوید کسی بنام "داکتر عثمان" وجود ندارد، بلکه " انجنیر عثمان" وجود دارد. انجنیر عثمان تحصیلات عالیه را در امریکا بسر رساند و نه در چین. برعلاوه او در زمانی که از لحاظ سیاسی فعال بود، نه یک مائوئیست استوار بلکه کسی بود که در عین علاقمندی به مائوتسه دون، تمایلات شدید چه گواریستی داشت و تمایلات مذکور را تا آنجاییکه توانسته بود در میان گروه تحت رهبری اش نیز برده بود.**

**« بعد از چاپ این مقاله، شاخه ای در درون شعلۀ جاوید به عنوان جریان " پس منظر" معروف شد که غلظت ایدئولوژیک آن بالا بود. »**

**همانطوری که گفتیم نه تنها سند " پس منظر تاریخی" بلکه "محفل پس منظر" در مجموع "غلظت" ایدیولوژیکی مائوئیستی نداشت، تمایلات مائوئیستی آن نسبتاً رقیق بود و گرایشات چه گواریستی آن محفل نیز بسیار مشخص و روشن. علی امیری به درستی نمی داند که انشعاب پس منظر در جریان شعلۀ جاوید را ناشی از "غلظت" ایدیولوژیکی این محفل بداند، یا ناشی از "حرکت های موجی و هیجانی" آن و به همین جهت به تناقض گویی می افتد و گاهی این عامل و زمان دیگری روی آن عامل تاکید می نماید.**

**« شـعلۀ جاوید کتاب دو جلدی را با عنوان "حزب دموکراتیک خلق افغانسـتان را بهتر بشناسـید" نشر کرده است. در**

**این اثر تاسیس حزب را به تجدید نظر طلبان روس نسبت داده و آن را به انحراف از اصول اصلی مارکسیسم محکوم کرده دولت داری خونین آنان را مردود انگاشته است.»**

**کتاب دوجلدی تحت عنوان "حزب دموکراتیک خلق افغانستان را بهتر بشناسید" از طرف جریان شعلۀ جاوید نشر نگردیده است. این کتاب از نشرات حزب ما است و چند سال قبل در سایت انترنیتی کنونی شعلۀ جاوید، که سایت حزب کمونیست (مائوئیست) افغاستان است، انداخته شده است. یقیناً این کتاب « تاسیس حزب [دموکراتیک خلق افغانستان] را به رویزیونیست ها و سوسیال امپریالیست های روس نسبت داده و آن را به انحراف از اصول اساسی مارکسیزم محکوم کرده » است. اما این چیزی نبود که کتاب متذکره برای اولین بار انجام داده باشد. در واقع جنبش مائوئیستی افغانستان، مشخصاً سازمان جوانان مترقی، از یک جهت، بر مبنای همین موضعگیری علیه رویزیونیزم و سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران رویزیونیست وطنی شان پا به عرصۀ وجود گذاشت. جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین افغانستان، « دولت داری » خونین کودتاچیان هفت ثوری و جنایات هولناک، سهمگین و گسـتردۀ اربابان سـوسـیال امپریالیسـت آن ها را صرفاً مردود نه انگاشته، بلکه با گوشت و استخوان خود و به قیمت جانباختن ده ها هزار تن از رهبران و رزمندگان خود، عمیقاً و وسیعاً متحمل گردیده است.**

**« در سال 1994 غلام حسین دای فولادی ( با نام مستعار ارزگانی) در نشریۀ "امروز ما" ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی افغانستان در پاکستان، مقاله[ای] در جدل با شعله جاوید نوشت و عنوان آن را "شعله جاوید خاکستری بر فقر بینش" گذاشته بود. این نوشته گرچه از جدل های ایدیولوژیک میان احزاب جهادی و چپی خالی نبود، اما با این حال نشان می داد که از نظر رقیبان محافظه کار نیز یک جریان چپ مدعی پیش رو، بیش از آنکه به بدعت و بلند پروازی متهم باشد، به "فقر بینش" و عقب ماندن از جریان زمانه و ناهمزمانی با عصر و روزگار خود متهم بود.»**

**اگر عدم شرکت در جنگ های خانمانسوز داخلی میان جهادی ها « عقبماندن از جریان زمانه و ناهمزمانی با عصر و روزگار خود » و « فقر بینش» تلقی گردد، ما به این "عقبماندن" و "ناهمزمانی" و "فقر بینش" افتخار می نماییم. در آن "زمانه" و " عصر و روزگار" ما یگانه جنبش سیاسی در افغانستان بودیم که بر تخت پرخون خانه جنگی های خانمانسوز ارتجاعی ننشستیم و در جنایات جنگی جاری هولناک و ددمنشانه، سهم نگرفتیم و از "بینشی" برخوردار نبودیم که منافع سیاسی خود را در پیشبرد هولناک ترین جنایات جنگی و خانه جنگی های ارتجاعی خانمانسوز جستجو نماییم.**

**در آن " زمانه و عصر و روزگار" جنایات و دیوانگی های جنگی ای که حتی از تصور یک انسان سالم خارج بود، به کار روزمرۀ گروه های ارتجاعی رقیب جنگنده مبدل شده بود و غلام حسین دای فولادی (ارزگانی) ما را طعنه می داد که تماشاچی هستیم و در اجرا و پیشبرد جنایات جنگی متذکره سهم نگرفته ایم. البته ما تنها در آن جنایات سهم نگرفتیم، بلکه طبق توان و مطابق به خط سیاسی خود علیه جنایات متذکره مبارزه نیز کردیم و جنایتکاران را افشا نمودیم. مقالۀ " تسلیم شدن برای مردن" یک نوشتۀ کوتاه تبلیغاتی درین راستا بود. این نوشتۀ مختصر بر حزب جهادی طرف بحث ما و هیئت تحریریۀ " امروز ما" گران آمد و به غلام حسین دای فولادی (ارزگانی) وظیفه دادند که شمشیر مبارزۀ بی بنیاد قلمی علیه ما را بردارد و بصورت خاینانۀ ضد ملی و ضد مردمی به تطهیر و تقدیس جنایات جنگی ددمنشانه دست بزند. این شمشیر بازی ارتجاعی و خاینانۀ ضد ملی و ضد مردمی از طرف ما جواب درخور خود را دریافت نمود و عاقبت آن شد که نه تنها "ارزگانی" و یارانش دهان خود را بستند، بلکه رهبر جدید حزب مربوطه نیز آن ها را با خواری و خفت از مسند قدرت "امروز ما" به زیر کشید. در نتیجه یکبار دیگر از لحاظ سیاسی به عناصر بی وطن مبدل شدند. گرچه بعد ها گروپی بنام " فدراسیون آزادی ملی" را علم کردند، اما آن حرکت شان نیز بجایی نرسید. بعد ها مدیر مسئول سابق جریدۀ " امروز ما"( یکی از یاران نزدیک "ارزگانی") از طریق وساطت سید اسحاق گیلانی نزد کریم خلیلی شتافت تا او را مورد عفو قرار دهد و زمینه هایی برای خدمتگذاری به رژیم دسـت نشـانده برایش به وجود بیاورد. غلام حسـین دای فولادی "ارزگانی " نـیـز بـلـنـد پروازی**

**های سـابقش را فراموش کرد و به "چوکی گکی " در ادارات رژیم پوشالی قناعت نمود.**

**ما در بارگاه های اشغالگران و رژیم پوشالی کنونی نیز به "عقبماندن از جریان زمانه و ناهمزمانی با عصر و روزگار خود" دچار هستیم و افتخار انطباق "با جریان زمانه" و همزمانی "با عصر و روزگار" کنونی را به کسانی چون "ارزگانی" و نیز چپ های سابق لیبرال شده ای که به وزارت و ریاست و وکالت رسیده اند و به قول علی امیری به برش کوچکی از کیک قدرت دست یافته اند، بخشیده ایم. واقعیت ما همان است که علی امیری بیان می نماید:**

**« شعلۀ جاوید، 120 سال بعد از میلاد مائو و نیم قرن تلاش سیاسی در افغانستان، هنوز ...[باور] خود را به نجات بخشی پرولتاریا از دست نداده و از تقابل "پرولتاریا" و "بورژوازی" و "سوسیالیزم" و "امپریالیزم" سخن می گوید.»**

**« قیوم رهبر، پس از کشته شدن مجید کلکانی رهبری ساما را به عهده گرفت.»**

**درینجا حد اقل جای شکری باقی است که جانباختن زنده یاد مجید کلکانی در اثر « تصفیه های درونی گروه های چپ» قلمداد نشده است. ولی این گفته که « قیوم رهبر، پس از کشته شدن مجید کلکانی رهبری ساما را به عهده » گرفت، نادرست است. زنده یاد مجید کلکانی در جوزای سال 1359 جان باخت. قیوم رهبر، از آن زمان تا خزان سال 1360 در آلمان بسر می برد و هنوز رهبری ساما را بر عهده نگرفته بود. در طول این مدت، رهبری ساما را در واقع نادرعلی دهاتی (پویا)، که از مدافعین اصلی خط "تازه اندیشی" بود، بر عهده داشت. بعد از آنکه در اواسط تابستان سال 1360 دفتر سیاسی ساما ضربت خورد و تمامی اعضای آن، به شمول نادر علی دهاتی (پویا) دستگیر شدند و سپس در اواخر خزان همان سال نیروهای ساما در کوهدامن به رژیم پوشالی کابل تسلیم شدند، قیوم رهبر از آلمان به پشاور نقل مکان نمود و در آنجا رهبری ساما را بر عهده گرفت.**

**با توجه به مطالب بیان شده در فوق، بخوبی روشن است که علی امیری در حالی راجع به جنبش مائوئیستی افغانستان و جریان شعلۀ جاوید مقاله می نویسد و در سایت فارسی بی بی سی منتشر می نماید که حتی به اندازۀ یک فرد عادی سیاسی نیز در بارۀ تاریخ جنبش و جریان متذکره معلومات ندارد. در چنین صورتی این فرد پر مدعا چگونه می تواند بخود حق دهد که خود را تحلیل گر بنامد و گستاخانه راجع به بزرگترین جنبش و جریان سیاسی کشور در زمانش، و نیز یکی از جریان های سیاسی امروزی در افغانستان داد سخن دهد. در حقیقت امر کسی که راجع به تاریخ یک جنبش یا جریان سیاسی از یک معلومات حد اقل برخوردار نباشد، نمی تواند و صلاحیت ندارد که راجع به « سرشت سوگناک و عبرت انگیز » یا درخشان آن داد سخن دهد و در مورد وضع فعلی آن جنبش یا جریان سیاسی اظهار نظر نماید.**

**اما علی امیری این کار را انجام می دهد. وی نه تنها بدون داشــتـن یک معـلـومات حـد اقـل در مـورد گـذشـتـۀ تاریخی جنبش مائوئیستی و جریان شعلۀ جاوید، آن گذشته را مورد جمعبندی قرار می دهد و آن را « سوگناک و عبرت انگیز » می داند، بلکه در مورد وضع فعلی جنبش و جریان مذکور نیز "تحلیل گرانه" قلمفرسایی می نماید. به جملات ذیل از بیانات "تحلیگرانۀ" علی امیری توجه کنیم:**

**"شعلۀ جاوید"، یکی از این دست گروه های دولت ستیز در افغانستان است که ... اکنون چیزی جز خاکستر خاطرات آن، در ذهن ها باقی نمانده...»**

**اگر واقعاً چنین باشد، پس نگرانی نویسنده و "تحلیگر" توانا از چیست؟ وقتی به خود جمله بندی نقل شدۀ فوق توجه کنیم در می یابیم که قسمت اول و قسمت دوم آن با هم در تناقض قرار دارند. اگر از "شعلۀ جاوید" چیزی جز خاکستر خاطرات آن در ذهن ها باقی نمانده باشد، باید گفته شود که شعلۀ جاوید یکی از گروه های دولت ستیز در افغانستان بود و نه اینکه گفته شود که شعلۀ جاوید یکی از گروه های دولت ستیز در افغانستان است. نویسنده در قسمت اول گفته اش به موجودیت " شعلۀ جاوید" به عنوان یک گروه "دولت ستیز" در افغانستان اذعان دارد ولی در قسمت دوم گفته اش موجودیت آن را در کشور رد می نماید. وی بار دیگر در قسمت دیگری از گفته هایش، باز هم موجودیت و « دولت ستیزی » استوار جنبش مائوئیستی افغانستان را تائید می نماید و به زبان خودش می گوید:**

**« اما گروه های مارکسیستی نوع چینی، نه در عمل طعم تلخ یا شیرین قدرت را چشیدند و نه از حیث نظر و یا به قول خود شان "از لحاظ تئوریک" دست از ستیز با دولت کشیدند. »**

**"نویسنده" و "تحلیلگر" در قسمت دیگری از مقاله اش بازهم اذعان دارد که:**

**« از نیم قرن به اینسو همه دولت های چپ و راست مورد نقد و ملامت شعلۀ جاوید قرار داشته است.»**

**« واقعیت نیز این است که شعلۀ جاوید، گرچه به لطف ارتباطات کنونی ممکن است که در فضای مجازی حضور داشته باشد، اما در دنیای واقعی به عنوان یک جریان مزاحم نیز دیگر واقعیت خارجی ندارد.»**

**درینجا علی امیری لااقل می پذیرد که شعلۀ جاوید ممکن است در فضای مجازی حضور داشته باشد و به این ترتیب " لطف بزرگی" در مورد شعلۀ جاوید به عمل می آورد!؟ ولی وی چرا و چگونه از امکان حضور شعلۀ جاوید در فضای مجازی صحبت می نماید؟ مگر سایت شعلۀ جاوید در انترنیت را ندیده است؟ مگر سایت ها و ویبلاگ های سایر گروه های مائوئیست و گروه های دموکراتیک نوین در انترنیت را مشاهده نکرده است؟ مگر حضور صدها و بلکه هزاران نفر از علاقمندان و هواداران "شعلۀ جاوید" در سایت ها و ویبلاگ های انترنیتی و مشخصاً در فیس بوک را ملاحظه نکرده است؟ ممکن است و به همین دلیل ممکن است از حضور ممکنۀ شعلۀ جاوید در فضای مجازی صحبت نماید!؟**

**فضای مجازی نه تنها منعکس کنندۀ دنیای واقعی است بلکه تاثیرات معینی نیز بر دنیای واقعی برجای می گذارد. در دنیای امروزی مرزی چون دیوار چین میان دنیای واقعی و فضای مجازی ترسیم کردن، نشانۀ عقبماندگی ذهنی و فکری از شرایط موجود کشوری و جهانی است. در شرایط امروزی که "زمانۀ تکنالوژی معلوماتی و تکنالوژی ارتباطات" نام گرفته است، هیچ کسی جز افراد دارای ذهنیت های عقبمانده و قرون وسطایی مثل علی امیری نمی تواند تاثیرات عظیم فضای مجازی بر دنیای واقعی را نادیده بگیرد. می توان گفت که تا حد معینی تاثیرات حضور شعلۀ جاوید در فضای مجازی است که خاطر مبارک علی امیری را پریشان کرده و او را واداشته است که زحمت "تحلیل" شعلۀ جاوید بر خود را هموار سازد و در آن تحلیل پیوسته خود و دیگران را تلقین نماید که از شعلۀ جاوید جر خاکستر خاطرات چیز دیگری برجای نمانده است!**

**گفتیم که فضای مجازی منعکس کنندۀ دنیای واقعی است. این موضوع را در مورد شماره های مختلف جریدۀ شعلۀ جاوید در دورۀ سوم نشراتی اش به مثابۀ ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان مورد توجه قرار می دهیم که تا حال در حدود سی شماره از آن انتشار یافته است. جریدۀ شعلۀ جاوید نه در گذشته یک نشریۀ صرفاً تیوریک و تبلیغاتی بوده است و نه در حال حاضر چنین است؛ بلکه در عین تیوریک بودن، انعکاس دهندۀ فعالیت های عملی مبارزاتی در سطح کشوری و بین المللی نیز می باشد. این فعالیت های عملی مبارزاتی در دنیای واقعی صورت می گیرند و سایت انترنیتی شعلۀ جاوید آن را در فضای مجازی انعکاس می دهد. در واقع همین فعالیت های مبارزاتی عملی در دنیای واقعی به عنوان حرکت های مبارزاتی یک جریان مزاحم و انعکاسات آن در فضای مجازی است که روی خاطر مبارک علی امیری و حزب رهبری کننده اش سنگینی می نماید و آن ها را وامی دارد که در قبال این جریان مزاحم هم در دنیای واقعی و هم در فضای مجازی دست به اقدام بزنند.**

**چند دهه اسـت که داسـتان مبدل شدن شعلۀ جاوید به خاکستر ادامه دارد، اما این شعله کماکان فروزان است و با فراز و نشیب و پیچ و خم به حیات خود ادامه می دهد، گاهی قوی و نیرومند و گاهی ضعیف و ناتوان. تجربۀ تاریخی تقریباً پنج دهۀ گذشته در افغانستان ثابت ساخته است که این شعلۀ فروزان دیگر بخش غیر قابل معدومی از عرصۀ سیاسی افغانستان گردیده است.**

**« اما نه شعلۀ جاوید و نه این گونه سخن گفتن هیچ یک، ریشه در واقعیت های امروز ندارد. شعلۀ جاوید اگر وجودی دارد، بیشتر میغی در فضا است، تا صخره یا سنگی در زمین.»**

**«... در این میان بیش از همه، شعلۀ جاوید، امروزه مصداق ... "دود هوا" به نظر می رسد.»**

**جالب این است که علی امیری گاهی ما را «خاکستری بجا مانده در اذهان» قلمداد می نماید و گاهی هم «میغی در فضا» و یا هم «دود هوا»، در حالیکه خاکسـتر بجا مانده در اذهـان صـرفاً یک امـر ذهـنـی است، ولی میغی در فضا یا دودی در فضا یک چیز عینی و واقعی موجود است و می تواند عملاً مزاحم باشد؟!**

**در مقایسه با توصیف علی امیری از وضعیت موجود جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین افغانستان، غلام حسین دای فولادی (ارزگانی) توصیف منصفانه تری از وضعیت موجودۀ آن وقت جنبش و جریان مذکور به عمل آورده بود. وی به طعنه گفته بود که چرا منتشر کنندگان جریدۀ شعلۀ جاوید در زیر زمین پنهان شده اند و بیرون نمی آیند و خود و نظرات و سیاست های شان را به جامعه و مردم معرفی نمی نمایند. البته در آن توصیف این درک وجود نداشت که حرکت های سیاسی زیر زمینی یا مخفی نیز راه ها و طرق مبارزاتی ای دارند که می توانند با استفاده از آن ها نظرات و سیاست های شان را به جامعه و مردم معرفی نمایند. بهر حال ما هم اکنون نیز به همان وضعیت زیر زمینی بودن یا مخفی بودن دچاریم. به عبارت دیگر ظاهراً نه میغی در فضا هستیم و نه صخره یا سنگی در زمین، بلکه یک موجود "زیر زمینی" یا مخفی هستیم و ناچاریم تا زمان لازم اصل مخفی کاری را رعایت نماییم. این اصل در تمام جنبش های سیاسی و اجتماعی مورد سرکوب در تاریخ جوامع بشری وجود داشته است. در تشیع به آن "تقیه" می گویند. هنوز که هنوز است و چندین قرن از زمان ابتدای پیدایش تشیع سپری شده است، اصل متذکره کماکان به عنوان یکی از اصول عملی تشیع مورد پذیرش قرار دارد. آیا جناب علی امیری و حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان به این امر توجه کرده اند!؟**

**آیا واقعاً سخن گفتن از تقابل "پرولتاریا" و " بورژوازی" و "سوسیالیسم" و "امپریالیزم" ریشه در واقعیت های امروز ندارد؟ یعنی در جهان امروز نه پرولتاریا وجود دارد و نه بورژوازی و امپریالیزم و نه تقابلی میان پرولتاریا و بورژوازی و یا سوسیالیزم و امپریالیزم؟ در واقع علی امیری ادعا دارد که در جهان کنونی نه استثمار طبقاتی وجود دارد، نه طبقات استثمارگر و تحت استثمار. نه امپریالیزم وجود دارد، نه خلق ها و ملل تحت ستم، نه تجاوز و اشغالگری امپریالیستی در جهان وجود دارد و نه هم مقاومت و مبارزه علیه تجاوزات و اشغالگری های امپریالیستی. اینگونه دیدگاه ارتجاعی و تسلیم طلبانۀ بی پرده و عریان را کمتر می توان در جهان کنونی سراغ نمود، حتی ظاهراً در وجود شخصی مثل کرزی. در واقع بر مبنای همین دیدگاه ارتجاعی بی پرده و عریان و بصورت عمده تحت تاثیر مواضع تائیدگرانه در قبال اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده است که " تحلیل گر" پر مدعا به ارزیابی ایدیولوژیک و سیاسی جنبش مائوئیستی افغانستان می پردازد.**

**« پیروان این ایدیولوژی به خصوص نتوانستند که میان ایده آل هایی که در سر می پروراندند با واقعیت اجتماعی، نسبت معقول و منطقی برقرار کنند. از نیم قرن به اینسو همه دولت های چپ و راست مورد نقد و ملامت شعلۀ جاوید قرار داشته است.**

**شعلۀ جاوید کتاب دو جلدی را با عنوان "حزب دموکراتیک خلق افغانستان را بهتر بشناسید" نشر کرده است. در این اثر تاسیس حزب را به تجدید نظر طلبان روس نسبت داده و آن را به انحراف از اصول علمی مارکسیسم محکوم کرده و دولت داری خونین آنان را مردود دانسته است.**

**دولت مجاهدین بدیهی بود که از نظر شعلۀ جاوید جز "حاکمیت بورژوازی و ارتجاع" معنای دیگری نداشته باشد، و دولت طالبان نیز به درستی با اصطلاحات چون "سکتاریسم" و "شئونیزم" در ادبیات شعلۀ جاوید توصیف می شد.**

**اما شاخه هایی باقی مانده از شعلۀ جاوید، دولت بعد از طالبان را نیز به چیزی کم تر از "دست نشاندۀ امپریالیسم" نوازش نمی کند.»**

**عدم شـرکت جنبش مائوئیسـتی افغانسـتان در رژیـم هـای سیاسی ای که از نیم قرن به اینسو در افغانستان حاکمیت داشته اند، یعنی رژیم های ظاهرخانی، داودخانی، کودتاچیان 7 ثوری و اشغالگران سوسیال امپریالیست، جهادی ها، طالبان و رژیم دست نشاندۀ کنونی و مقدم بر آن اشغالگران امپریالیست، در واقعیت امر امتیاز سیاسی آشکاری است که جنبش متذکره از آن برخوردار می باشد. این عدم شرکت به مفهوم عدم شرکت در خیانت ها، جنایات، وطنفروشی ها و خیانت های ملی ای است که هریک از این رژیم ها در قبال وطن و مردمان وطن انجام داده اند. ما نه در هموار سازی راه پای سوسیال امپریالیست های شوروی به افغانستان سهم داشته ایم و نه هم در اجرای جنایات اشغالگرانۀ آنها، بلکه علیه آن ها دست به مقاومت زده ایم و ده ها هزار نفر قربانی داده ایم. همچنان نه برای زمینه سازی حضور اشغالگرانۀ کنونی قوت های خارجی امپریالیستی به کشور کار کرده ایم و نه در اجرای جنایات اشغالگرانۀ شان یار و مددگار شان بوده ایم، بلکه با وجود تمام محدودیت ها و تضییقات همه جانبه در مقاومت عمومی علیه آن ها سهم داشته ایم و به این سهمگیری ادامه می دهیم و با تمام قوت و توان سعی می کنیم که میزان این سهمگیری را از لحاظ کمی و کیفی گسترش و ارتقا دهیم. ما نه در رژیم طالبان و سرکوبگری های آن سهیم بوده ایم و نه در خانه جنگی های خانمانسوز جهادی ها و قتل عام شهریان کابل و به ویرانی کشیدن کامل مرکز کشور.**

**علی امیری می پندارد که این همه، نشانۀ آن است که ما نتوانسته ایم میان ایده آل هایی که در سر می پرورانیم با واقعیت اجتماعی، نسبت معقول و منطقی برقرار کنیم. حالا اگر در خیانت ها، جنایات و وطنفروشی های فوق الذکر سهم می گرفتیم، نسبت معقول و منطقی متذکره برقرار می شد؟ دولتی که ما می خواهیم از بنیاد و ریشه با دولت های ارتجاعی استثمارگرانه و ستمگرانه فرق دارد. ما حزب وحدت اسلامی نیستیم که برای چند چوکی کلیدی در رژیم جهادی ها در قتل عام اهالی کابل و در ویرانی کامل شهر کابل سهم بگیریم. اگر نویسنده و " تحلیل گر" مورد بحث ما را از عینک خود و حزبش مدنظر قرار می دهد، تقصیر ما نیست!**

**در واقع بر مبنای همچو دیدی اسـت که "تحلیل گر" بسیار "نکته سنج" و "دقیق"، مشی استوار مبارزاتی مقاومت علیه اشـغالگران سـوسـیال امپریالیسـت و امپریالیسـت و "دولـت سـتـیـزی" پیگیر جنبش مائوئیستی علیه رژیم های ارتجاعی، وطنفروش و خاین را « نوعی رخوت و انجماد فکری » می داند و می گوید:**

**« این امر نشان می دهد که علاوه بر دولت ستیزی، علامت نوعی رخوت و انجماد فکری است و نشان می دهد که شعلۀ جاوید، به رغم تبار چینی اش نه تنها از فضای "دولت و انقلاب" لنین بیرون نشده است که برخی تحلیل های عالی و بصیرت های درخشان همان اثر را نیز درنیافته است.»**

**درینجا نویسندۀ "ممتاز" نتوانسته است جمله بندی نوشته اش را از لحاظ انشایی درست نماید و جملۀ نادرست نوشته است. بنابرین در ابتدا لازم است، جملۀ فوق الذکر را از لحاظ انشایی درست نماییم. طرز درست نوشتن جملۀ فوق می تواند چنین باشد: « این امر نشان می دهد که شعلۀ جاوید علاوه بر دولت ستیزی، به نوعی از رخوت و انجماد فکری مبتلا است. شعلۀ جاوید، به رغم تبار چینی اش نه تنها از فضای " دولت و انقلاب" لنین بیرون نشده است بلکه برخی تحلیل های عالی و بصیرت های درخشان همان اثر را نیز درنیافته است.»**

**علی امیری فکر می نماید که مائوئیست ها لنین و اثر درخشان "دولت و انقلاب " لنین را قبول ندارند. (1) در حالی که چنین نیست. مائوئیزم ادامۀ تکاملی مارکسیزم- لنینیزم به مرحلۀ جدید است و نه یک ایدیولوژی کاملاً مستقل از مارکسیزم – لنینیزم. به همین جهت است که مائوئیست ها نام مکمل ایدیولوژی خود را بصورت مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم می نویسند.**

**اگر مائوئیست ها در افغانستان به دنبال منافع حقیر شخصی شان می بودند و بخاطر تامین آن کمر به خدمتگذاری به رژیم های ارتجاعی، اسثمارگرانه و ستمگرانۀ نیم قرن اخیر در افغانستان می بستند، به « رخوت و انجماد فکری » دچار نمی بودند؟ در فرهنگ سیاسی کسانی مثل علی امیری، نادیده گرفتن یکسرۀ منافع علیای کشور و مردمان کشور و دویدن مدام به دنبال منافع حقیر شخصی و گروهی، تحرک و بالندگی فکری تلقی می گردد. درین فرهنگ منحط، پرهیزگاری شخصی و اجتماعی مائوئیست ها نه تنها « رخوت و انجماد فکری » نامیده می شود، بلکه بدتر از آن به عنوان دیوانگی نیز توصیف می گردد.**

**« مارکسیزم افغانی رویهمرفته در باز کردن گره کور تاریخی افغانستان ناتوان بود و نتوانست طرح سیاسی [ای] که اعتماد عمومی را جلب کند ارایه کند. همچنان دولت ستیز باقی ماند و هیچ گاه نتوانست که ویژگی های چون تمامیت خواهی، دیگرناپذیری و فقدان نگاه انسانی را در فرهنگ عمومی افغانستان مورد نقد و توجه قرار دهد.»**

**« این جریان هیچ اقدام فرهنگی و فکری که بتواند در توسعۀ بینش افغانی نسبت به خودش و جهان موثر باشد، از خود نشان نداده است. بر عکس خشونت کلامی آنها که با رنگ و لعاب انقلابی عرضه می شود و همواره چاشنی از کلمات لنین و مائو را با خود دارد، یکسره از محدودیت های فرهنگی و زبانی جامعۀ افغانی بار گرفته و در همین چارچوب قابل ارزیابی است.»**

**« سهم شعلۀ جاوید در ترویج خشونت های فیزیکی هنوز به درستی و با تمام ابعاد روشن نیست، اما این جـریـان بی تـردیـد یکی از بانیان خشونت کلامی و زبانی در جامعۀ افغانی است.**

**این که نام نشـریه حزب نام جریان را تحت شـعاع قرار داده است، خود حکایت تـاثـیـر کلام این جـریـان بر جامعه و شناخت جامعه از این جریان بر پایۀ ادبیات انقلابی آن است. اما می توان پرسید که این کلام بران و انقلابی حامل چه پیامی بوده است؟**

**جستجوی پاسخ این پرسش که خواه ناخواه ما را به ارزیابی میراث فکری شعلۀ جاوید می برد، چندان خرسند کننده نیست. میراث فکری شعلۀ جاوید بسیار فقیر و تهی مایه است.»**

**شعلۀ جاوید از لحاظ منش و رفتار به ندرت توانسته است که خود را از چارچوب بینش و فرهنگ سنتی افغانستان بیرون کند و حتی با تلاش برای تطبیق ایدئولوژی های وارداتی در چارچوب فرهنگ افغانی چه بسا که به خشونت های بیشتری دامن زده است.»**

**در یک نوشتۀ پنج صفحه یی و در چند جمله ای که پشت سر هم آورده می شود، تا این حد تناقض گویی واقعاً "جرئت و شهامتی" چون "جرئت و شهامت" علی امیری می خواهد.**

**اگر این جریان بی تردید یکی از بانیان خشونت کلامی و زبانی در جامعۀ افغانی است، پس چگونه خشونت کلامی آنها یک سره از محدودیت های فرهنگی و زبانی جامعۀ افغانی بار گرفته و در همین چارچوب قابل ارزیابی است؟ اگر تاثیر کلام این جریان بر جامعه و شناخت جامعه از این جریان بر پایۀ ادبیات انقلابی آن، روشن و واضح است، چگونه می توان میراث فکری این جریان را بسیار فقیر و تهی مایه دانست؟**

**"نویسنده" و "تحلیل گر" بی معلومات و بی بصیرت چنان حرف می زند که گویا اصلاً در جامعۀ افغانستان حضور نداشته و از اوضاع سیاسی گذشته و کنونی این جامعه اصلاً اطلاع نداشته باشد. در غیر آن جرئت نمی کرد از "فقر" و "تهی مایگی" میراث فکری شعلۀ جاوید و « ناتوانی این جریان در توسعۀ بینش افغانی نسبت به خودش و جهان »، از لحاظ اقدامات فکری و فرهنگی حرف بزند. درینجا صرفاً به چند نمونه از میراث فرهنگی و فکری شعلۀ جاوید و از خدمات آن در توسعۀ بینش افغانی اشاره می کنیم:**

**جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین در افغانستان نقش بسیار مهمی در بردن مسایل سیاسی در میان توده های مردم بازی کرد. قبل از آن، یعنی در سال ها، دهه ها و قرون متمادی قبل از دهۀ چهل قرن چهاردۀ شمسی، سیاست و پرداختن به مسایل سیاسی کار دربار شاهان و در وسیع ترین شکل خود کار اشراف، خوانین فیودال و سرداران قبایل بود. در واقع برای اولین بار در دهۀ چهل بود که جرو بحث های سیاسی بطور وسیعی در میان مردم به کوچه ها و خیابان های شهر ها و تا حدی به مزارع و روستاها برده شد و سیاست و مبارزۀ سیاسی وسعت توده یی یافت. نقش جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین افغانستان، به عنوان بزرگترین و وسیع ترین جنبش و جریان سیاسی آن زمان، در توسعۀ سیاسی مذکور، بیشتر از هر جنبش و جریان سیاسی دیگر خیلی روشن و واضح بود. تاثیرات این نقش مثبت سیاسی تا حال یعنی پس از چهار دهه از فروپاشی و تجزیۀ جنبش و جریان متذکره هنوز در جامعۀ افغانستان مشهود است، به قسمی که هیچ شخص با بصیرتی نمی تواند منکر آن باشد.**

**جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین افغانستان نقش بسیار برجسته ای در افشای ماهیت سوسیال امپریالیستی شوروی و ماهیت رویزیونیستی و مزدور منشانۀ رویزیونیست های وطنی "خلق" و "پرچم" برای توده های وسیع در افغانستان بازی نمود و بصورت نسبتاً وسیعی توجۀ توده های کشور را به خطرات ناشی از مطامع سوسیال امپریالیستی و وطنفروشی های مزدوران آنها جلب نمود. این خدمت سیاسی بسیار مهم در قدم اول تا حد ممکن از رشد و گسترش نفوذ سیاسی باندهای مزدور سوسیال امپریالیست ها و خود سوسیال امپریالیست ها در کشور جلوگیری به عمل آورد. جنبش مائوئیستی و جریان شعلۀ جاوید از لحاظ سیاسی مانع بسیار مهمی بر سر راه پیشروی های سیاسی سوسیال امپریالیست ها و مزدوران شان در افغانستان بود. به همین جهت بود که فروپاشی سازمان جوانان مترقی و جریان شـعلۀ جاوید در اثر ضرباتی که سازمان و جریان از انشعاب داکتر فیض متحمل شـد، یکی از زمینه سازی های مهم کودتای 26 سرطان داود خان به همکاری "خلقی" ها و "پرچمی" ها بود.**

**پس از آنکه کودتای 7 ثور 1357 به وقوع پیوست و پس از آنکه سوسیال امپریالیست ها به افغانستان تجاوز کرده و کشور را اشغال کردند، نه تنها افشاگری های قبلی جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین افغانستان در مورد سوسیال امپریالیست ها و مزدوران رویزیونیست شان در افغانستان نقش خود را در برپایی مقاومت های خودجوش توده یی در مقابل آنها بازی نمود، بلکه تمامی سازمان ها و گروه های چپی منشاء گرفته از سازمان جوانان مترقی و جریان شعلۀ جاوید نیز به میدان مقاومت و مبارزۀ جانبازانه علیه آنها شتافتند و ده ها هزار نفر قربانی دادند.**

**علیرغم آنکه تمامی سازمان ها و گروه های مقاومت کنندۀ چپی در مقابل سوسیال امپریالیست ها و مزدوران رویزیونیست شان، کم و بیش از انحرافات ایدیولوژیک – سیاسی رنج می بردند و به همین جهت استراتژی و تاکتیک های مقاومت جنگی شان از لحاظ مائوئیستی دارای کمبودات، نواقص و حتی انحرافات معینی بود، با آنهم جبهات نبرد آنها، حتی آن جبهاتی که شکل و صورت پوششی داشت، بهترین جبهات نبرد مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی محسوب می گردید.**

**توده های مردم در اطراف و اکناف کشور هنوز هم خاطرات خوشی از آن جبهات نبرد مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی را در اذهان شان زنده نگه داشته اند و از رزمندگان و فرماندهان آن جبهات به نیکویی یاد می نمایند. رزمندگان و فرماندهان مذکور در عین پیشبرد نبرد و مقاومت علیه اشغالگران سوسیال امپریالیست و مزدوران حقیر شان، خدمت به مردم منطقۀ مورد فعالیت شان را فراموش نمی کردند. تا وقتی که آن رزمندگان و فرماندهان در مناطق مذکور حضور داشتند، کسی نمی توانست به عنوان اینکه علیه اشغالگران سوسیال امپریالیست و مزدوران داخلی شان می رزمد، به مردم زور بگوید، دارایی های انها را به زور تصاحب نماید و تحت هر بهانه ای جریمه های بزرگ پولی را بر اهالی منطقه تحمیل نماید. در جبهات نبرد مذکور، مفاسد اخلاقی ای از قبیل "بچه بازی"، " سک بازی"، " کرک بازی"، قمار، استفاده از مواد مخدر و غیره وجود نداشت و در مناطق مورد فعالیت جبهات مذکور نیز این مفاسد تا حد زیادی کنترل می گردید. چشم رزمندگان و فرماندهان چپی به زنان و دختران مردم نبود و به جرئت می توان گفت که در تمام مناطق مورد فعالیت چند سالۀ آنها حتی یک واقعۀ ناخوشگوار فساد آلود توسط رزمندگان و فرماندهان متذکره اتفاق نیفتاد. این ها مفاسد اخلاقی ای بودند که نه تنها در جبهات جنگی گروه های بنیادگرا وجود داشت، بلکه گسترده نیز بود و بطور روز افزونی نیز در حال گسترش بیشتر. رزمندگان و فرماندهان جبهات تحت رهبری چپی ها تا حدی که امکان داشت کوشش می کردند تا بارگرانی بر شانه های توده های مردمان منطقۀ مورد فعالیت شان نباشند. آنها حتی الامکان در کارهای تولیدی مردم منطقه سهم می گرفتند و در پشیبرد کارهایی مثل درو، جویکاری، آبیاری و غیره به آنها یاری می رساندند.**

**منسوبین بر حال جنبش مائوئیستی افغانستان و جریان دموکراتیک نوین افغانستان، در هر محیط و ماحول کاری ای که اشغال داشته باشند، بطور عموم از فساد مالی و اداری پاک هستند. حتی کسانی که دیگر باید آنها را منسوبین سابق جنبش و جریان متذکره نامید، در مقایسه با جهادی ها یا منسوبین رژیم سابق "خلق" و "پرچم"، کمتر پنجه و چنگالی دارند برای رشوت ستانی و اختلاس و چور و چپاول دارایی های عامه.**

**جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین افغانستان، یکی از جنبش ها و جریان هایی بود که برای اولین بار نهضت زنان در افغانستان را از سیطرۀ درباریان بیرون کشید و جایگاه معینی برای آن در میدان مبارزات ضد حاکمیت به وجود آورد. تاثیرات این خدمت ماندگار سیاسی و فرهنگی هنوز هم در سطح جامعه مشهود است و کماکان ادامه خواهد یافت.**

**و اما در مورد خشـونت. جنبش ما در اصـل در طـول تقریباً پنجـاه سـال حیاتش بطور پیوسته ای قربانی خشونت بوده است. ما به معنی واقعی کلمه مصداق آن شعر شاعر بوده و هستیم که می گوید:**

**ناله را هرچند می خواهم که پنهان برکشم**

**سینه می گوید که من تنگ آمدم فریاد کن**

**حالا اگر فریاد های از سر درد ما توسط کسانی مثل علی امیری " خشونت کلامی" نام می گیرد، باید گفت که این دیگر خیلی ظالمانه و ددمنشانه است که حتی حق فریاد کشیدن از قربانی گرفته شود. کسانی مثل علی امیری همان کشتارگران جنگ های داخلی هزاره جات و جنگ های خانمانسوز داخلی کابل در زمان حکومت جهادی ها هستند. ولی اینقدر فرق در میان است که اکنون این "نویسنده و تحلیل گر" مسیحای صلح طلب شده است، مسیحایی که اکنون نیز سر می برد ولی با پنبه، یا مسیحایی که ارباب امپریالیست اشغالگرش سر می برد و او قربانی را حتی از فریاد کشیدن باز می دارد و برای آمرزش روحش هم دعا نمی خواند!؟**

**عجب دنیایی است! اربابان اشغالگر و امپریالیست یک مرتجع جیره خوار، از آن سوی دنیا "تشریف" آورده و یک کشور بد بخت، فلاکت زده و ویران را اشغال کرده و مردمان آنرا به زور ب 52، کروز، بمب های 15000 کیلویی و مجهز ترین ارتش جهان مورد خشونت قرار داده و از استقلال کشوری و آزادی ملی شان محروم کرده اند. آن وقت این آقای از خود راضی نمایش صلح طلبی، تحمل پذیری و عدم خشونت سر می دهد و از خشونت کلامی شعله یی ها اظهار نارضایتی می کند. مسلماً مطابق فرمولبندی "مرحوم" هتلر حق دارد، چون زور دارد!؟ بلی! همین است قانون جنگل.**

**درینجا لازم است چند کلمه ای هم در مورد انواع خشونت گفته شود. در جهان هم خشونت برحق و عادلانه وجود دارد و هم خشونت ناحق و غیر عادلانه. یقیناً ما طرفدار خشونت برحق و عادلانه هستیم و از آن طریق علیه خشونت ناحق و غیر عادلانه مبارزه و مقاومت می نماییم. افراد و نیروهایی که ظاهراً هر نوع خشونت را مردود می شمارند، غالباً وقتی زور شان برسـد، حتامـل و عـامـل جنایتبار ترین خشونت های ناحـق و غیر عادلانه علیه افراد و نیروهای دیگر هستند، دقیقاً مثل کسانی چون علی امیری و حزب مربوطه اش.**

**علی امیری در نوشته اش راجع به مباحث بین المللی مربوط به جنبش کمونیستی و جنبش چپ نیز اشاراتی دارد. وی نوشته اش را با جملات ذیل آغاز کرده است:**

**« مبارزه در راه رهایی توده های زحمتکش از قید نفوذ بورژوازی به طور اعم و از قید نفوذ بورژوازی امپریالیستی بطور اخص، بدون مبارزه با خرافات آپورچنستی در بارۀ دولت، امکان ناپذیر است.**

**لنین این جمله را در سال 1917، درست در سال پیروزی انقلاب اکتبر در مقدمۀ کتاب "انقلاب و دولت" نوشت. اما، خود بنیانگذار بزرگترین دولت توتالیتر تاریخ شد تا گواهی دهد که "هیولای دولت" سخت جان تر از آن است که با افسون انارشیسم و سحر باطل جریان های رنگارنگ چپ از بین برود.**

**اما نوستالژی ستیز با دولت تا دیرها خاطر گروه های چپ را در گوشه و کنار جهان از جمله در افغانستان نوازش می کرد....»**

**به نظر نمی رسد که علی امیری درک روشنی از خرافات اپورتونیستی در بارۀ دولت، که لنین به آن اشاره کرده است، داشته باشد. دولت محصول پیدایش مناسبات طبقاتی و تضادهای طبقاتی در جامعۀ انسانی است و وظیفۀ دفاع از مناسبات طبقاتی حاکم و دفاع از طبقۀ حاکمه و منافعش را برعهده دارد. به همین جهت زمانی که مناسبات طبقاتی از جامعه بطور کلی از میان برود، دولت نیز ضرورت وجودی خود را از دست خواهد داد. اما در مورد اینکه دولت چگونه و چه زمانی از میان خواهد رفت، اختلاف نظر عمیقی میان کمونیست ها و انارشیست ها وجود دارد. انارشیست ها خواهان آن هستند که به محض برپایی و پیروزی انقلاب سوسیالیستی، باید برای از میان بردن دولت بصورت عاجل و فوری دست به اقدامات زد. اما کمونیست ها با توجه به تضاد های عینی موجود در جامعه و جهان، حتی بعد از پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک یا چند کشور، ضرورت و امکان راه اندازی اقدامات عاجل و فوری برای از میان بردن دولت و امکان پیروزی چنین اقداماتی را نمی پذیرند و چنین برنامه ای را یک برنامۀ خیالی و ایده آلیستی می دانند. کمونیست ها و مشخصاً مارکسیست- لنینیست- مائوئیست ها، سوسیالیزم را مرحلۀ گذار از سرمایه داری به کمونیزم می دانند و در سراسر این مرحله، موجودیت دیکتاتوری پرولتاریا و ادامۀ انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را برای رسیدن به کمونیزم یعنی جامعۀ بی طبقه و فاقد دولت، یک ضرورت اجتناب ناپذیر به حساب می آورند.**

**یقیناً کسانی مثل علی امیری بر اساس مواضع و منافع طبقاتی شان به شدت با دولت پرولتری یا دیکتاتوری پرولتاریا مخالف هستند و آن را یک دولت "توتالیتر" و بلکه "توتالیتر ترین" دولت قلمداد می کنند. انتظار دیگری نمی توان از آنها داشت؛ چرا که قبلۀ آمال آخوندهای لیبرال شده ای مثل او، دولت های "دموکراتیک" و " غیرتوتالیتر" امپریالیست های جهانخوار، مثل دولت امریکا و سایر دولت های امپریالیستی است و منزل کنونی شان نیز رژیم دست نشاندۀ اشغالگران.**

**کمونیست ها برای از بین بردن دولت بطور کلی، افسون و سحر و جادویی در دستان شان ندارند. آنها برای متحقق شدن این هدف، که بخشی از هدف غایی رسیدن به جامعۀ بی طبقۀ کمونیستی است، پیروزی انقلاب سوسیالیستی، برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و ادامۀ انقلاب سوسیالیستی تحت دیکتاتوری پرولتاریا را لازمی و حتمی می دانند. آنها در کشورهای تحت سلطۀ مستعمراتی- نیمه فیودالی یا نیمه فیودالی – نیمه مستعمراتی، قبل از پیروزی انقلاب سوسیالیستی، مرحلۀ انقلاب دموکراتیک نوین را برای گذار به انقلاب سوسیالیستی ضروری می دانند و برای تحقق آن بطور پیگیر مبارزه می نمایند. به این ترتیب ما مسیر مبارزاتی مان را بسیار طولانی و پر پیچ و خم و دارای فراز و نشیب فراوان می دانیم. طی طریق در این مسیر مبارزاتی طولانی نه با سحر و جادو و افسون، بلکه با علم و دانش و ایدیولوژی پرولتری ممکن و میسر است. "هیولای دولت" هرقدر سخت جان باشد، در مقابل مبارزات پیگیر و سرسختانۀ طولانی انقلابی پرولتری و مقدم بر آن در مقابل ضرورت تاریخی جامعۀ بشری نمی تواند تاب مقاومت داشته باشد و سرانجام فروخواهد پاشید. و ما کمونیست های مارکسیست- لنینیست- مائوئیست بر سر پیمان چنین مبارزه ای استوارانه ایستاده ایم و در اطراف و اکناف جهان مبارزات مان را پیش می بریم.**

**اما علی امیری نه تنها موجودیت عینی چنین مبارزه ای را در افغانستان قبول ندارد، بلکه در سطح بین المللی نیز غیر موجود می انگارد و نادیده اش می گیرد و می گوید:**

**« در تحولات جهانی، مارکسیسم روسی در ناسیونالیزم روس منحل شد، مارکسیسم چینی در حال استحاله شدن به کاپیتالیزم است و چینی ها با ترکیب انسداد سیاسی و آزادی اقتصادی، در راهی به شدت متناقض و ناشناخته ای قدم نهاده اند.**

**چپ مفهوم کلاسیک خود را در جهان از دست داده، مارکسیسم اروپایی به جریان فرهنگی و انتقادی بدل شده است و حتی آنچه را که چپ مدرن می خوانند، به سختی می تواند مرز خود را با "ویرژن" های تازۀ لیبرالیسم معین کند.»**

**واژه هایی چون "مارکسیزم روسی" و "مارکسیزم چینی"، واژه های گمراه کننده و من درآوردی است.**

**گرچه از یک جهت، لنینیزم ثمرۀ فکری انقلاب روسیه یا به بیان دقیق تر انقلاب شوروی برای جنبش بین المللی کمونیستی بود. اما از یک جهت دیگر، لنینیزم محصول خدمات لنین در عرصۀ مسایل تیوریک عام و بین المللی جنبش بین المللی کمونیستی، از قبیل تیوری امپریالیزم و یا خدمات فلسفی، بود. برعلاوه، لنینیزم، مارکسیزم را به سویۀ جهانی به مرحلۀ عالی تری تکامل داد. در اثر این تکامل، مارکسیزم به مارکسیزم- لنینیزم تکامل کرد. به عبارت دیگر لنینیزم عمدتاً ادامۀ مارکسیزم بود و بصورت غیر عمده گسست از آن و جهش به مرحلۀ عالی تر از آن یعنی جهش به مارکسیزم- لنینیزم. بنابرین مارکسیزم- لنینیزم را "مارکسیزم روسی" یا "کمونیزم روسی" نامیدن نادرست و گمراه کننده است. واژۀ "مارکسیزم روسی" یک اصطلاح اقتباس شده از ادبیات سیاسی لیبرالی و نیولیبرالی است و با اطمینان می توان گفت که علی امیری قادر به درک معنا و مفهوم دقیق آن نیز نمی باشد.**

 **در مورد "مائوئیزم" نیز دقیقاً همین موضوع صدق می نماید. مائوئیزم گرچه از یک جهت، ثمرۀ فکری انقلاب چین برای جنبش بین المللی کمونیستی، است. اما از یک جهت دیگر، مائوئیزم محصول خدمات مائو در عرصۀ مسایل تیوریک عام و بین المللی جنبش کمونیستی، از قبیل مبارزه علیه رویزیونیزم مدرن و یا خدمات فلسفی مائو است. برعلاوه، مائوئیزم، مارکسیزم- لنینیزم را به سویۀ جهانی به مرحلۀ عالی تری تکامل داد. در اثر این تکامل، مارکسیزم- لنینیزم به مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم تکامل کرد. به عبارت دیگر مائوئیزم عمدتاً ادامۀ مارکسیزم- لنینیزم بود و بصورت غیر عمده گسست از آن و جهش به مرحلۀ عالی تر از آن یعنی جهش به مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم. بنابرین مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم را "مارکسیزم چینی" یا "کمونیزم چینی" نامیدن نادرست و گمراه کننده است. واژۀ "مارکسیزم چینی" نیز یک اصطلاح اقتباس شده از ادبیات سیاسی لیبرالی و نیولیبرالی است و درینمورد نیز با اطمینان می توان گفت که علی امیری قادر به درک معنا و مفهوم دقیق آن نمی باشد.**

**وقتی بر حزب کمونیست شوروی رویزیونیزم مسلط گردید، آن حزب به یک حزب رویزیونیست یا حزبی با ظاهر کمونیستی و ماهیت بورژوایی مبدل گردید. در واقع این رویزیونیزم مدرن در شوروی سوسیال امپریالیستی بود که سرانجام در زمان گرباچوف در ناسیونالیزم روس، و همچنان ناسیونالیزم اوکراین، ناسیونالیزم بلاروس، ناسیونالیزم ازبک، ناسیونالیزم قزاق، ناسیونالیزم آذری و غیره منحل گردید. حتی تا هم اکنون رهبران ناسیونالیست حاکم بر جمهوری های تجزیه شده از شوروی سوسیال امپریالیستی سابق، همان رهبران احزاب رویزیونیست سابقاً حاکم بر این جمهوری ها هستند. درینجا صرفاً از ناسیونالیزم روسی حرف زدن نادرست و گمراه کننده است.**

**همچنان وقتی بر حزب کمونیسـت چین رویزیونیزم مدرن چینی مسـلط گردید، آن حزب نیز به یک حزب رویزیونیسـت**

**یا حزبی با ظاهر کمونیستی و ماهیت بورژوایی مبدل گردید. در واقع این رویزیونیزم مدرن چینی بود که پس از دست یافتن به قدرت سیاسی در چین، در سال 1976، راه سرمایه داری را در پیش گرفت و چین سوسیالیستی را به سرعت به چین سرمایه دارانه مبدل نمود. اکنون دیری است که چین یک کشور سرمایه داری است و نه یک کشور سوسیالیستی. صحبت در مورد « در حال استحاله شدن [این رویزیونیزم] به کاپیتالیزم » یک بحث نادرست و از بیخ و بن انحرافی و نادرست است.**

**« ترکیب انسداد سیاسی و آزادی اقتصادی» توسط رویزیونیست های حاکم بر چین به چه معنا است؟ آنچه در زمان مائوتسه دون وجود داشت در واقعیت امر ترکیب آزادی سیاسی و آزادی اقتصادی برای توده های مردم در چین بود. از جانب دیگر همین ترکیب، انسداد سیاسی برای استثمارگران و نیز انسداد اقتصادی برای آنها را در بر داشت. اما پس از مسلط شدن رویزیونیست ها برچین و سرنگونی سوسیالیزم در آن کشور، آنچه برای توده های مردم در چین به وجود آمد، ترکیب انسداد سیاسی و انسداد اقتصادی بطور همزمان بوده و هست. از جانب دیگر همین دو انسداد در بر گیرندۀ دو گشایش، یعنی هم گشایش سیاسی و هم گشایش اقتصادی برای استثمارگران و حاکمان بر سر قدرت در چین است. در واقع «انسداد سیاسی» فعلی در چین صرفاً به معنای انسداد از لحاظ تشکیل احزاب بورژوایی گوناگون در آن کشور است و نه انسداد سیاسی برای بورزوازی بطور کلی. در واقع هم اکنون بخش های مختلف طبقۀ استثمارگر در چین در داخل چوکات حزب رویزیونیست حاکم به قدر کافی از گشایش سیاسی یعنی حقوق سیاسی کافی برخوردار هستند، همانگونه که از گشایش اقتصادی کافی نیز برخوردار می باشند.**

**« انسداد سیاسی و آزادی اقتصادی»، به همان معنایی که علی امیری می پندارد و می پذیرد، نه به شدت متناقض است و نه هم ناشناخته. آزادی اقتصادی سرمایه دارانه، هم در درون نظام های لیبرالی سرمایه دارانه وجود داشته و دارد و هم در درون نظام های فاشیستی در کشورهای امپریالیستی و هم در درون نظام های سرمایه داری بروکراتیک در کشورهای تحت سلطۀ امپریالیزم. در واقع وجه مهمی از تاثیر گذاری امپریالیستی بر کشورهای تحت سلطه، پیدایش و رشد سرمایه داری بروکراتیک درین کشورها است، که غالباً با استبداد سیاسی همراه و همآغوش است. خلاصه اینکه لازمۀ موجودیت آزادی اقتصادی سرمایه دارانه، حتماً و ضرورتاً، لیبرالیزم سرمایه دارانه نیست، بلکه می تواند فاشیزم و استبداد نیز باشد. در واقع لیبرال ترین نظام های سرمایه دارانه در کشورهای امپریالیستی، در این حد یا در آن حد، آغشته به جنبه های معینی از فاشیزم نیز می باشد و در کشورهای تحت سلطۀ امپریالیزم نیز لیبرالیزم صرفاً پرده و پوشش نازکی بر ماهیت استبدادی نظام های حاکم برین کشورها است.**

**یقیناً چپ در وجود احزاب رویزیونیست و انحرافی مفهوم کلاسیک خود را از دست داده است، اما در وجود احزاب کمونیست مارکسیست- لنینیست- مائوئیست، مفهوم کلاسیک چپ نه تنها حفظ شده است، بلکه متکاملتر و پیشرفته تر نیز گردیده است. البته آن توان و قدرت عظیم و گسترده ای که چپ در زمان شوروی سوسیالیستی و چین سوسیالیستی از آن برخوردار بود، فعلاً وجود ندارد و موقتاً از بین رفته است. اما این وضعیت به مفهوم ختم مبارزات انقلابی پرولتری در جهان نبوده و نیست. تاریخ نشان داده است که مبارزه میان شیوه های تولیدی میرنده و بالنده، مبارزه ای است که چند دور از احیاء و ضد احیاء را در بر می گیرد و صرفاً با یک ضربه و سرنگونی خاتمه نمی یابد. درین میان به یقین مبارزه میان سرمایه داری و سوسیالیزم در جهان، سخت تر و طولانی تر از مبارزه میان سرمایه داری و فیودالیزم و یا فیودالیزم و برده داری خواهد بود.**

**مارکسیزم اروپایی یا به بیان معمول و متداول در فرهنگ سیاسی جهان " کمونیزم اروپایی"، از همان ابتدای پیدایش خود یک جریان انقلابی کمونیستی نبود، بلکه یک جریان رویزیونیستی و انحرافی بود. این جریان از همان ابتدای پیدایش خود یک جریان پارلمانتاریست و مسالمت جو و مخالف هرنوع خشونت، چه عادلانه و برحق و چه غیر عادلانه و ناحق، بود. چهرۀ فعلی این جریان به عنوان یک جـریان فـرهنگی و انتقادی در واقعیت امر وجه دیگری از ماهیت رویزیونیستی ذاتی آن است. آن به اصطلاح "چپِی" که به سختی می تواند مرز خود را با انواع نیو لیبرالیزم معین کند، "چپ پسا مدرن" است و نه چپ مدرن و "چپ پسا مدرن" نه تنها ذاتاً و ماهیتاً بلکه شکلاً نیز چپ به مفهوم کلاسیک آن نبوده و نیست.**

**و کلام آخر مکرراً این است که علی امیری به عنوان یکی از کادرهای نسبتاً بلند پایۀ حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان و به عنوان یک "تحلیل گر" مطرح در میان خیل " تحلیل گران" مداح اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده، وظیفۀ پیشبرد مبارزۀ ایدیولوژیکی و سیاسی، به عنوان شکلی از مبارزۀ طبقاتی، علیه جنبش مائوئیستی در افغانستان را بر عهده دارد. ترکیب نیمه فیودالی - نیمه کمپرادوری و امپریالیستی حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان و سایت فارسی بی بی سی در وجود وی خود بخود گویای مضمون مبارزاتی وی است. ما به وی توصیه می کنیم که بخاطر پیشبرد بهتر "وظایف مبارزاتی خود"، قدری به فکر ارتقای سطح و سویۀ سیاسی خود نیز باشد و صرفاً به دریافت" قلمانۀ " سایت فارسی بی بی سی و سایر منابع امپریالیستی و ارتجاعی اکتفا ننماید. در چنین صورتی ما هم ضرورت فوری جوابدهی به نوشته های وی را فوراً احساس خواهیم کرد و جروبحث های "خوبی" با او و امثالش خواهیم داشت.**

 **( 1 ) – نام کتاب لنین " دولت و انقلاب" است یا " انقلاب و دولت"؟ به نظر می رسد "امیری" پشتی این کتاب را هم ندیده است.**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**بـاز هـم یـک مـرگ مـشـکـوک**

**"مارشال محمد قسیم فهیم" معاون اول رئیس جمهور رژِیم دست نشانده به عمر 56 سالگی در خانه اش در کابل درگذشت. منابع رسمی رژیم اعلام کردند که سکتۀ قلبی ناشی از مریضی شکر و مریضی قلبی باعث مرگ وی شده است. اما همزمان با اعلام خبر مرگ وی، افواهاتی در مورد اینکه "فهیم" به مرگ طبیعی نمرده بلکه به قتل رسیده است، نیز در شهر کابل پخش گردید. عمر 56 سالگی عمری نیست که برای کسی مثل "فهیم"، عمر مرگ طبیعی دانسته شود. "فهیم" یکی از میلیاردرهای نوخاستۀ جهادی بود. اینچنین شخصی می توانست مریضی شکر را، که مریضی اصلی وی بود، در بهترین شفاخانه ها و نزد بهترین داکتران جهان مورد مداوا قرار دهد. برعلاوه او در خانه اش، به دور از مراقبت های صحی و بصورت ناگهانی در گذشته است. بنابرین طبیعی بود که افواهات در مورد به قتل رسیدن وی فوراً بر سر زبان ها بیفتد. در همان ساعات اول پس از مرگ "فهیم" دو خبر تقریباً مشابه از قول پسر "فهیم" به مطبوعات و رسانه ها راه یافت.**

**یک خبر حاکی از این بود که "فهیم" در ملاقاتی با کرزی و زلمی رسول در ارگ، در جریان شرکت در مراسم خوشی تولد دختر کرزی، با آن ها دعوا و جنجال داشته و پس از برگشت به خانه، در حالی که خیلی عصبانی بوده، در مورد آنها با خود حرف می زده و آنها را تهدید می کرده است. خبر دیگر حاکی از این بود که "فهیم" در ملاقاتی با عبدالله و یونس قانونی در خانۀ خودش با آنها جنجال و سرو صدا کرده و بعد از رفتن آنها از خانه اش، در حالت عصبانیت شدید علیه آنها با خود حرف می زده و آنها را تهدید می کرده است. این احتمال وجود دارد که هر دو خبر صحت داشته باشد. به این معنا که به احتمال زیاد، "فهیم" توسط هر دو گروپ کرزی – زلمی رسول و عبدالله- یونس قانونی از بابت موضعگیری اش در رابطه با انتخابات پیش رو تحت فشار قرار داشته است. همچنان سنگچارکی یکی از سخنگویان ائتلاف تحت رهبری عبدالله، مرگ فهیم را مشکوک خوانده و خواهان تحقیقات درینمورد گردید.**

**در انتخابات قبلی ریاست جمهوری رژیم، "فهیم" از همراهی با تیم انتخاباتی عبدالله ابا ورزید و در پهلوی تیم انتخاباتی کرزی قرار گرفت. این حرکت "فهیم" باعث گردید که تیم انتخاباتی عبدالله هم در جریان انتخابات تضعیف گردد و هم در دعواهای بعد از انتخابات در مقابله با تیم انتخاباتی کرزی نسبتاً ضعیف عمل نماید. در واقع قرار گرفتن "فهیم" در پهلوی تیم انتخاباتی کرزی یکی از عوامل مهم انصراف عبدالله از رفتن به دور دوم انتخابات بود. حتی گفته می شد که وعده های فهیم و کرزی به عبدالله در مورد اینکه در انتخابات بعدی ریاست جمهوری رژیم نوبت به وی خواهد رسید، عامل عمدۀ انصراف عبدالله از کشاندن انتخابات 2009 به دور دوم بوده است.**

**اما این بار، "فهیم" در موقعیت معاون اول کرزی بجای حمایت از تیم انتخاباتی زلمی رسول یا تیم انتخاباتی اشرف غنی – تیم های مورد حمایت کرزی- از تیم انتخاباتی عبدالله حمایت نمود. این حرکت "فهیم" همانگونه که باعث تقویت تیم انتخاباتی عبدالله می گردید، برای تیم های زلمی رسول و اشرف غنی مضر تمام می شد. بنابرین قویاً این امکان وجود دارد که وی از طرف کرزی تحت فشار گرفته شده باشد که از حمایت عبدالله منصرف شود و در عوض از زلمی رسول یا به احتمال ضعیف تر از اشرف غنی پشتیبانی نماید. اگر این فشار کرزی باعث کمرنگ شدن پشتیبانی "فهیم" از عبدالله گردیده باشد، طبیعی است که در آن صورت عبدالله و قانونی نیز باید تا حدی از وی ناراض شده باشند.**

**برعلاوه گفته می شود که مدتی قبل از مرگ فهیم، کرزی و همسرش دچار مسمومیت شده و تحت تداوی قرار گرفته بودند، به نحوی که کرزی در کابل مداوا گردید، ولی همسر کرزی برای تداوی به هند فرستاده شد.**

**می توان پرسید که چه رابطه ای میان مسمومیت کرزی و همسرش از یکطرف و مرگ فهیم از طرف دیگر وجود داشـته اسـت؟ صـریـحـاً باید گـفـت که نمـی توان وجـود هیچگـونه رابطه میان این دو حادثه را بدون دلایل قـانـع کننده**

**مـورد تردید قرار داد.**

**در هر حال مرگ "فهیم" تا حد معینی باعث تضعیف تیم انتخاباتی عبدالله در جریان انتخابات و قبل از آن در جریان فعالیت های تبلیغاتی انتخاباتی گردید؛ اما توان این تیم را برای نشان دادن عکس العمل منفی علیه نتایج انتخابات، بخصوص در شهر کابل، در صورت نارضایتی از این نتایج، به شدت تضعیف نمود. بنابرین مرگ "فهیم" به نفع تیم انتخاباتی زلمی رسول و تیم انتخاباتی اشرف غنی تمام شد. گرچه بقایای جمعیت اسلامی و شورای نظار بر سر اشغال موقعیت معاونیت اول ریاست جمهوری رژیم به عنوان سهمیۀ شان موفق شدند و یونس قانونی بجای "فهیم" نصب گردید، اما "فهیم" بدون جانشین است و یونس قانونی نمی تواند نقش نظامی و سیاسی "فهیم" را بطور کامل بازی نماید.**

**در رابطه با مرگ "فهیم" یک موضوع دیگر نیز می تواند قابل دقت باشد. "فهیم" به عنوان یک مهرۀ نزدیک به امپریالیست های روسی در درون رژیم شناخته می شد. طبعاً امپریالیست های روسی، با مرگ "فهیم" یکی از دوستان قدرتمند نزدیک به خود در درون رژیم را از دست دادند. با توجه به این مسئله می توان احتمال دست داشتن حلقه هایی از عوامل استخباراتی غرب و بخصوص امپریالیست های امریکایی در مرگ فهیم را کاملاً دور از امکان ندانست.**

**کرزی مرگ فهیم را یک ضایعۀ ملی اعلام نمود، بدین مناسبت سه روز ماتم ملی اعلام کرد و بیرق های تمامی ادارات دولتی را به حالت نیمه افراشته در آورد. اما علیرغم افواهات در مورد قتل "فهیم"، جنازه اش کالبد شکافی نگردید، ولی در عوض با تشریفات زیاد به خاک سپرده شد و مراسم سوگواری بلند بالایی برایش برپا گردید.**

**چنین به نظر می رسد که میان تمامی بخش های رژیم، یک توافق ناگفته، مبنی بر حفظ دوسیۀ مرگ "فهیم"، به وجود آمده است. حتی نزدیکان خانوادگی و سیاسی "فهیم"، سکوت پیشه کرده و حتی یک فرد دیگر هم گفته های سنگچارکی را تعقیب نکردند و خود وی نیز دیگر گفته هایش را تکرار نکرد. در نتیجه، هرگز بصورت قطعی روشن نخواهد شد که "فهیم" در اثر سکتۀ قلبی در گذشته یا در اثر قتل عمد؟ رژیم دست نشانده در گذشته ها موارد خیلی روشن تر و واضح تر درگیری های خونین داخلی داشته است که هرگز عوامل آن درگیری ها شناسایی دقیق نشده و قاتلین اصلی شناساسی و محاکمه نگردیده اند. بطور مثال، تحقیقات در مورد کشتار دسته جمعی تیم سید مصطفی کاظمی و شاگردان مکاتب در بغلان، که چند سال از آن سپری می گردد، علیرغم سروصدای باربار بازماندگان کاظمی، تا حال در هاله ای از ابهام قرار داشته و قاتلین اصلی، که همۀ مردم از آنها شناخت دارند، حتی تا حال از لحاظ قانونی مشخص نگردیده اند، چه رسد به اینکه گرفتار شوند، محاکمه گردند و مورد مجازات قرار بگیرند.**

**"مارشال محمد قسیم فهیم" دومین مارشال در تاریخ اردوی دولتی در افغانستان بود. "مارشال" قبل از او، "مارشال شاه ولی خان غازی فاتح کابل!؟" بود. "مارشال فهیم" نیز منصب مارشالی اش را از "فتح کابل" بدست آورده بود. هر دو "فتح" با پشت گرمی قدرت های خارجی استعمارگر و امپریالیست به وقوع پیوسته بود.**

**جنرال محمد نادر بعد از سرنگونی سلطنت امان الله خان توسط حبیب الله کلکانی، از راه هند برتانوی از فرانسه به افغانستان برگشت و رهبری قوای مخالف حبیب الله کلکانی در ولایت جنوبی را بر عهده گرفت. ولایت جنوبی شامل ولایات پکتیا، خوست و بخشی از ولایت پکتیکای کنونی بود. حرکت نادرخان در ابتدا ظاهراً بنام اعادۀ سلطنت برای امان الله خان صورت گرفت، ولی منظور اصلی او تصاحب سلطنت برای خودش بود. نادر خان پشت گرمی استعمارگران انگلیسی را، که در جنگ استقلال افغانستان به رهبری امان الله خان از این کشور بیرون رانده شده بودند، با خود داشت و مشخصاً از پشت پرده توسط هند برتانوی و بطور آشکار توسط عوامل انگلیس در پشت خط دیورند و همچنان داخل افغانستان پشتیبانی می گردید.**

**شاه ولی خان، در جریان پیشروی نیروهای تحت رهبری جنرال محمد نادر خان، برادر بزرگش، از چهار آسیاب بسوی کابل در جنگ علیه نیروهای فروپاشیدۀ حبیب الله کلکانی، به علت اینکه فرمانده عمومی جنگ در چهار آسیاب باقی ماند، بصورت تشریفاتی در راس نیروها قرار گرفت. نیروهای جنوبی پس از برخوردهای مختصری با نیروهای حبیب الله کلکانی کابل را تصرف کردند و حبیب الله کلکانی را به سوی جبل السراج عقب راندند.**

**جنرال محمد نادر خان بعد از تصرف کابل از واگذاری سلطنت به شاه امان الله خود داری کرد و خودش اعلان سلطنت نمود و به این ترتیب جنرال محمد نادرخان به "محمد نادرشاه غازی" مبدل گردید. نادر شاه به علت غداری با امان الله خان به نادر غدار معروف گردید. در هر حال، دربار نادرشاهی"فتح" کابل را به نام شاه ولی خان رقم زد و لقب "فاتح کابل" را به او اعطا نمود. در دوران سلطنت ظاهر شاه، هر وقت رادیوی کابل از شاه ولی خان نام می برد، او را بنام " مارشال شاه ولی خان غازی فاتح کابل" یاد می نمود. در همان زمان یک نطاق رادیوی کابل باری او را بدون ذکر عبارت فاتح کابل بنام "مارشال شاه ولی خان غازی" یاد نموده بود. جناب"مارشال" نطاق را احضار نموده و بخاطر این فراموشکاری غیر قابل بخشش، تادیبش نموده بود.**

**مارشال شاه ولی خان پدر جنرال سردار عبدالولی داماد ظاهر شاه بود، جنرالی که بزرکترین "افتخار جنگی" اش سرکوب خونین تظاهرات توده یی 3 عقرب سال 1344 کابل بود.**

**مارشال قسیم فهیم، در زمان شروع جنگ های ضد رژیم کودتایی هفت ثور، به عنوان یک "مجاهد" عادی به نیروهای تحت رهبری احمدشاه مسعود، فرمانده نیروهای جمعیت اسلامی در پنجشیر، پیوست و به تدریج پیشرفت نمود. وی که در زمان تشکیل شورای نظار تحت رهبری احمدشاه مسعود، یکی از فرماندهان نسبتاً مطرح نیروهای این شورا بود، پیشرفت های بعدی اش را در درون سلسله مراتب رهبری نظامی این شورا ادامه داد. مارشال فهیم در جنگ های خانمانسوز ارتجاعی داخلی در کابل، به عنوان شخصیت نظامی برجستۀ شورای نظار، نقش نسبتاً مهمی داشت. زمانی که احمدشاه مسعود در تخار علیه نیروهای طالبان می جنگید، شورای نظار یک پایگاه مرکزی در پشت سرحدات افغانستان با تاجکستان، در منطقۀ کولاب، به وجود آورده بود که تا حدی نقش پایتخت تبعیدی برای دولت فروپاشیدۀ برهان الدین ربانی را بازی می نمود. محمد قسیم فهیم از طریق پایگاه کولاب، روابط قبلی اش را با تاجکستان و روسیه بیشتر از پیش عمق و گسترش بخشید. او در عین حال رهبری انتقالات مواد مخدر از داخل افغانستان به تاجکستان و از آنجا به روسیه را نیز بر عهده گرفت و این مسئولیت، پایه های مالی ثروتمند شدن سریعـش را به وجود آورد. مجموعۀ این موقعیت ها باعث گردید که محمد قسیم فهیم در آخرین روزهای زندگی احمدشاه مسعود عملاً حیثیت معاون و جانشین وی را به خود اختصاص دهد.**

**بعد از ترور احمدشاه مسعود توسط عوامل نفوذی القاعده در تخار، تقریباً بلافاصله محمد قسیم فهیم، جانشین وی تعیین گردید. بعد از پیش آمدن حادثۀ 11 سپتامبر 2001 در امریکا، محمد قسیم فهیم توانست نیروهای تحت رهبری اش را بخوبی در مسیر همآهنگی و خدمتگذاری به متجاوزین و اشغالگران امریکایی و متحدین شان هدایت نماید. بعد از آنکه حملات نیروهای امریکایی بالای افغانستان شروع شد، نیروهای شورای نظار یکجا با نیروهای جنبش ملی اسلامی رشید دوستم و حزب وحدت اسلامی خلیلی در چهارچوب "اتحاد شمال" نه تنها نقش نیروهای پیاده برای اشغالگران امریکایی و متحدین شان را بر عهده گرفتند، بلکه برهان الدین ربانی به عنوان "رئیس دولت اسلامی افغانستان" بار بار از امریکایی ها و متحدین انگلیسی شان خواست که در خاک افغانستان نیروهای زمینی پیاده نمایند و برعلاوه بمباران اهداف نظامی خود را در همکاری با نیروهای "دولت اسلامی" دقیق تر سازند.**

**سرانجام نیروهای متجاوز امریکایی و انگلیسی پس از تقریباً دو ماه بمباران های هوایی و راکت کوبی های وسیع، افغانستان را اشغال کردند و نیروهای نظامی طالبان بدون مواجه شدن با نیروهای زمینی اشغالگران یا پیش بلدهای افغانستانی شان، کابل را تخلیه کردند. در واقع چند روز بعد از تخلیۀ کامل نیروهای طالبان از کابل، نیروهای تحت رهبری محمد قسیم فهیم از منطقۀ شمالی به کابل سرازیر شده و بدون هیچگونه جنگ و زد و خورد و صرفاً با فیر های شادیانه شهر کابل را به اصطلاح تصرف کردند.**

**بدین ترتیب "فتح" شهر کابل توسط نیروهای تحت رهبری محمد قسیم فهیم در مقایسه با "فتح" کابل توسط نیروهای شـاه ولی خان، از یکطرف مورد حمایت و پشـتیبانی کاملاً رسوای نیروهای متجاوز و اشغالگر امپریالیستی**

**بود و از طرف دیگر "فتح" غیر مشعشع یک شهر تخلیه شده از نیروهای نظامی طرف مقابل.**

**فهیم در اوایل تشکیل رژیم دست نشاندۀ کرزی به حیث وزیر دفاع درین رژیم، اخذ موقعیت کرد. در زمان "مسئولیت" وی به عنوان وزیر دفاع، اردوی رژیم توسط اشغالگران باز سازی گردید. فهیم شخصاً قول اردوهای چند گانۀ اردوی رژِیم در کابل، ننگرهار، پکتیا، قندهار، هرات و بلخ را بازگشایی کرد و فرماندهان عمومی هر یک از آنها را اعلام نمود. قبل از آغاز دورۀ دوم ریاست جمهوری کرزی و ظاهراً بخاطر ابتلا به مریضی شکر، به تقاعد سوق داده شد و در آن دوره کدام مسئولیت دولتی بر عهده نداشت. در دورۀ دوم ریاست جمهوری کرزی به حیث معاون اول رئیس جمهور رژیم در پهلوی کرزی قرار گرفت و سر انجام چندی قبل چشم از جهان پوشید.**

**مرگ فهیم، پس از مرگ مسعود و ربانی، سومین ضایعۀ سیاسی و بخصوص نظامی برای جمعیت اسلامی و شورای نظار به حساب می آید. جمعیت اسلامی و شورای نظار قادر نیستند جای خالی فهیم در رژیم دست نشانده را بطور موثر پر نمایند. یونس قانونی می تواند از لحاظ صرفاً سیاسی در موقعیت معاون اول کرزی نقشش را تا حدی هم برای کل رژِیم و هم برای جمعیت اسلامی و شورای نظار ایفا نماید، ولی از لحاظ نظامی نه توان و قدرت دارد و نه هم صلاحیت و موثریت، لذا قادر نیست حتی بصورت نسبی نقش فهیم را بر عهده بگیرد. مرگ فهیم در واقع توان جمعیت اسلامی را برای نشاندادن عکس العمل علیه نتایج انتخابات ریاست جمهوری رژیم به شدت تضعیف کرده است.**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**حدت یابی تضاد**

**میان امپریالیست های غربی و امپریالیست های روسی**

**بر سر اوکراین**

**پس از فروپاشی پیمان وارسا و سپس فروپاشی خود اتحاد شوروی سوسیال امپریالیستی و تجزیۀ آن به 15 جمهوری، امپریالیست های غربی نه تنها به داخل اروپای شرقی و بالکان پیشروی کرده و موفق شدند تمامی کشورهای این منطقه را یکی پس از دیگری به اتحادیۀ اروپا و تعدادی از آنها را پیمان ناتو وصل نمایند، بلکه پیوسته کوشیده اند که جمهوری های تجزیه شده از "اتحاد شوروی" در اروپای شرقی، قفقاز و آسیای میانه را نیز از تحت نفوذ امپریالیست های روسی خارج کرده و به مناطق نفوذ خود شان مبدل نمایند. آنها تا حال موفق شده اند که سه جمهوری تجزیه شدۀ "شوروی" سابق در کرانۀ شرقی بحیرۀ بالتیک یعنی استونیه، لتویه و لتوانیه و دو جمهوری قفقازیه یعنی گرجستان و آذربایجان را تا حد زیادی به سوی خود بکشانند، همچنان موفق شده اند که در رابطه با جنگ تجاوزکارانه و اشغالگرانۀ شان در افغانستان، در بعضی از جمهوری های آسیای میانه پایگاه های قابل استفاده و نیز راه های تدارکاتی و لوجیستیکی داشته باشند و به همان پیمانه نفوذ نظامی، سیاسی و اقتصادی شان را درین کشورها گسترش دهند. امپریالیست های غربی حتی موفق شدند که چند سال قبل خود امپریالیست های روسی را به یک همکار درجه دوم پیمان ناتو مبدل نمایند و همچنان برای قوت های اشغالگر شان در افغانستان از طریق هوایی و زمینی در روسیه راه های تدارکاتی بدست بیاورند. علاوتاً امپریالیست های غربی و در راس آنها امپریالیست های امریکایی موفق شده اند که دو کشور تجزیه شدۀ غیر روسی از "شوروی" سابق را که در ابتدای مستقل شدن شان از روسیه، قدرت های اتمی بزرگتر از فرانسه و انگلیس بودند، یعنی قزاقستان و اوکراین را بطور مکمل خلع سلاح اتمی نمایند.**

**امپریالیست های روسی در تلاش برای حفظ سلطۀ شان بر جمهوری های غیر روسی تجزیه شده از "شوروی" سابق، در ابتدا دست به تشکیل اتحادیۀ کشورهای مشترک المنافع زدند. اتحادیۀ کشورهای مشترک المنافع شامل روسیه و تعدادی از جمهوری های غیر روسی، به شمول بلاروس، است. علاوتاً یک اتحادیۀ اقتصادی نزدیک تر از اتحادیه کشورهای مشترک المنافع با معدودی از جمهوری های غیر روسی، به شمول بلاروس، ایجاد نمودند. این اتحادیه های سیاسی و اقتصادی تا حد معینی توانسته است جلو نفوذ امپریالیست های غربی به درون قلمرو "شوروی" سابق را بگیرد، اما بطور کامل موفق نبوده است.**

**تلاش امپریالیست های غربی و امپریالیست های روسی برای برقراری نفوذ و احیای نفوذ از دست رفتۀ شان بر کشورهای اروپای شرقی و کشورهایی که بعد از تجزیۀ "شوروی" مستقل شده اند و رقابت شان درین مناطق، بخصوص در بالکان و گرجستان در گذشته و در اوکراین هم اکنون، به شکل جنگ های خونین تبارز نموده است.**

**در بالکان، پیمان ناتو و مشخصاً امریکایی ها، حملات خونین وسیع و طولانی هوایی بر صربستان را پیش بردند و از این طریق به تجزیۀ یوگوسلاویه مدد رساندند و بعداً صربستان را نیز از طریق "انقلاب نارنجی" بطرف خود کشاندند. امپریالیست های روسی در بالکان هیچ کاری نتوانستند از پیش ببرند. نتیجۀ "انقلاب نارنجی" گرجستان این بود که کشور مذکور بطرف غرب کشانده شد. اما امپریالیست های روسی بیکار ننشستند و به بهانۀ حفاظت از اکثریت روس تباران افخازیۀ شمالی بالای گرجستان حمله کردند. امپریالیست های غربی نتوانستند هیچ کاری برای گرجستان انجام دهند. قوای روسی بعد از مدتی از خاک اصلی گرجستان عقب نشستند، اما افخازیۀ شمالی را از گرجستان جدا کرده و به روسیه ملحق ساختند.**

**روسـیۀ امپریالیسـتی در جریان بحران اقتصادی امپریالیستی نسبتاً شدیدی که در سال 2008 و 2009 سر بلند کرد و**

**تا هنوز ادامه دارد، نه تنها چندان آسیبی ندیده است بلکه در طی این سال ها در حد معینی ضربات واردۀ اقتصادی و سیاسی ناشی از فروپاشی "اتحاد شوروی" را جبران کرده است. روسیه توانسته است در طی سال های اخیر با استفاده از بلند رفتن قیمت گاز و نفت، موفق به انباشتن مبالغ نسبتاً عظیم ذخایر ارزی گردیده و تا اندازه ای مشکلات اقتصادی و سیاسی خود را رفع نماید. در نتیجه در موقعیتی قرار گرفته است که بتواند برای احیا و تحکیم نفوذ خود، حد اقل در محدودۀ کشورهای غیر روسی داخل قلمرو "شوروی" سابق، بیشتر از پیش تلاش ها و کوشش هایی را رویدست بگیرد.**

**از جانب دیگر بحران اقتصادی جاری، به ویژه دامن اقتصاد ایالات متحدۀ امریکا و کشورهای عضو اتحادیۀ اروپا را گرفته و توان اقتصادی و سیاسی آنها را در رقابت با امپریالیست های روسی بر سر نفوذ در کشورهای غیر روسی داخل قلمرو "شوروی" سابق نسبتاً ضعیف ساخته است. یکی از این کشور ها اوکراین است.**

**اوکراین یکی از پیشرفته ترین مناطق اتحاد شوروی بود. صنایع پیشرفتۀ فولاد این کشور و همچنان زراعت پیشرفته و پر حاصل این کشور در دوران اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی پایه ریزی گردید. اوکراین بعد از جمهوری فیدراتیو روسیه دومین جمهوری قدرتمند در میان جمهوری های 15 گانۀ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بود. این موقعیت درجه دوم اوکراین، بعد از سرنگونی سوسیالیزم و احیای سرمایه داری در شوروی نیز بحال خود باقی ماند. هم اکنون نیز اوکراین بعد از روسیه دومین کشور مهم بجامانده از شوروی سابق است. قدرت اتومی این کشور به تنهایی بیشتر از مجموع قدرت اتومی انگلیس و فرانسه بود. همانطوری که قبلاً گفتیم ذخایر عظیم تسلیحات اتومی اوکراین بنا به طرح امپریالیست های غربی به سردمداری امپریالیست های امریکایی و به مصرف آنها از بین برده شد. علیرغم این خلع سلاح اتومی، ارتش اوکراین هم اکنون بزرگترین ارتش از لحاظ تعداد و تسلیحات متعارف، بعد از روسیه، در اروپا محسوب می گردد. اوکراین هم اکنون دهمین تولید کنندۀ فولاد در جهان است و برعلاوه دارای زراعت پیشرفته پر حاصلی است. فولاد و محصولات زراعتی اقلام صادراتی مهم اوکراین به شمار می رود.**

**با وجود اینها اوکراین هم اکنون عمیقاً در بحران اقتصادی و سیاسی غرق است، به طوری که مجموع قروض خارجی اوکراین تقریباً به 140 میلیارد دالر می رسد. با فروپاشی و تجزیۀ شوروی سوسیال امپریالیستی، سرمایه داری دولتی در جمهوری های 15 گانۀ بجا مانده بر ویرانه های آن کشور از بین رفت، ولی قدرت سیاسی دولتی و سرمایه های خصوصی شده یا بهتر گفته شود سرمایه های به غارت رفتۀ دولتی توسط قدرتمندان، کماکان در دستان همان قشر ممتاز دوران شوروی سوسیال امپریالیستی باقی ماند. در نتیجه، صحنۀ سیاسی و ساختار سیاسی این جمهوری های مستقل شده، چندان تغییر نکرد.**

**"انقلاب نارنجی" در اوکراین در سال های 2004 – 2005 یعنی 13 سال بعد از فروپاشی شوروی سوسیال امپریالیستی به وقوع پیوست. ولی این "انقلاب" مورد حمایت امپریالیست های غربی نیز بجای حل بحران اقتصادی و سیاسی اوکراین آن را بیشتر از پیش تشدید نمود. علت این ناتوانی آن بود که امپریالیست های امریکایی و اروپایی نتوانستند از عهدۀ تعهدات مالی، استراتژیک و سیاسی بزرگی که لازمۀ ایجاد تغییرات در ساختار و صحنۀ سیاسی اوکراین بود، بر بیایند. در واقع جنگ های تجاوزکارانه و اشغالگرانۀ آنها در افغانستان و عراق و سپس بحران مالی ای که دامنگیر شان شد، باعث گردید که آنها نتوانند توان اقتصادی، استراتژیک و سیاسی شان را روی مسایل اوکراین متمرکز نمایند.**

**"انقلاب نارنجی" مورد حمایت غرب، یانوکوویچ طرفدار روسیه را از ریاست جمهوری اوکراین بر انداخت و بجای آن تیموشنکو را به ریاست جمهوری رساند. ولی تیموشینکو با کمپنی گاز پروم روسیه معامله کرد. این معامله که از نظر سیاسی به نفع شخص تیموشینکو بود، برای اوکراین مضر تمام شد. به همین جهت در سال 2010 یاکونوویچ مجدداً رئیس جمهور اوکراین گردید و تیموشینگو به جرم فساد مالی گسترده دستگیر و زندانی شد. این بار یاکونوویچ طرفدار روسیه بخاطر بستن قرارداد تجارت آزاد با اروپا، وارد مذاکره با اتحادیِۀ اروپا گردید. اما به دلیل آن که شرایط صندوق بین المللی پول بی ثباتی سیاسی اوکراین را تشدید می نمود، در نوامبر سال 2013 بجای امضای قرار داد با اتحادیۀ اروپا، امضای قرارداد با روسیه را قبول کرد که طبق آن روسیه حاضر شد به اوکراین 15 میلیارد دالر قرض بدهد و و قیمت گاز صادراتی به اوکراین را 33 % کم کند.**

**به دنبال امضای این قرارداد با روسیه توسط یاکونو ویچ بود که تظاهرات در کیف علیه او شروع گردید و به تدریج اوج گرفت. شعار مظاهره کنندگان آشکارا این بود که « ما اتحادیۀ اروپا را می خواهیم ». سلسلۀ این تظاهرات به سرعت از شکل اعتراضات غیر جنگی خارج شد و شکل مسلحانه و جنگی را بخود گرفت. اما این فعالیت های مسلحانه و جنگی دیگر متعلق به جوانان متوهمی که در تظاهرات شان به نفع اتحادیۀ اروپا شعار می دادند، نبود. در واقع جوانان دانشجوی آغاز کنندۀ تظاهرات در کیف از لحاظ سیاسی به سرعت عقب زده شدند و حزب اسوبودا بر جنبش ضد یاکونوویچ غلبه حاصل کرد. این حزب که از لحاظ تاریخی طرفدار فاشیزم هیتلری بوده است، یک تعداد گروه های شبه نظامی آموزش دیده و سازمانیافته دارد. در اصل همین گروه ها بود که رهبری حمله بر شهرداری کیف را بر عهده گرفتند و موجبات فرار یاکونوویچ را فراهم نمودند. پس از فرار یاکونوویچ، تورچینوف سخنگوی پارلمان و رئیس جمهورموقت اوکراین گردید. این شخص با تیموشینکو که پیوند بسیار نزدیکی با اتحادیۀ اروپا به خصوص آلمان دارد، متحد است. در واقع ناسیونال فاشیست های اوکراینی که در جریان جنگ دوم جهانی طرفدار آلمان هیتلری بودند، هم اکنون نیز علیه به اصطلاح «مافیای یهودی روسی» و « سلطۀ کمونیست های یهودی» شعار می دهند و با امپریالیست های کنونی آلمان پیوندهای نزدیکی دارند.**

**اوکراین برای اولین بار در داخل چهارچوب اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به استقلال و وحدت رسید و به یک جمهوری سوسیالیستی پیشرفته مبدل گردید. اوکراینی ها در جریان جنگ دوم جهانی بخاطر دفاع از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی 4 میلیون نفر قربانی دادند. اما کسانی که امروز بر روسیه مسلط هستند و کسانی که در اوکراین طرفدار روسیه هستند، نه کمونیست هستند و نه هم یهودی. طرفداران روسیه در اوکراین یا ناسیونالیست های روسی هستند که می خواهند مناطق مورد سکونت شان از اوکراین جدا شده و به روسیه ملحق گردد، یا کسانی که طرفدار ارزش های دینی مسیحی هستند و مهم ترین دغدغۀ خاطر شان در مورد پیوستن اوکراین به اتحادیۀ اروپا هم به خطر افتادن ارزش های مسیحی. طرح شعارهای ضد کمونیستی و ضد یهودی در اوکراین توسط ناسیونال فاشیست های اوکراینی علیه طرفداران روسیۀ امروزی، شعارهای ضد شعله یی اخوانی هایی چون گردانندگان سایت شهادت علیه تسلیم شدگان قبلاً شعله یی به اشغالگران و رژیم پوشالی در افغانستان را در ذهن تداعی می نماید.**

**امپریالیست های روسی با سوء استفاده از شعارها و حرکت های ضد روسی ناسیونال فاشیست های اوکراینی، که موارد مشخص قتل روس های اوکراینی نیز در بر داشته است، ترس و وحشت در میان اقلیت روس ساکن در اوکراین را به شدت دامن زده است تا به این ترتیب زمینۀ ملحق کردن مناطق روس نشین در کریمیه و سایر مناطق روس نشین شرق اوکراین به روسیه را مساعد سازد.**

**علیرغم ادعای روس ها مبنی بر اینکه حرکت های اعتراضی مسلحانه در کریمیه خودجوش بوده و روسیه در آن دست نداشته است، واقعیت این است که این حرکت ها از جانب روسیه تشویق، تجهیز و سازماندهی گردیده است. دولت روسیه در مورد کریمیه به همان بهانه ای متوسل گردید که قبلاً در مورد افخازیۀ شمالی متوسل گردیده بود، یعنی در امنیت نگه داشتن روس های ساکن در این منطقه.**

**پس از برگزاری ریفراندم در کریمیه و اجرای رسمی و عملی فیصلۀ این ریفراندم توسط دولت روسیه یعنی الحاق این شبه جزیره به روسیه، امپریالیست های امریکایی و اتحادیۀ اروپا الحاق کریمیه به روسیه را غیر قانونی اعلام کردند، روسیه را از کنفرانس بین المللی 8 قدرت اقتصادی جهان بیرون کردند، یکسلسله تعزیرات اقتصادی علیه روسیه وضع نمودند و برعلاوه همکاری ها و پیوند های ناتو با روسیه را به حالت تعلیق در آوردند. آنها موضوع کریمیه را به شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز بردند. اما این شورا که فیصله هایش صرفاً در مورد کشورهای ضعیف قابل حصول و قابل اجرا است، درینمورد هیچ کاری از پیش برده نتوانست، چرا که روسیه قطعنامۀ مربوطه را ویتو کرد.**

**روسیه در مقام مقابله، پایگاه های نظامی بحری اوکراین در کریمیه را یکجا با تمامی تجهیزات آن تصرف کرد و اعلام نمود که این شبه جزیره را به یک منطقۀ ویژۀ اقتصادی مبدل خواهد کرد. سردمداران دولت روسیه، تاثیرات منفی تعزیرات اقتصادی وضع شده از جانب امپریالیست های غربی بالای شان را اندک توصیف کرده و به آنها گفته اند که بهتر است تهدیدات در مورد تعزیرات اقتصادی بیشتر را کنار بگذارند. برعلاوه آنها امیدوارند که همکاری ها و پیوند های نظامی ناتو با روسیه پس از مدتی مجدداً شروع خواهد شد. پس لشکر کشی روسیه بر گرجستان و الحاق افخازیۀ شمالی به روسیه نیز این همکاری ها و پیوند ها به حالت تعلیق در آمده بود، اما پس از مدتی از سر گرفته شد. برعلاوه روسیه بر سر تضاد میان امپریالیست های امریکایی و امپریالیست های اتحادیۀ اروپا حساب می نماید. تعدادی از کشورهای مربوط به اتحادیۀ اروپا وابسته به واردات گاز از روسیه هستند و دولت روسیه می تواند کشورهای مذکور را به قطع صادرات گاز تهدید نماید.**

**اما این بار به نظر می رسد که اوضاع مثل زمان برخورد در گرجستان و افخازیه نباشد. اوکراین، بعد از روسیه، مهم ترین کشور بازمانده از "شوروی" سابق است. کشمکش بر سر این کشور کماکان ادامه خواهد یافت، به این دلیل که هیچ یک از طرفین حاضر نیستند در مورد خواست های شان کوتاه بیایند.**

**هم اکنون دولت روسیه بعد از کریمیه تحریکات در میان روس های ساکن در شرق اوکراین را به شدت دامن زده است. روس های این مناطق بعضی از ادارات دولتی در شهرهای شرقی اوکراین را تحت تصرف گرفته و اعلام کرده اند که باید در مناطق آنها بر سر الحاق و عدم الحاق شان به روسیه ریفراندم صورت بگیرد. دولت روسیه نیز اعلام کرده است که باید قانون اساسی اوکراین تغییر داده شود و اوکراین به یک کشور فیدرال مبدل گردد. اگر رژیم بر سر اقتدار در کیف به شرق اوکراین نیرو بفرستد و تصادمات در این منطقه به تصادمات جنگی مبدل گردد، احتمال وجود دارد که قوای رروسی به طرفداری از روس های شرق اوکراین داخل اقدام گردند.**

**یکی از نشانه های جدی بودن اوضاع فعلی اوکراین نسبت به زمان تصادمات گرجستان و حتی صربستان، تاثیرات منفی آن بالای همکاری های ناتو و روسیه در افغانستان است. یکی از سردمداران دولت امریکا چندی قبل اعلام کرد که امیدوار است کشمکش های اوکراین روی همکاری های دوجانبه میان ناتو و روسیه در افغانستان تاثیرات منفی نداشته باشد. روس ها تهدید کرده اند که چون ناتو تمامی همکاری های خود با روسیه را به حالت تعلیق در آورده اند، آنها نیز حق دارند که راه لوجیستیکی ناتو از طریق روسیه به افغانستان را ببندند. بطور مشخص یک برنامۀ مشترک ناتو- روسیه در مورد تهیۀ وسایل فالتو برای هلیکوپترهای مستعمل روسی در افغانستان نیز به حالت تعلیق در آمده است. همین چند روز قبل وزیر خارجۀ روسیه اعلام کرد که دولت روسیه حاضر است سهم خود از وسایل متذکره را تهیه کرده و در اختیار اردوی رژیم قرار دهد. از طرف ناتو درینمورد تا حال هیچ تبصره ای صورت نگرفته است.**

**قدر مسلم است که اگر کشمکش ها در اوکراین افزایش یابد و بخصوص در شرق اوکراین کشمکش ها شکل نظامی را بخود بگیرد، خواهی نخواهی همسویی میان امپریالیست های غربی بر سر مسئلۀ افغانستان و همچنان سایر مسایل در جهان به همان نسبت خواهد شکست. در چنین صورتی نه تنها احتمال دارد که همکاری میان ناتو و روسیه در رابطه با مسایل افغانستان کلاً به حالت تعلیق در آید، بلکه محتمل است که طرح بازسازی پروژه های سابقۀ "شوروی" در افغانستان نیز معلق گردد. در چنین صورتی نه تنها تضادهای ارتجاعی به تبعیت از تشدید تضاد میان امپریالیست ها شدت خواهد یافت بلکه تلاش ابلهانۀ حامد کرزی برای ناممکن ساختن این احتمالات از طریق دفاع از الحاق کریمیه به روسیه، هیچ نتیجه ای در بر نخواهد داشت و اشغالگران امریکایی و سایر متحدینش در ناتو طرحات شان را پیش خواهند برد و رژیم دست نشانده و بطور مشخص رئیس جمهور بعدی رژیم هیچ چاره ای جز تبعیت نخواهد داشت.**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**ادامۀ اشغال مستقیم یا ادامۀ اشغال بصورت غیر مستقیم؟**

**اخیراً رهبری طالبان در اعلامیۀ مورخ 19 حوت 1392 خود که تحت عنوان « هشدار امارت اسلامی در مورد انتخابات آینده!» انتشار داده است،موضعگیری نادرست عجیبی در مورد تغییر اوضاع در افغانستان از حالت اشغال مستقیم به حالت اشغال غیر مستقیم به عمل آورده است. درین اعلامیه گفته می شود:**

**« تمام هموطنان آگاه هستند که به نصرت الله جل جالاله و به برکت قربانی ها و فداکاری های بی شمار ملت شریف افغان، امریکایی ها و سایر اشغالگران در اشغال مستقیم خود در افغانستان ناکام شده و عساکر آنها در حال فرار هستند، پس سعی می نمایند که اشغال خود را غیر مستقیم به درازا کشند [و] طول دهند. اشغال غیر مستقیم این است که امریکایی ها به ظاهر از بسیاری مناطق جمع شده و به غارها داخل شوند، مگر کسی را بر سر اقتدار آورند که چهره وی افغان نما، ولی ذهن، فکر، عملکرد، عقیده و باورهای وی امریکایی و با رهنمودهای واضح دین مقدس اسلام در تضاد باشد. امریکایی ها میخواهند توسط به اقتدار رسانیدن و حیثیت دادن به چنین اجیران، آن ملت قهرمان افغان را غلام و تابع خواسته های خود نمایند که به وسیله بمباردمانها،گرفتاریها، شکنجه ها، تلاشی ها، وحشت ها و دسیسه های مختلف آنها را تابع کرده نتوانستند. »**

**شکی وجود ندارد که خط نظامی، سیاسی و ایدیولوژیک رهبری طالبان و صلاحیت های نظامی، سیاسی و ایدیولوژیک آنها، یا به عبارت دیگر بی صلاحیتی های آنها درین عرصه ها، از یکجانب به شدت باعث محدودیت های طبقاتی، ملیتی، جنسیتی و منطقه یی مقاومت تیپ طالبانی می گردد و از جانب دیگر زمینه های مساعدی برای اشغالگران و دست نشاندگان شان در جهت ادامۀ سیاست های اشغالگرانه و میهن فروشانۀ شان ایجاد می نماید.**

**البته این یک واقعیت اسـت که تهاجم قوت های امریکایی و متحدین شـان بر افغانسـتان و اشـغال این کشـور توسـط آنها، برای اشغالگران، هم از لحاظ اقتصادی و هم از لحاظ تلفات انسانی، خیلی گران تمام شده است، در حالیکه افغانستان امروزی برای آنها و دست نشاندگان شان نسبت به افغانستان سال 2002 و 2003 خیلی ناامن تر و غیر محفوظ تر است. انعکاس این واقعیت را در نظر سنجی های اخیر افکار عامه در امریکا، مبنی بر مخالفت اکثریت عامۀ مردم با جنگ افغانستان، می توان به روشنی مشاهده کرد. اما این فقط یک جانب قضیه است.**

**جانب دیگر قضیه این است که مقاومت جنگی طالبانی کماکان یک مقاومت ذاتاً محدود طبقاتی، ملیتی و جنسیتی ای است که اساساً از ابتدا تا حال چندان تغییر نکرده است و به نظر نمی رسد که در آینده نیز چندان تغییر نماید.**

**این مقاومت جنگی نه تنها مبتنی بر منافع طبقاتی کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط نیست، بلکه حتی در رابطه با منافع بخشی از طبقات فیودال و بورژوازی کمپرادور که می تواند به مثابۀ پایه های اجتماعی طالبان عمل نماید نیز دچار محدودیت است. بدین معنا که حتی در این محدوده، انحصار طلبی غلیظ آخوندی طالبان مانع جذب تعداد نسبتاً قابل توجهی از عناصر فیودال و بورژواکمپرادور غیر آخوندی به سوی آنها می گردد.**

**شوونیزم غلیظ ملیتی طالبان در زمان امارت اسلامی، که هنوز هم از اساس فرق ملموسی نکرده است، مانع مهمی بر سر راه پیوستن غیر پشتون ها به این مقاومت است. به همین جهت است که این مقاومت کماکان یک مقاومت اساساً محدود در مناطق پشتون نشین کشور باقی مانده است و تا زمانی که رهبری طالبان، بنا به احتمال تقریباً ناممکن، سیاست خود درین زمینه را از اساس تغییر ندهد، این محدودیت کماکان دامنگیر شان خواهد بود.**

**شوونیزم جنسیتی غلیظ و نفرت انگیز طالبان، باعث محدودیت شدید جنسیتی مقاومت جنگی آنها به عنوان یک مقاومت جنگی صرفاً مردانه گردیده است. این محدودیت نیز به احتمال قریب به یقین غیر قابل اصلاح است.**

**مجموع این عوامل باعث گردیده است که در مناطق وسیعی از کشور طالبان قادر نبوده و نیستند که اهالی را علیه اشغالگران و دست نشاندگان شان بسیج نمایند. بدین ترتیب مسلم و روشن است که مقاومت جنگی طالبانی با دارا بودن محدودیت های ذاتی فوق الذکر نه می تواند- و نه هم توانسته است - عرصه را بر قوای اشغالگر در سرتاسر افغانستان آنچنان تنگ نماید که آنها راه دیگری جز فرار از افغانستان در پیش نداشته باشند.**

**به همین جهت با وجودی که جنگ افغانستان طولانی ترین جنگ دولت امریکا در خارج از آن کشور محسوب می گردد، قوت های امریکایی هنوز هم در صدد تخلیۀ کامل افغانستان نیستند و سعی دارند اشغال این کشور را از طریق حفظ طولانی مدت پایگاه های استراتژیک نظامی شان در نقاط کلیدی کشور از طریق امضای موافقتنامۀ امنیتی با دست نشاندگان شان برای یک دهه و حتی دهه های دیگر تمدید نمایند. حفظ طولانی مدت این پایگاه های استراتژیک نظامی نه تنها به معنای ادامۀ اشغال مستقیم کشور است، بلکه به معنای کنترل منطقه و تحت نظر داشتن قدرت های بزرگ و کوچک منطقه توسط این پایگاه ها نیز می باشد.**

**اگر ما موجودیت و حفظ موجودیت حالت اشغال کشور را با تعداد سربازان موجود در پایگاه های استراتژیک نظامی امریکایی و یا تعداد پایگاه نظامی آنها اندازه گیری نماییم و مثلاً فکر کنیم که اگر تعداد سربازان آنها در افغانستان یکصد هزار نفر و تعداد پایگاه های 40 پایگاه باشند، کشور در حالت اشغال قرار دارد، ولی اگر تعداد سربازان شان به ده هزار نفر و تعداد پایگاه های شان به 7 پایگاه تقلیل یابد، دیگر کشور در حالت اشغال مستقیم قرار ندارد، اشتباه بزرگی مرتکب می شویم. تعداد این قوت ها در یکی دو سال اول ورود تجاوزکارانه و اشغالگرانۀ شان به افغانستان جمعاً پانزده هزار نفر بود، معهذا هیچ کسی نمی گوید که افغانستان در آن زمان در حالت اشغال مستقیم قرار نداشته است. (1)**

**همچنان اشتباه خواهد بود اگر تقلیل قوای امریکایی در افغانستان را به معنای فرار آنها از افغانستان تفسیر نماییم. در طی بیشتر از یک دهه اشغال افغانستان توسط این قوت ها، چند بار تقلیل در تعداد آنها صورت گرفته است، اما چنین حرکت هایی هیچگاه و توسط هیچ کسی به معنای فرار آنها از افغانستان تفسیر نگردیده است.**

**طوری که روشن است تمامی کاندیدان ریاست جمهوری رژیم دست نشانده پیشاپیش اعلام کرده اند که در صورت برنده شدن در انتخابات، قرار داد امنیتی با دولت امریکا را به امضا خواهند رساند. بنابرین اساس و پایۀ تحلیل ما از اوضاع افغانستان بعد از انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست نشانده، باید تحلیل و ارزیابی از این قرار داد اسارتبار استعماری و نقش آن در آیندۀ افغانستان باشد و نه تعداد سربازان و تعداد پایگاه های آنها در کشور. نباید فراموش کنیم که استعمار انگلیس از سال 1839 تا سال 1919 یعنی برای مدت هشت دهه (80 سال) بر سرنوشت افغانستان مسلط بوده و این کشور در حالت مستعمراتی قرار داشته است. اما به استثنای چند سال معدود در زمان جنگ اول و جنگ دوم مقاومت علیه انگلیس ها، اصلاً قوت های انگلیس در افغانستان حضور اشغالگرانه نداشته اند. ولی علیرغم آن، افغانستان حالت مستعمراتی داشته و فاقد استقلال سیاسی بوده است. علت این بود که امیران دست نشاندۀ انگلیس ها بنا به قراردادهایی که با انگلیس ها داشتند، فقط آزادی داخلی برای حکومت بر مردمان ما داشتند و آزادی در روابط بین المللی را به انگلیس ها فروخته بودند. به همین جهت است که جنگ سوم علیه انگلیس ها را بنام جنگ برای استرداد استقلال افغانستان از استعمار انگلیس یاد می کنیم و همه ساله از 28 اسد تجلیل می نماییم.**

**بنابرین نادرست است که ما صرفاً تقلیل قوای امریکایی و تقلیل در تعداد پایگاه های نظامی شان در افغانستان را در نظر داشته باشیم، بلکه باید دوام حضور آنها را در چهارچوب قرار داد امنیتی میان دولت امریکا و رژیم دست نشانده در نظر بگیریم و به این نکته توجه کنیم که طبق این قرارداد هر تعداد از قوت های امریکایی و هر تعداد از پایگاه های استراتژیک نظامی امریکایی که در افغانستان باقی بماند، معنای آن هیچ چیز دیگری جز ادامۀ حضور اشغالگرانۀ مستقیم این نیروها در افغانستان بوده نمی تواند.**

**در واقع اشغالگران تلاش ندارند که اشغال شان را بصورت غیر مستقیم به درازا بکشند، بلکه آنها در تلاش اند که اشغال مستقیم افغانستان را برای یک دهه یا چند دهۀ دیگر تمدید نمایند. در شرایط امضای قرارداد امنیتی میان دولت امریکا و رژیم دست نشانده و در شرایط دوام موجودیت چندین پایگاه نظامی استراتژیک امریکایی در کشور، صحبت از اشغال غیر مستقیم کشور یک بیهوده گویی صرف است، زیرا که قدرت و اقتدار اصلی کماکان در دستان قوت های اشغالگر و مقامات دولت های اشغالگر مستقر در افغانستان خواهد بود و نه در اختیار رژیم دست نشانده، ولو اینکه در عرصه های معینی دایرۀ قدرت و صلاحیت رژیم بیشتر از امروز باشد.**

**در شرایط فعلی این چانس برای دولت امریکا وجود ندارد که تمامی نیروهای نظامی اش را از افغانستان بیرون بکشد و سلطه اش بر افغانستان را از طریق قراردادهای معینی با رژیم دست نشانده، مثل زمان استعمار انگلیس، ادامه دهد. حتی در حالت حضور اشغالگرانه، امپریالیست های امریکایی در شرایط فعلی جهانی قادر نیستند روابط خارجی و بین المللی رژیم دست نشانده را کاملاً در انحصار خود داشته باشند، بلکه صرفاً قادر اند این روابط را تحت کنترل بگیرند و شکل دهند. به همین جهت است که اشغالگران امریکایی برای حفظ سلطه شان بر افغانستان خواهان امضای قرارداد امنیتی با رژیم دست نشانده هستند و حتی ادامۀ کمک های اقتصادی شان را مشروط به امضای این قرارداد کرده اند.**

**تعریف رهبری طالبان از اشغال غیر مستقیم و تعریف آنها از پایگاه های نظامی استراتژیک امریکایی بصورت «غارها» نیز خیلی نادرست و به شدت گمراه کننده است.**

**پایگاه های استراتژیک نظامی امریکایی را که با مدرن ترین تجهبزات جنگی و جاسوسی و مجهز ترین و آموزش دیده ترین نیروهای نظامی، نه تنها وظیفۀ کنترل افغانستان بلکه وظیفۀ کنترل منطقه را بر عهده خواهند داشت، به عنوان «غار» یعنی مکانی برای حفاظت از خود توصیف کردن، به شدت گمراه کننده است. این پایگاه های استراتژیک نظامی، نه تنها خصلت و ماهیت شدیداً تجاوزکارانه و مداخله گرانه در سطح کشور و کل منطقه دارند، بلکه کارکرد روزانۀ آنها نیز چیزی جز هدایت و رهبری نیروهای پوشالی رژیم دست نشانده در جنگ علیه مردمان کشور و در صورت لزوم مداخلۀ مستقیم در جنگ ها نیست. برعلاوه این پایگاه ها هدایت حملات تجاوزکارانه بر کشورهای منطقه را به عنوان پایگاه های هدایت کنندۀ طیارات بی پیلوت و راکت های میان برد و دوربرد نیز بر عهده خواهند داشت. علاوتاً نیروهای اشغالگر مستقر در این پایگاه ها وظیفه خواهند داشت نیروهای نظامی رژیم دست نشانده را آموزش دهند و آنها را تجهیز نمایند. این آموزش ها و مجهز کردن ها یا در درون خود این پایگاه ها صورت می گیرد و یا اینکه نیروهای اشغالگر مستقر در آنها برای آموزش و تجهیز نیروهای پوشالی به داخل پایگاه های مربوط به رژیم دست نشانده خواهند رفت و در همانجاها "وظایف" شان را پیش خواهند برد.**

**اینکه گفته می شود که نیروهای امریکایی ظاهراً از بسیاری مناطق جمع می شوند، توصیف درستی است. نیروهای امریکایی واقعاً فقط بصورت ظاهری از بسیاری مناطق جمع می شوند، ولی نه واقعاً. همان طوری که اکنون روشن شده است، در پهلوی ده هزار نفر نیروی نظامی یونیفورم پوش، به تعداد پانزده هزار نفر از پرسونل اردو و استخبارات امریکا با لباس ملکی، مثل نیروهای مستقر در مراکز تیم های بازسازی ولایتی تا کنونی نیز در افغانستان باقی می مانند. اینها وظایف مختلفی مثل جاسوسی، آموزش های استخباراتی و نظامی نیروهای پوشالی، کنترل و هدایت و همچنان آموزش بخش های ملکی رژِیم را بر عهده خواهند داشت. اگر در پهلوی این بیست و پنج هزار نفر نیروی امریکایی، پانزده هزار نفر نیروهای مربوط به سایر کشورهای ناتو را، که دارای عین ترکیب و وظایف و مسئولیت ها خواهند بود، نیز در نظر بگیریم بخوبی روشن می شود که صحبت از چیزی بنام اشغال غیر مستقیم تا چه حد گمراه کننده است.**

**آیا واقعاً اشغالگران امریکایی از طریق انتخابات ریاست جمهوری رژِیم، یک فرد اجیر خود را به اقتدار می رسانند؟ نه! این ادعا نیز ادعای بیهوده ای است. در واقع قویاً باید تاکید کرد که اساساً رئیس جمهور جدید رژیم دست نشانده نیز مثل حامد کرزی فاقد هر گونه صلاحیت و اقتدار اساسی خواهد بود ولو اینکه در مسایل غیر اساسی روزانه و فرعی، دارای قدرت و اختیارات بیشتری باشد. در حقیقت یکی از "مسئولیت های" اساسی ضروری نیروهای امریکایی و غیر امریکایی اشغالگر در افغانستان، بعد از سال 2014، کنترل تمامی ارگان های نظامی و ملکی رژیم دست نشانده و کنترل تمامی عرصه های سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و اجتماعی کشور خواهد بود. اگر آنها در «غارها» خزیده و صرفاً خود را حفاظت نمایند، نیازی ندارند که در این کشور باقی بمانند.**

**البته روشن است که در نتیجۀ انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست نشانده یک فرد اجیر اشغالگران امریکایی و متحدین شان به عنوان رئیس جمهور رژیم "انتخاب" خواهد شد. اما این چیزی نیست که برای اولین بار در افغانستان تحت اشغال اتفاق افتاده باشد. رژیم دست نشاندۀ اشغالگران دوبار دیگر نیز انتخابات ریاست جمهوری را از سر گذشتانده است و انتخابات فعلی سومین انتخابات ریاست جمهوری اش است. مهم ترین "وظیفۀ" سومین رئیس جمهور رژیم پوشالی، امضای قرارداد امنیتی با اشغالگران امریکایی و اجرای آن از سوی رژیم است. این "وظیفه" و "مسئولیت" وطنفروشانۀ مشخص و روشن را نباید به فراموشی سپرد، بلکه باید بسیار واضح و روشن بیان کرد. به عبارت دیگر نباید بجای آن از فرمولبندی های عامی که می تواند هرگونه تفسیر و توضیحی را پذیرا باشد، استفاده به عمل آورد.**

**خاتمه یافتن حالت اشغال مستقیم کشور و اقتدار بخشیدن در آن به یک فرد اجیر توسط اشغالگران، به مفهوم خاتمه یافتن حالت اشغال کشور بطور کل و مبدل شدن حالت مستعمراتی آن به یک حالت نیمه مستعمراتی است. اگر این فرمولبندی، ناشی از کم سوادی سیاسی رهبری طالبان نباشد، باید منتظر عواقب تسلیم طلبانۀ شدید آن از لحاظ سیاسی و نظامی در سیاست های جنگی و غیر جنگی طالبان باشیم.**

**طبق این چنین تحلیلی، رژیم واقعاً بر سر اقتدار خواهد بود و نه یک رژیم پوشالی، ولو اینکه دست نشانده باشد. به عبارت دیگر در چنین صورتی اشغالگران واقعاً سرنوشت افغانستان را به دست نشاندگان شان تسلیم خواهند کرد. بنابرین طالبان باید بتوانند با چنین رژیمی وارد گفتگو برای مصالحه و صلح شوند یعنی دست به کاری بزنند که در طی سال های گذشته با توجه به پوشالی بودن و فاقد صلاحیت بودن رژیم، پیوسته از اجرای آن ابا ورزیده اند. در چنین صورتی پیدا کردن یک توجیه شرعی برای "مشکل" « تضاد واضح ذهن، فکر، عملکرد، عقیده و باور» رئیس جمهور رژیم با « رهنمود های واضح دین مقدس اسلام» کار چندان مشکلی نخواهد بود، چرا که هرچی نباشد، رژیم دست نشانده نیز یک "جمهوری اسلامی" است.**

**علاوتاً وقتی تبلیغات توهم آمیز در مورد شکست نهایی دشمن اشغالگر و در حال فرار بودن سربازان آنها با واقعیت تلخ دوام حالت اشغال مستقیم کشور برخورد نماید، آنچه امروز محرک بسیج پراگماتیستی نیروهای فدایی و عادی طالبان در عملیات فشاری می گردد، فردا به یک دلزدگی و یاس سیاسی و نظامی مبدل خواهد شد.**

**به نظر می رسد که رهبری طالبان قادر نیست توامیت مقاومت علیه اشغالگران و رژِیم دست نشاندۀ شان را به طور دقیق در نظر بگیرد؛ چنانچه همین چندی قبل صرفاً از ضرورت مذاکره با اشغالگران خارجی بخاطر حل و فصل جوانب خارجی مشکل افغانستان حرف می زدند و مذاکره با رژِیم را تحت این عنوان که بی صلاحیت و فاقد قدرت است، رد می کردند. اما حالا که از «اقتدار» رژِیم صحبت می کنند، طبیعی است که سخنگوی شان ضمن اینکه رسمیت و صلاحیت گروپ مذاکره کنندۀ تحت رهبری معتصم آغاجان برای مذاکره را از سوی طالبان مورد تردید قرار می دهد، صریحاً متذکر می شود که در صورت ضرورت پیشبرد مذاکره با رژِیم، طالبان نمایندگان شان را رسماً معرفی خواهند کرد. نکتۀ قابل توجه درینمورد این است که موضعگیری سخنگوی طالبان علیه گروپ تحت رهبری معتصم آغاجان از قاطعیت همیشگی موضعگیری های آنها برخوردار نبوده است و این خود نشاندهندۀ نوعی انعطاف در قبال قضیۀ مذاکره با رژِیم است.**

**موضوع مهم تر دیگر این است که در طول ماه مارچ سال جاری میلادی حتی یک نفر سرباز امریکایی در افغانستان کشته یا زخمی نشده است. این نیز نشاندهندۀ آن است که نیروهای نظامی طالبان توجۀ شان را وسیعاً روی نیروهای نظامی رژیم متمرکز کرده اند و نمی خواهند، یا نمی توانند، نیروهای اشغالگر امریکایی را تا درون "غار" ها تعقیب نمایند. اگر این روند ادامه یابد و در جنگ های آیندۀ طالبان خود را بصورت جدی تثبیت نماید، کل جنگ طالبان شکل جنگ داخلی را بخود خواهد گرفت و رژیم طرف اصلی آنها در میدان جنگ خواهد بود. طبیعی است که طرف اصلی واقعی یا ذهنی در میدان جنگ، طرف اصلی در پشت میز مذاکره نیز خواهد شد. در نتیجه طالبان نیز رهسپار راهی خواهند شد که قبلاً حزب اسلامی طی کرده است، یعنی ایجاد یک حزب قانونی در چوکات قوانین رژِیم، پیشبرد مذاکرات صلح با رژیم، شرکت در انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای های ولایتی رژیم و ... .**

**کمر بستن به مقاومت همه جانبۀ طولانی مدت و سخت علیه اشغالگران و دست نشاندگان شان نیاز اساسی ای است که نادیده گرفتن آن تحت هر عنوان و اسم و رسمی که صورت بگیرد، عاقبت خوشی نخواهد داشت و در فرجام به سود دشمن عمده یعنی اشغالگران و رژیم دست نشاندۀ آنان تمام خواهد شد.**

**ما همیشه روی این نکته تاکید کرده ایم که مقاومت ارتجاعی طالبانی حتی قادر به اخراج قوای اشغالگر از کشور و سرنگونی رژیم دست نشانده به معنای محدود آن نیز نیست تا چه رسد به حل اساسی مشکلات ملک و ملت بر مبنای مناقع علیای مردمان کشور. بنابرین تا زمانی که جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران و دست نشاندگان شان برپا نباشد و پیشروی های موفقانه نداشته باشد، اوضاع کماکان شکننده و مخاطره آمیز باقی خواهد ماند. پس باید با تمام قوت و توان برای پیشبرد و اجرای وظایف و مسئولیت های اساسی و عمدۀ خود در مسیر تدارک، برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی بکوشیم. غیر از این راه دیگری وجود ندارد.**

1. **تعداد نیروهای امریکایی در افغانستان در زمان اقتدار بوش، طی چند مرحله، به آهستگی افزایش یافت. آخرین افزایش این قوا در ابتدای اقتدار اوباما صورت گرفت و جمعاً تعداد این قوا را به یکصد هزار نفر رساند. تعداد نیروهای سایر کشورهای متحد امریکا نیز در طی سال های اقتدار بوش به آهستگی افزایش یافت. آخرین افزایش این قوا نیز در ابتدای اقتدار اوباما صورت گرفت و در نتیجه تعداد آنها جمعاً به پنجاه هزار نفر رسید.**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**اتهام شرم آور و سراسر دروغ ویب سایت "شهادت"**

**چندی قبل نوشتۀ کوتاهی به زبان پشتو به قلم کسی بنام عبدالرحمان، تحت عنوان « مخبران شه وپیژنی»، در ویب سایت "شهادت" که یک ویب سایت وابسته به حزب اسلامی گلبدین حکمتیار و ادامۀ کار قبلی نشریۀ شهادت، ارگان نشراتی سابق آن حزب است، منتشر گردید. نویسنده که خود را عمداً از شرایط و اوضاع جاری کشور و صفبندی نیروهای سیاسی کشور کاملاً بیخبر نشان می دهد، در قسمتی از مقاله اش، که به معرفی جاوید کوهستانی به عنوان یک مخبر اشغالگران اختصاص داده شده است، می نویسد:**

**« 2 – جاوید کوهستانی که قبلاً عضو شعلۀ جاوید بود، بعداً در حکومت ائتلافی ربانی به عنوان نمایندۀ همین شعلۀ جاوید به عنوان مخبر در امنیت ملی کار می کرد، رفیق مایکل سمپل جاسوس معروف انگلیس است، و حالا گاهی به عنوان کاردان امور سیاسی، گاهی به عنوان کاردان امور نظامی و گاهی به عنوان کاردان امور استخباراتی از طریق رسانه های مزدور بر ضد اسلام و مجاهدین مصروف تبلیغات است. شعلۀ جاوید در میان تمام گروپ های کمونیست بیشتر از دیگران به اشغالگران امریکایی مخلص و سرسپرده است. »**

**اگر کسی شناخت واضح و روشنی از حزب اسلامی گلبدین نداشته باشد، با خواندن سطور فوق گمان خواهد کرد که این حزب دارای موضعگیری ایدیولولوژیک و سیاسی قاطع اسلامی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده بوده و "مجاهدین مسلمان" وابسته به آن سنگرهای "جنگ مقاومت اسلامی" علیه اشغالگران و رژیم پوشالی را گرم نگه داشته اند. اما این واقعیت ندارد.**

**واقعیت این است که حزب اسلامی گلبدین، چند سال بعد از تجاوز امپریالیست های امریکایی و متحدین شان بر افغانستان، اشغال کشور و روی صحنه آوردن رژیم دست نشاندۀ حامد کرزی، نتوانست وحدت خود را حفظ نماید و عملاً به دو حزب تجزیه گردید: یکی حزب تحت رهبری گلبدین حکمتیار و دیگری حزب تحت رهبری ارغندیوال. جالب این است که هر دو حزب تحت نام "حزب اسلامی افغانستان" فعالیت می نمایند.**

**حزب اسلامی ارغندیوال که یک حزب راجستر شده در وزارت عدلیۀ رژِیم دست نشانده است، در واقع به عنوان بخشی از رژِیم، در کابینه، پارلمان و ادارات دولتی رژیم در ولایات و ولسوالی ها دارای سهمیه های قابل توجه است و در انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی رژیم نیز فعالانه سهم گرفته است. انجنیر محمدخان معاون اول عبدالله عبدالله، یکی از کاندید ها در انتخابات ریاست جمهوری رژِیم، از جملۀ کادرهای مرکزی این حزب است. این تیم شامل جمعیت اسلامی به رهبری صلاح الدین ربانی پسر برهان الدین ربانی، حزب اسلامی به رهبری ارغندیوال و حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان به رهبری شیخ محمد محقق است و در واقع جناح اصلی "احزاب جهادی" در انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی رژیم محسوب می گردد. تیم انتخاباتی دیگر جهادی یعنی تیم عبدالرسول سیاف در ردۀ تیم های مطرح انتخابات کنونی رژیم در ردیف چهارم قرار دارد، در حالی که تیم عبدالله عبدالله یکی از دو تیم اصلی این انتخابات است و پیوسته ادعا کرده است که در یک انتخابات "شفاف" حتماً برنده خواهد شد.**

**علاوتاً حزب اسلامی ارغندیوال تا حال در نقاط مختلف کشور، به کمک رژِیم دست نشانده و در واقع به کمک اشغالگران امریکایی و متحدین شان، یک سلسله حرکت های نظامی، توسط مجاهدین سابقۀ خود، مجاهدین تسلیم شده به رژیم دست نشانده و روابط قومی منسوبین حزب اسلامی، تحت نام " قیام های مردمی علیه طالبان" براه انداخته است که در تمامی مناطق منجر به تشکیل دسته های "حربکی" یعنی ملیشه های قومی گردیده است. این دسته های ملیشۀ قومی که مستقیماً توسط نیروهای اشغالگر آموزش داده می شوند و سپس تجهیز و تمویل می گردند، شریر ترین نیروی نظامی خادم اشغالگران و رژیم دست نشانده بوده و در جنایت و قساوت سر آمد تمامی نیروهای نظامی رژِیم دست نشانده محسوب می گردد.**

**حزب اسلامی گلبدین در چند سال اول عمر رژیم دسـت نشـانده، مخالفت های نمایشی علیه اشغالگران و رژیم از خود**

**نشان می داد. اما این مخالفت های نمایشی نتوانست دوام نماید و چند سال قبل رنگ باخت. از یکطرف برآمد حزب اسلامی ارغندیوال و تقویت آن توسط اشغالگران و رژیم و از طرف دیگر حملات نیروهای طالبان بالای نیروهای جنگی حزب اسلامی در نقاط مختلف کشور، باعث گردید که اکثریت بیش از 90 % نیروهای حزب اسلامی از طریق حزب اسلامی ارغندیوال به رژیم دست نشانده جذب شوند. در نتیجه حزب اسلامی گلبدین وسیعاً اعضا، نیروهای نظامی و پایه های اجتماعی خود را از دست داد. از طرف دیگر حزب مذکور پایه های بین المللی خاص حمایت از خود را نیز وسیعاً از دست داده است. بطور مشخص جماعت اسلامی قاضی حسین احمد در پاکستان بعد از درگذشت قاضی، به شدت تضعیف گردیده است و دیگر نمی تواند حمایت موثری از حزب اسلامی گلبدین به عمل آورد. طرفداران حزب اسلامی، یعنی طرفداران جماعت اسلامی پاکستان، در درون اردوی پاکستان نیز به شدت تضعیف گردیده اند.**

**حزب اسلامی گلبدین حکمتیار در زمان جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی، به تنهایی 60% کمک های مالی و تسلیحاتی خارجی را به دست می آورد. در واقع تمام نیرو و قوت این حزب، ساخته و پرداختۀ همین کمک ها بود. منابع اصلی این کمک ها امپریالیست های امریکایی و متحدین غربی شان، ارتجاع عرب و مرتجعین رویزیونیست حاکم بر چین بودند، ولی صلاحیت توزیع و تقسیم آن به دولت پاکستان داده شده شده بود. دولت پاکستان بیشتر از نصف این کمک ها را به حزب اسلامی گلبدین تحویل می داد و کمتر از نصف آن را به سایر احزاب جهادی مستقر در پشاور. اما با وجود این، حزب اسلامی گلبدین رسماً به نیروهای خود دستور داده بود که در صورت ضرورت می توانند از طریق رابطه با رژیم مزدور کابل و نیروهای اشغالگر سوسیال امپریالیست و جلب کمک آنها برای سرکوب نیروهای مخالف با حزب اسلامی در میان مقاومت ضد "شوروی" اقدام نمایند.**

**برعلاوه حزب اسلامی گلبدین دوبار در طرحات کودتایی با بخش هایی از "خلقی" ها سهم گرفت. یک بار در زمان حفیظ الله امین و بار دیگر در کودتای شاهنواز تنی. هر دو طرح به ناکامی انجامید. چنانچه احیاناً یکی از این طرحات به پیروزی می انجامید، حکومت ائتلافی میان حزب اسلامی گلبدین و "خلقی ها" یا حد اقل بخشی از آنها به وجود می آمد. علاوتاً حزب اسلامی حکمتیار در تمام جریان جنگ های خانمانسوز داخلی علیه نیروهای تحت رهبری احمد شاه مسعود، خلقی های مربوط به جناح تنی و ملیشه های جبار را با خود داشت. بعدها، به ادامۀ همین جنگ ها، حزب اسلامی گلبدین یکجا با حزب وحدت اسلامی مزاری و جنبش ملی اسلامی رشید دوستم ( ملیشه های جنایتکار سابق خادم و خدمتگار اشغالگران "شوروی" و رژیم مزدور آنها در کابل) یک ائتلاف سیاسی- نظامی بنام "شورای همآهنگی اسلامی" به وجود آورد. این "شورا" تا زمانی که توسط طالبان درهم کوبیده شد، به حیات خود ادامه داد و برای چند سال یکی از جناح های اصلی کشتارگر اهالی شهر کابل و تخریب وسیع این شهر بود.**

**کاملاً طبیعی است که یک حزب معامله گر و بی پرنسیپ، که در فوق فقط به چند مورد از معامله گری ها و بی پرنسیپی های آن اشاره کرده ایم، وقتی هم از لحاظ داخلی و هم از لحاظ خارجی در مخمصه قرار می گیرد و نیروهای خود را وسیعاً از دست می دهد، حسب عادت همیشگی حرکت های معامله گرانه و بی پرنسیپی های سیاسی خود را شدت می بخشد و نمی تواند طور دیگری عمل نماید.**

**حزب اسلامی گلبدین چند سال قبل، رسماً و بطور آشکار مذاکرات برای صلح با رژیم دست نشاندۀ کرزی را در حالی شروع کرد که اکثریت قریب به اتفاق نیروهای آن قبلاً از طریق حزب اسلامی ارغندیوال و قیام های ساختگی ضد طالبانی به رژیم پیوسته بود. نتایج ملموس عملی ای که تا حال ازین مذاکرات گرفته شده است، تقویت روز افزون حزب اسلامی ارغندیوال در درون رژیم دست نشانده است. یک مورد دیگر از نتایج این مذاکرات، کاندید شدن قطب الدین هلال، یکی از کادرهای مرکزی حزب اسلامی گلبدین، در انتخابات ریاست جمهوری رژیم است. جالب اینجا است که جناب قطب الدین هلال قبل از شروع کارزارهای انتخاباتی، مدت های مدید در یکی از مهمانخانه های رژیم بسر برده و از همین طریق تقویت شده است تا کارزار انتخاباتی خود را پیش ببرد. نقش واقعی وی در انتخابات ریاست جمهوری رژیم این است که بخشی از آراء روابط حزب اسلامی را به ضرر انجنیر محمد خان و در واقع به ضرر عبدالله عبدالله برای خود جذب نماید. این کار وی شاید ترجمۀ عملی آن دستور گلبدین باشد که چندی قبل برای تمامی روابط حزب اسلامی صادر کرده بود. وی درین دستور گفته بود که « کارت انتخابات بگیرید و بر ضد کسی رای دهید که امریکا می خواهد در افغانستان به قدرت برساند»!؟ اما این فقط ظاهر قضیه است. در واقع گلبدین حکمتیار حرکت تسلیم طلبانۀ شرکت در انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست نشانده را، رنگ ضد امریکایی می دهد و اینچنین ضد امریکایی بودن از نوع همان ضد امریکایی بودن حامد کرزی است.**

**مبصرین سـیاسـی در مورد حزب اسـلامی ارغـندیوال دو نظر متفاوت دارند:**

**یکی اینکه این حزب طبق نقشۀ خـود گلبدین به وجود آمده است. سردمداران این حزب، به شمول خود ارغندیوال، تا حال هیچگونه نظر مخالف علیه گلبدین ابراز نکرده اند و همیشه از وی به نیکویی یاد می نمایند. آنها همیشه گفته اند که اهداف ما یکی است و فقط در مورد راه رسیدن به آن اهداف با هم اختلاف داریم. کاملاً روشن است که با تحولات اخیر در سیاست حزب اسلامی گلبدین در رابطه با مذاکرات برای صلح با رژیم و انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی آن، اختلاف بر سر راه رسیدن به اهداف میان دو حزب نیز تا حد زیادی عملاً برطرف شده است.**

**دیگر اینکه حزب مذکور طبق نقشۀ مشخص خود گلبدین به وجود نیامده است، بلکه نتیجۀ منطقی خط ایدیولوژیک – سیاسی حزب اسلامی است و به همین جهت اکثریت قریب به اتفاق تمامی منسوبین سابق حزب اسلامی را در خود جای داده است، به قسمی که برای شخص گلبدین در واقع دیگر نیرو و قوتی باقی نمانده و گروه تحت رهبری مستقیم وی به یک دستۀ کوچک مبدل شده است.**

**در هر حال مسئله این است که حزب اسلامی ارغندیوال در اساس همان حزب اسلامی گلبدین است، از لحاظ ایدیولوژیک – سیاسی کدام فرق اساسی از آن حزب ندارد و از لحاظ نام دارای عین نام است. در واقع حزب اسلامی ارغندیوال حزب اسلامی راجستر شده در وزارت عدلیۀ رژیم و حزب اسلامی گلبدین حزب اسلامی غیر راجستر شده، در وزارت عدلیۀ رژیم، است. البته تا کنون موضعگیری مخالف روشن علیه حزب اسلامی ارغندیوال توسط حزب اسلامی گلبدین نیز صورت نگرفته و این موضوع با سکوت کامل بدرقه گردیده است.**

**حالا اینچنین حزبی با اینچنین سابقه و حال "درخشانی" در "مبارزه" و "مقاومت" علیه اشغالگران امریکایی و متحدین انگلیسی و غیر انگلیسی آنها و رژیم دست نشاندۀ شان، از اخلاص و سرسپردگی "شعلۀ جاوید" به اشغالگران امریکایی صحبت نماید. وارد آوردن اینچنین اتهام شرم آور و سراسر دروغ فقط و فقط از حزب بی آبرویی مانند حزب اسلامی گلبدین بر می آید. حتی علی امیری بی خبر و بی اطلاع از وضعیت جنبش شعله یی نیز می داند که یک تعداد از عناصر سابقاً شعله یی که به اشغالگران و رژیم پوشالی تسلیم شده و به این ترتیب به « برشی از کیک قدرت [پوشالی] دست یافته اند»، دیگر شعله یی محسوب نمی گردند. به قول علی امیری آنها از خط استوار « دولت ستیزی » شعله یی بریده اند و به عناصر لیبرال مبدل گردیده اند.**

**به هیچ صورتی نمی توان فکر کرد که معلومات منسوبین حزب اسلامی گلبدین در مورد وضعیت منسوبین سابقۀ جریان شعلۀ جاوید، نسبت به معلومات منسوبین حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان کمتر باشد. ازینجهت فقط باید گفت که اینگونه زهر پراگنی های بی پایه بصورت عمدی از طرف حزب مذکور دامن زده می شود تا از یک جانب علیه شعله یی ها تبلیغاتی صورت گرفته باشد و از جانب دیگر علیه جمعیت اسلامی. برعلاوه خود حزب اسلامی هم یک حزب در حال مقاومت و مبارزه علیه اشغالگران امریکایی نمایانده شود؛ آنهم در حالی که حزب اسلامی ارغندیوال در انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی رژیم، در یک اتحاد انتخاباتی در پهلوی کاندید جمعیت اسلامی (عبدالله عبدالله) قرار گرفته است و قطب الدین هلال، یکی از کادرهای مرکزی حزب اسلامی گلبدین، هم به عنوان یک کاندید مستقل درین انتخابات سهم گرفته است.**

**کسانی از منسوبین سابقۀ جریان شعلۀ جاوید که در حکومت ربانی سهم گرفتند، نه در آن زمان شعله یی باقی مانده بودند و نه هم از "شعلۀ جاوید" نمایندگی داشتند. در آن زمان، آنها عناصر تسلیم طلب و بلکه عناصر تسلیم شده به شورای نظار و جمعیت اسلامی بودند. البته ممکن است شورای نظار و جمعیت اسلامی از سوابق شعله یی آنها اطلاع داشته بوده باشند، ولی در مورد وضعیت برحال غیر شعله یی آنها نیز مطمئن بوده اند و بر مبنای همین اطمینان از آنها کار می گرفته اند.**

**جاوید کوهستانی ممکن است یکی از همین افراد تسلیم شده به شورای نظار و جمعیت اسلامی بوده باشد. وی نه در آن زمان از "شعلۀ جاوید" نمایندگی داشت و نه حالا نمایندگی دارد. جاوید کوهستانی یکی از آن خاینین ملی است که بطور صریح و آشکار از دوام حضور قوای اشغالگر در کشور و امضای قرارداد امنیتی با اشغالگران امریکایی حمایت می نماید. چنین فردی حتی در خفا جرئت ندارد خود را شعله یی بخواند.**

**البته روشن است که کسانی از منسوبین سابقۀ جریان شعلۀ جاوید یا به عبارت دیگر منسوبین سابقۀ سازمان های چپی منشأ گرفته از جریان شعلۀ جاوید، مثل رنگین دادفر سپنتا، سیما سمر، داود نجفی، حبیبه سرابی، کریم براهوی و سایرین، خاینینی هستند که فعلاً در موقعیت های بالایی رژِیم قرار دارند و با اشغالگران امریکایی و متحدین شان واقعاً مخلص و وفادار. اما این افراد علاوه از آنکه دیگر هیچ پیوندی از لحاظ ایدیولوژیک – سیاسی و تشکیلاتی با شعله یی ها ندارند و دیگر هیچ نشانی از شعله یی بودن در وجود شان باقی نمانده است، در میان خود شان نیز متحد و یک پارچه نیستند و حتی در یک حزب سیاسی ارتجاعی هم با همدیگر جمع نشده اند.**

**جالب این است که داود نجفی، یکی از افراد سرشناس این دسته از شعله یی های سابق تسلیم شده و وزیر ترانسپورت و هوانوردی رژیم، در پیوند نزدیک با داکتر صادق مدبر رئیس ادارۀ امور رژیم قرار دارد و یکجا با او از جملۀ رهبران حزب انسجام ملی شمرده می شود. حزب انسجام ملی یک حزب لیبرال ناسیونالیست شبه مذهبی است و هیچ نشانی از یک حزب چپ و یا متمایل به چپ در آن دیده نمی شود. این حزب در انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست نشانده از تیم انتخاباتی زلمی رسول حمایت می نماید. به همین جهت ممکن است حبیبه سرابی یکی از سرشناسان دیگر شعله یی سابق تسلیم شده که در تیم انتخاباتی زلمی رسول معاون دوم وی است، نیز با حزب انسجام ملی رابطه و پیوندی داشته باشد. قطب الدین هلال، کاندید حزب اسلامی گلبدین حکمتیار در انتخابات ریاست جمهوری رژِیم، قبل از شروع کمپاین های انتخاباتی رژیم، مدت های زیادی در مهمانخانۀ ریاست ادارۀ امور رژیم یعنی مهمانخانۀ داکتر صادق مدبر به سر برده و از همانجا تقویت و تشویق گردیده است که در انتخابات شرکت نماید.**

**حملۀ بی بنیاد ویب سایت "شهادت" علیه "شعلۀ جاوید" در متن اینگونه بازی های کثیف تسلیم طلبانۀ حزب اسلامی و شخص گلبدین و قطب الدین هلال، یعنی همکاری نزدیک با « مخلصان و وفاداران اشغالگران امریکایی»، صورت می گیرد!؟**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**د «شهادت» د ویب سایټ سراسر درواغ او شرمونکی تهمت**

**څه موده وړاندی یوه لنډه لیکنه د عبدالرحمان نومی له خوا “مخبران و پیژنی” تر سرلیک لاندی د «شهادت» ویب سایټ له خواه چه د ګلبدین حکمتیار اسلامی ګوند پوری تړاو لری او د شهادت ورځپاڼی د نوموړی ګوند پخوانی نشراتی ارګان د کار لړی دی خپره شوی. لیکونکی چه ځان د هیواد له روان حالاتو او سیاسی ځواکونو د صفبندی نه په عمدی توگه په بشپړ دول بی خبر ښیی د خپل لیکنی په یوه برخه کی چه جاوید کوهستانی د ښکیلاکګرو مخبر په حیث نومولی داسی لیکی:**

 **«۲- جاويد كوهستاني چي مخكي د شعله جاويد غړى وو، بيا ئې د رباني په ائتلافي حكومت كي د همدې شعله جاويد د استازي په توگه په ملي امنيت كي د مخبر په توگه كار كولو، د مشهور انگرېزی جاسوس مايكل سمپل ملگرى دئ، او اوس كله د سياسي چارو كار پوه، كله د نظامي چارو كارپوه او كله د استخباراتي چارو كار پوه په نامه د مزدورو رسنيو له لاري د اسلام او مجاهدينو پر ضد په تبليغاتو بوخت دئ. شعله جاويد په ټولو كمونيستي ډلو كي تر نورو زيات امريكايي اشغالگرانو ته مخلصه او سرسپارلې ډله ده»**

**که څوک د ګلبدین اسلامی ګوند نه روښان او څرګنده شناخت ونه لری، د پورتنی کرښو په لوستلو ګمان کوی چه دا ګوند د ښکیلاکګر او لاسپوڅی رژیم پر وړاندی "غوڅ اسلامی ایډیولوژیک او سیاسی موقف لری او «مسلمان مجاهدین» یی د «اسلامی مقاومت د جګړی» سنګرونو د ښکیلاکګرو او لاسپوڅی رژیم پر وړاندی ګرم ساتلی دی. خو دا واقعیت نلری.**

**واقعیت دادی چه د ګلبدین اسلامی ګوند، د امریکایی امپریالیستانو او د هغوی د شریکانو پوځی یرغل پر افغانستان د هیواد ښکیلاک او دحامد کرزی مزدور او لاسپوڅی رژیم میدان ته راوستلو نه څو کاله وروسته ونه توانیده چه خپل د ګوند یووالی خوندی وساتی او په دوو ګوندونو وویشل شو: یو ګوند د ګلبدین حکمتیار په مشری او بل یی د ارغندیوال په مشری. په زړه پوری ‏‏‏‏‏‏‏داده چه دا دواړه ګندونه «د افغانستان اسلامی ګوند» تر نامه لاندی فعالیت کوی.**

**د ارغندیوال اسلامی ګوند چه د لاس پوڅی رژیم د عدلیی په وزارت کی راجستر شوی ګوند دی، په واقعیت کی د رژیم د یوی برخی په توګه، په پارلمان، کابینه اود رژیم د ولایتونو او ولسوالیو په اداری تشکیلاتوکی، د پام وړ برخی خاوند دی، د رژیم د جمهوری ریاست او ولایتی شوراګانو په ټولټاکنو کی پوره ونډه اخیستی. انجینرمحمد خان د عبدالله عبدالله په ټیم کی د رژِیم د جمهوری ریاست کاندید لمړی مرستیال ددی ګوند له مرکزی کدرونو څخه دی. دغه ټیم د جمیعت اسلامی د صلاح الدین ربانی د برهان الدین ربانی زوی په مشری، اسلامی ګوند د ارغندیوال په مشری، د افغانستان د خلکو د اسلامی وحدت ګوند د شیخ محمدمحقق په مشری، چه په واقعیت کی دغه ټیم « د جهادی ګوندونو» د رژیم د جمهوری ریاست اود ولایتی شوراګانوپه ټولټاکنو کی اصلی پلو شمیرل کیږی. بل جهادی ټیم یعنی دعبدالرب رسول سیاف ټیم د اوسنی رژیم په ټولټاکنوکی د یادوړ ټیمونو په کتارکی په څلورمه لیکه کی قرو تلار لری، په داسی حال کی چه دعبدالله عبدالله ټیم په دی ټولټاکنوکی یو له دوواصلی ټیمونو ‌څخه دی، او تل یی ادعا کړی ده چه په شفافه ټولتاکنو کی هرومرو بری مومی.**

 **سربیره پردی د ارغندیوال اسلامی ګوند تردی دمه دهیواد په مختلفوسیموکی، دلاس پوڅی رژیم او په واقعیت کی د امریکایی ښکیلاکګرو او د هغوی د شریکان په مرسته د خپلو پخوانیو مجاهدینو، لاسپوڅی رژِیم ته تسلیم شوی مجاهدین او هغه قومی رابطی چه دغه گوند ته منسوبی وی، د «طالبانوپرضد د خلکو پاڅون» ترنامه لاندی په لار اچولی چه پایله کی یی په کلیو او بانډو کی «حربکی» ډلی یعنی قومی ملیشی جوړی شوی. دا قومی ملیشی چه په مستقیمه توګه دښکیلاکګرځواکونو په مالی مرسته تجهیز او روزل کیږی، تر ټولو پوځی ځواکونو بدکاره او ښکیلاکګرو اولاسپوڅی رژیم ته سرسپارلی او په جنایت او قساوت کی مخکښ ځواک شمیرل کیږی.**

**د ګلبدین اسلامی ګوند د لاس پوڅی رژیم دعمر په لمړیو کلونوکی د ښکیلاکګر او لاس پوڅی رژیم پر ضد ځینی نمایشی کړنی وښودی. ولی دی مخالفتونو ډیردوام ونه شوکولای او څو کاله وړاندی یی خپل رنګ وبایله. له یوه پلوه د ارغندیوال د اسلامی ګوند وتل او د ښکیلاکګرو او د لاسپوڅی رژیم له خوا د نوموړی ګوند پلوي او وده، اوله بله پلوه د طالبانود جنګیالیو لخوا د ګلبدین اسلامی ګوند د ځواکونو پر ضد د هیواد په مختلفو برخوکی پوځی عملیات، سبب شول چه د ګلبدین اسلامی ګوند له ۹۰ ٪ څخه زیات ځواک د ارغندیوال د اسلامی ګوند له لاری لاس پوڅی رژیم ته جذب شو. په نتجه کی د ګلبدین اسلامی ګوند په پراخه توګه خپل غړی، نظامی ځواک او ټولنیزی پایی له لاسه ورکړی. اوهمدا رنګه نوموړی ګوند په خاصه توګه هغه نړیوالي پایی چه له دوی یی پلوې کوله په پراخه کچه له لاسه ورکړی. په خاص ډول په پاکستان کی د قاضی حسین احمد تر مړینی وروسته اسلامی جماعت کمزور شوی، چه نور نشی کولای د ګلبدین اسلامی ګوند څخه په موثره توګه پلوی وکړی. د پاکستان د اسلامی جماعت پلویان د پاکستان په پوځ کی هم خورا کمزورې شوی دي.**

 **د سوسیال امپریالیزم پر خلاف د مقاومت د جګړي په وخت کی د ګلبدین حکمتیار اسلامی ګوند یواځی توگه ۶۰٪ بهرنی مالی او پوځی مرستی لاس ته راوړلی. چه په واقعیت کی د دی ګوند ټول ځواک او زور د همدی مرستو زیږنده وه. د دی مرستو اصلی سرچینی امریکایی امپریالیستان، د هغوی غربی شریکان، عربی مرتجعین او د چین مرتجع رویزیونیستی حاکم رژیم وی، خو د دی مرستو د ویش واک د پاکستان دولت ته ورکړشوی وه. د پاکستان دولت ددی مرستو له نیمایی څخه زیاته برخه د ګلبدین اسلامی ګوند ته ورکوله، او تر دی نیمایی لږ یی هغو نورو ټولو جهادی ګوندونو ته چه په پیښور کی میشت وه ویشل. سربیره پردومره غټ امتیاز گلبدین په رسمی توګه خپلو ټولو ځواکونو ته دستور ورکړی وه چه د ضرورت په وخت کی کولای شی چه د کابل لاسپوڅی رژیم او د سوسیال امپریالیزم ښکیلاکګر ځواکونو څخه مرسته واخلی او د مقاومتی نیرو په د ننه کی د اسلامی ګوند مخالفینو پر خلاف استعمال کړی.**

**سر بیره پردی د ګلبدین اسلامی ګوند دوه ځلی د خلقیانو د ځینی ډلو سره په کودتایی عملیاتو کی ګډون درلود. یو پلا د حفیظ الله امین په وخت کی اوبل پلا د شهنواز تڼی په کودتا کی چه دواړه ځلی د ناکامی سره مخ شو.**

**که چیری یو له د غو هڅو څخه بریالی شوی وی پایله به یی د ګلبدین اسلامی ګوند او د خلقیانو یا کم تر کمه د هغوی د یوی ډلی تر مینځ یو ائتلافی حکومت جوړشوی وای. سربیره پردی د ګلبدین اسلامی ګوند په ټولو ورانونکو کورنیو جګړوکی د احمدشاه مسعود تر رهبری لاندی ځواکونو پر خلاف، د شهنواز تڼی سره مل «خلقیانو»اود جبار ملیشی له ځان سره درلودي. وروسته د داخلی جګړو په دوام کی د ګلبدین اسلامی ګوند د مزاری «اسلامی وحدت ګوند»اود دوستم ملی اسلامی جنبش («دشوروی» ښکیلاکګرو او دهغوی د لاس پوڅی رژیم پخوانی جنایت کاره ملیشه) سره په ګده یو سیاسی ـ نظامی ائتلاف د«اسلامی هماهنګی شورا» په نامه جوړه کړ. دغی «شورا» تر هغه وخته پوری چه د طالبانو له خوا نه وه ځپل شوی خپل ژوند ته یی ادامه ورکړه او د کابل په ورانولو او د دی ښار د خلکو په وحشیانه وژنو کی له اصلی عاملینوڅخه وه.**

**کله چه د یو ګوند بنیادی جوړښت په معامله ګری اوبی پرنسیپی بناشوی وی، او ټولی عملی کړن لاری لکه څنګه چه وړاندی ورته په لنډه توګه اشاره وشوه معامله ګری اوبی پرنسیپی وی، کله چه د داخلی وضعیت او بیرونی اوضاع اوشرایطو له کبله له یوی مخمصی سره مخ شی او خپل ټول ځواک او قوت په پراخه توګه له لاسه ورکړی، نو د خپل همیشنی عادت له امله خپلو هغه معامله ګری کړونوته چه د سیاسی بی پرنسیپی ښکارندوی دی شدت ورکوی او نه شی کولای چه بل څه وکړی.**

 **د ګلبدین اسلامی ګوند څو کاله وړاندی په رسمی او ښکاره توګه د کرزی لاس پوڅی رژیم سره د صلح اوپخلاینی خبری پیل کړی. البته دا خبری په داسی شرایطوکی پیل شوی چه د ګلبدین د اسلامی ګوند اکثریت نیرو د ارغندیوال د اسلامی ګوند له پلوه او د طالبانو پر خلاف د ساختګی قیامونه له امله د رژیم سره یوځای شوی وه. هغه عملی او ملموسی لاس ته راوړنی چه د دی مذاکرو څخه حاصل شوی د ارغندیوال اسلامی ګوند، چه په رژیم کی د ننه شتون لری، په پراخه توګه تقویه شوی دی. ددی پروسی یوه بله لاس ته راوړنه د ګلبدین د اسلامی ګوند لپاره د قطب الدین هلال د اسلامی ګوند دیو مرکزی کدر، د رژیم د جمهوری ریاست په ټولټاکنو کی نوماندول وه. ډیره جالبه او د توجه وړ خبره خودا ده چه قطب الدین هلال د انتخاباتی کمپاین څخه ډیره موده مخکی د لاس پوڅی رژیم په یو میلمستون کی استوګنه درلوده او له همدی لاری ورسره مرسته کیدله تر څو چه خپل ټاکنیز کمپاین پرمخ یوسی. دقطب الدین هلال رول په دی ټاکنیز کمپاین کی دا وه چه داسلامی ګوند رایی د انجینرمحمد خان پر ضد او په واقعیت کی دعبدالله عبدالله په ضررخپل ځان ته جذبی کړی.**

 **د قطب الدین هلال دا عمل کیدای شی چه د ګلبدین د دستورعملی ترجمه وی، چه څه موده وړاندی یی د اسلامی ګوند ټولو روابطوته ورکړی وه. هغه په دی دستورکی ویلی وه چه: « د انتخابات کارتونه واخلی او د هغه چا پر خلاف رای ورکړی کوم چه امریکاغواړی چه هغه قدرت ته ورسوی.» ولی دا دقضیی ظاهری بڼه ده. په واقعیت کی ګلبدین غواړی چه دلاس پوڅی رژیم په ټولټاکنو کی خپل ګدون ته، چه یو بربڼد تسلیم طلبانه حرکت دی، د امریکا ضد بڼه ورکړی او دا همغه د کرزی امریکایی ضد موضع ده.**

 **سیاسی شنونکی د ارغندیوال اسلامی ګوند په اړه دوی نظریی لری:**

**یو نظر دادی چه دا ګوند د ګلبدین په پلان او نقشه جوړ شویدی دی. د دی ګوند لوړپوړی غړی د ارغندیوال په کډون تر دی دمه د ګلبدین پر خلاف موضع نلری او د هغه د شخصیت څخه تل په نیکی یادونه کوی. هغوی تل دا وایی چه زمونږ موخه یوه ده خو د دی موخی د رسیدو په لارو کی اختلاف لرو. د ګلبدین داسلامی ګوند په وروستیو سیاسی تحولاتو کی، لکه د لاس پوڅی رژیم سره د مصالحی او پخلاینی مذاکری او د جمهوری ریاست او ولایتی شوراګانو په ټولټاکنو کی کډون، د دواړو ګوندونوموخی ته د رسیدلو لاره کی اختلاف هم تر ډیره حده په عملی توګه بر طرفه کړی ده.**

**اوبل نظر دا دی چه نوموړی ګوند د ګلبدین د طرحی او نقشی پر بنا نه، بلکه د اسلامی ګوند د ایدیالوژیک ـ سیاسی خط منطقی زیږنده ده او په همدی توګه د اسلامی ګوند اکثریت پخوانی غړی د دی ګوند سره راغلی دی او په دی توګه نور نو ګلبدین ته د محاسبی وړ ځواک او قوت ندی پاتی شوی او د هغه تر مشری لاندی ځواک په یوه وړوکی ډلګی بدل شوی دی. په هر حال اصلی موضوع دا ده چه د ارغندیوال اسلامی ګوند په واقعیت کی هم هغه د ګلبدین اسلامی ګوند دی. د دوی په ایدیالوژیک ـ سیاسی خط کی تفاوت وجود نلری او د نوم له کبله هم د یوه نوم خاوندان دی. په واقعیت کی د ارغندیوال اسلامی ګوند د رژیم دعدلیی په وزارت کی راجستر شوی اسلامی ګوند دی، او د ګلبدین اسلامی ګوند د رژیم دعدلیی په وزارت کی ندی راجستر شوی. البته د دی ګوند له پلوه د ارغندیوال د ګوند په خلاف کومه روښانه موضعګیری نه ده شوی او دا موضوع په یوه درانه سکوت بدرقه شوی ده .**

**داسی ګوند او پدی سابقی او « درخشانه » حال د امریکایی ښکیلاکګرو او دهغوی د انګلیسی او غیر انګلیسی متحدینو، دلاس پوڅی رژیم پر ضد «مبارزه» او « مقاومت » درلودونکی، د امریکایی اشغالګرو په مقابل کی د « شعله جاوید » د اخلاص او سرښندنی نه خبری کوی. د داسی بیشرمانه او سر تر پای په درواغو بنا تور یوازی او یوازی د یوه بی آبرو او بی حیثیته ګوند یعنی د ګلبدین اسلامی ګوند څخه توقع کیدای شی. حتی علی امیری د شعله جاوید له جنبش څخه بی خبره او بی اطلاع پوهیږی چه ځینی پخوانی شعله یان چه د اشغالګرانو او لاس پوڅی رژیم ته تسلیم شوی او په دی توګه یی د «[ لاسپوڅی ] قدرت د کیک ټوټه لاس ته راوړی » نور نو شعله یان ندی. د علی امیری په قول هغوی د شعله یانو د ټینګ او استوار «دولت ستیز» خط خوشی کړی دی او په لیبرالو شخصیتونو بدل شوی دی.**

**په هیڅ صورت داسی فکر نشی کیدای چه د ګلبدین اسلامی ګوند معلومات د « شعله جاوید » د پخوانیو منسوبینو د وضیعت په هکله د افغانستان د خلکو د اسلامی وحدت ګوند د منسوبینو په نسبت کم وی. له همدی کبله باید ووایو چه د ګلبدین د اسلامی ګوند له طرفه داسی زهرجنو بی پایی تبلغات یوه کرغیړن هدف ته د رسیدو په موخه پیل شوی دی او هغه دا چه له یوی خوا دشعله یانو په خلاف زهرجن تبلیغات وکړی او له بل پلوه د جمعیت اسلامی په خلاف. او همدا رنګه غواړی چه د ګلبدین اسلامی ګوند دامریکایی یرغلګرو په مقابل کی دیوه مبارز او مقاومت په سنګر کی شتون ګوند وګڼل شی، هغه هم په داسی حال کی چه د ارغندیوال اسلامی ګوند د رژیم د جمهوری ریاست او ولایتی شوراګانو په ټولټاکنو کی د اسلامی جمعیت نوماند «عبدالله عبدالله » په څنګ کی ولاړ دی، او قطب الدین هلال د ګلبدین داسلامی ګوند د مرکزی کدرونوڅخه هم د رژیم د جمهوری ریاست په انتخاباتو کی په مستقله توګه ګډون کړی دی. دشعله جاوید هغه پخوانی منسوبین چه د ربانی په حکومت کی یی شرکت کړی وه نه په هغه وخت کی شعله یی پاتی شوی وو او نه یی هم دشعله جاوید څخه نمایندګی کولای شوای. په هغه وخت کی نه یواځی ټول تسلیم طلبان وه بلکه شورای نظار ته تسلیم شوی عناصر وه . البته کیدای شی چه شورای نظار او جمیعت اسلامی د هغوی د پخوانی شعله یی توب نه آګاهی درلوده خو سر بیره پردی د هغوی د اوسنی غیر شعله ییتوب نه هم خبر او په دی هکله مطمین وه او دهمدی باور په لرلو یی له هغوی څخه کار اخیستو.**

**کیدای شی چه جاوید کوهستانی شورای نظار ته دتسلیم شویو کسانو له جملی څخه وی. نوموړی نه په هغه وخت کی د «شعله جاوید » څخه نماینده ګی درلوده او نه اوس دا نماینده ګی لری. جاوید کوهستانی یو له ملی خاینینو څخه دی، چه په ډیر صراحت او ښکاره توګه دښکیلاکګروځواکونو د موجودیت د دوام څخه په هیواد کی ملاټر کوی او امریکایی ښکیلاکګرانو سره دامنیتی قرار داد د امضا کولو څخه په کلکه پلوی کوی. داسی یو شخص حتی په پټه کی هم د دی جرئت نشی کولای چه ځان شعله یی وبولی. البته دا روښانه ده هغه کسان چه د « شعله جاوید » د سابقه منسوبینو څخه او یا د هغه چپی سازمانونو سابقه منسوبین چه د شعله جاوید څخه منشا اخیستی وی، لکه رنګین دادفرسپنتا، سیما سمر، داودنجفی، حبیبه سرابی، کریم براهوی او داسی نور، هغه خاینین دی چه لاس پوڅی رژیم په لوړو موقعیتونو کی شتون لری، او دامریکایی اشغالګرو او دهغوی دمتحدینو سره ډیرمخلص او وفادار دی. ولی نوموړی کسان علاوه پردی چه نور هیڅ سیاسی- ایډیالوژیک او تشکیلاتی تړون له شعله یانو سره او د شعلیی توب هیڅ نښه نښانه په کی ندی پاتی شوي. او په خپلو کی هم سره یونه دی او حتی تر دی چه دوی په یوه ارتجاعی واحد ګوند کی هم ندی ټول شوی.**

 **دا ډیره جالبه ده چه داود نجفی په اصطلاح یوله سر شناسه تسلیم شویو سابقه شعله یانو له ډلی څخه اود رژیم ترانسپورت اوهوا نوردی وزیر، له صادق مدبر سره چه د رژیم "د اداری امورو» رئیس دی ډیری دوستانه او نږدی اړیکی لری او دواړه د " د ملی انسجام ګوند " رهبران ګڼل کیږی. دملی انسجام ګوند یو لیبرال ناسیونالیست شبه مذهبی ګوند دی، چه د یوه چپ ګوند هیڅ نښه نښانه او یا تمایل په دی ګوند کی نه لیدل کیږی. نوموړی ګوند د رژیم د جمهوری ریاست په انتخاباتوکی دزلمی رسول دانتخاباتی ټیم څخه حمایت کوی. همدا رنګه حبیبه سرابی چه یوه بله سرشناسه تسلیم شوی سابقه شعله یی چه د زلمی رسول دانتخاباتی ټیم د دوهم مرستیال په توګه فعالیت کوی، کیدای شی چه د ملی انسجام له ګوند سره اړیکی ولری. قطب الدین هلال د رژِیم د جمهوری ریاست کاندید چه دګلبدین داسلامی ګوند دمرکزی کدرونو څخه دی تر ډیری مودی د "اداری امورو د ریاست" په میلمستون یعنی د داکتر صادق مدبر په میلمستون کی اوسیده او له هم هغه میلمستون څخه دجمهوری ریاست ټولټاکنو ته د نوماند په توګه تشویق او تقویت شو.**

**د « شهادت » د ویب سایټ بی بنیاده حمله او تهمت د شعله جاوید په خلاف د اسلامی ګوند او پخپله د ګلبدین او قطب الدین هلال د یو داسی کثیفی او تسلیم طلبانه لوبی په چوکاټ کی یعنی "د ښکیلاکګرو د مخلصانو او وفادارانو" سره په ډیره نږدی همکاری کی تر سره کیږی.**